

مجموعہ شعر آئینی

در آستان وصال



جلد ہفتم: امام زین العابدین (ع)

جمع آوری و تدوین: ناصر زارعی

مجموعه شعر آئینی

در آستان وصال

(جلد، هفتم: امام زین العابدین «ع»)

«شامل ۱۷۸ قطعه شعر در قالب های مختلف شعری»

گزینش، جمع آوری و تدوین: ناصر زارعی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم بہ قطب عالم امکان حضرت صاحب العصر والزمان

روحی و ارواح العالمین لشراب مقدمہ الفداء

فہرست مطالب

بخش اول اشعار ولادت امام سجاد	(۵۱ قطعه شعر) صفحات ۵ الی ۷۷
بخش دوم اشعار مدح امام سجاد	(۴۰ قطعه شعر) صفحات ۷۸ الی ۱۲۰
بخش سوم اشعار شہادت امام سجاد	(۸۷ قطعه شعر) صفحات ۱۲۱ الی ۱۸۷
معرفی اجمالی سایت جامع آستان وصال	صفحات ۱۸۸ الی ۱۹۲

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ! بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ؛

﴿ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي. ^۱﴾

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةَ ابْنَ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَعَيْنًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا!

حمد و سپاس خدایی را که توفیق و لیاقتمان بخشید تا در زمره محبین اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام قرار گرفته و در حد بضاعت مزجات خود قدمی هر چند کوچک برداریم، اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَثَمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ كَمَالَ دِينِهِ وَ تَمَامَ نِعْمَتِهِ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مدتی بود تعدادی از بازدیدکننده گان سایت آستان وصال با ارسال پیام های جداگانه ضمن ابراز محبت و ذره پروری نسبت به انجام وظایفی که در سایت داشتیم تقاضا داشتند که در قسمت کتاب سایت، در کنار کتب تاریخی، روایی و مقتل بارگذاری شده در سایت؛ کتاب های تخصصی شعر مربوط به هر یک از اهل بیت را تدوین و بصورت pdf در اختیار بازدیدکنندگان سایت قرار دهیم؛ لذا در پاسخ به دستور این عزیزان بر آن شدیم که بخشی از اشعار بارگذاری شده در سایت را بصورت کتاب تدوین و بر روی سایت قرار دهیم اما از آنجائیکه فضای محدود صفحات کتاب با فضای سایت متفاوت بودند نمی توانستیم تمام ویژگی های لحاظ شده در سایت را در کتاب رعایت کنیم! به عنوان مثال در توضیح یا اصلاح اشعاری که نیاز به اصلاح داشتند در سایت متن کامل روایات تاریخی با ارجاعی ساده برای خوانندگان در دسترس و قابل مشاهده بود که این امکان در کتاب مقدور نیست، در قسمت نقد و بررسی اشعار نیز ابیات که مغایر با روایات معتبر بود؛ به آن ها اشاره شده و دلیل و استنادات حذف آن را بازگو می کردیم که این امکان نیز در کتاب ممکن نبود لذا در تدوین و جمع آوری این کتاب به ناچار بدون هیچ توضیحی بعضی از ابیاتی که دارای ایرادات روایی، تاریخی یا محتوایی بودند حذف شدند و تنها ابیاتی که مشکل نداشتند و یا ابیاتی که به دلیل یکی از ایرادات ذکر شده تغییر داده شده اند با اشاره مختصری در پاورقی همان صفحه تقدیم خوانندگان کتاب گردیده است که از این بابت پیشا پیش از شعرای سراینده اینگونه اشعار پوزش می طلبیم؛ انشاءالله که این خدمت کوچک مورد قبول ایزدمنان و اهل بیت علیهم السلام قرار گیرد.

۱. سوره طه؛ آیات ۲۴ الی ۲۸.

بخش اول:

اشعار ولادت

امام زین العابدین علیه السلام

وزن شعر: مفعول مفاعیلن فعلن مفعول مفاعیلن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حامد اهور

آه ای تبسم روحانی، هستی به پای تو می‌خندد
 باران بوسه که می‌گیرد، بابا برای تو می‌خندد
 دستان منتظر باران، با ربنای تو می‌خندد
 آری صحیفه هفت اقلیم، با هر دعای تو می‌خندد
 در هر فراز مناجات، گویی خدای تو می‌خندد
 آری نسیم اجابت در، زلف رهای تو می‌خندد
 هربار گریه شدم دیدم، دست عطای تو می‌خندد
 در صحن سینه مشتاقم، عطر عبای تو می‌خندد
 در چشم‌های زلال بیت، دارد صفای تو می‌خندد

چشمان منتظر خورشید، با خنده‌های تو می‌خندد
 با واژه‌های گل و لبخند، دارد لب پدرت پیوند
 بانوی شهر خدا حالا، در بر گرفته مسیحش را
 می‌آیی از گل و فروردین، از نص واقعه‌ای شیرین
 ای پیر وصل مناجاتی، ای آنکه قبله حاجاتی
 ای روح سجده! دل محراب، در حسرت قدمت بی‌تاب
 هرچند اهل زمین بودم، هرچند خاک‌نشین بودم
 یکبار دیگر از این کوچه، مثل نسیم گذر کردی
 این شعر هجرت من بوده، از مروهای نفس آلوده

وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

قالب شعر: رباعی

شاعر: سید هاشم وفایی

در هودجی از قدر و وقار آمده است
 گفتند به گلها که بهار آمده است

سرچشمه فیض کردگار آمده است
 وقتی که شکفت غنچه باغ حسین

با آمدنت روح دگر یافت صلات
 پیوسته فرستند سلام و صلوات

ای سید سجاد و حسینی جلوات
 امروز فرشتگان به پاس قدمت

با خیل ملک سوی زمین می‌آید
 گفتند که زین العابدین می‌آید

از عرش برین روح الامین می‌آید
 گفتم صلوات می‌فرستند چرا؟

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: مسدس

شاعر: محسن راحت حق

شهر پیغمبر پُر از شادی شده با جلوه‌ات فصل فصلِ عشق و آزادی شده با جلوه‌ات
 کیستی ای چارمین خورشید نور و معرفت شیعیان را شکر امدادی شده با جلوه‌ات
 با ظهورت قلبِ اربابم حسین مَوّاج شد
 غصّه و اندوهِ مولای زمان تاراج شد
 دیدگانِ شهربانو روشن از دیدار توست قبله زینب از این پس دیدن رخسار توست
 شادمان‌تر نیست از عباس و از اُمّ البنین مات و مبهوتت قمر شد این هم از اسرار توست
 ای علیّ دوم ارباب زین العابدین
 در تو می‌یابم تجلّی امیرالمؤمنین
 آمدی تا که مناجاتی کنی با سوز و حال بندگی کردن به ما آموختی بی‌قیل و قال
 در شبِ میلادِ دعوت کن به شهر مصطفی شوق دیدار تو دارم شوق دیدار وصال
 باز لبریزم پُر از شورم پُر از دیوانگی
 پای گفتار تو پر گیرم سوی فرزانگی
 ای امام چارمین ای بهترین روحی فداک نام تو باشد خدایی دلنشین روحی فداک
 زینتِ سجاده‌هایی؛ تا ابد یکدانه‌ای پس دعایم کن امام ساجدین روحی فداک
 ای صحیفه یادگار ناله‌هایت یا کریم
 می‌رسد بر گوش من باز صدایت یا کریم
 در شبِ میلادت آقا خسته‌ام دلواپسم دست بر دامن بگیر آخر گدایی بی‌کسم
 آرزو دارم کنار مرقدت باشم شبی مطمئنم با عنایاتت به مطلب می‌رسم
 ای گلِ ارباب دارم از شما این التجا^۱
 بی‌برو و برگرد راهی‌ام به سمت کربلا

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر

آمده را جایگزین بیت زیر کنید. **ای گلِ ارباب دارم از درت این التجا** بی‌برو و برگرد راهی‌ام به سمت کربلا

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدرضا حسینی

پنجم شعبان و میلاد امام چارمین است
مصطفی فخر دو عالم را چهارم جانشین است
شهربانو مادرش شهزاده ایران زمین است
کو مُلقَّب از حق یکتا بزین العابدین است
من یکی از ذرّه کمتر او خور افلاک دین است
مخزن علم لدّنی ثُرج دُرهای ثمین است
مظهر ذات و صفات خالق جان آفرین است
حجّت خَلّاق رحمان اصل قرآن مبین است
دست بسته دلشکسته دستگیر قوم کین است
ای عجب جوید معینی آنکه عالم را معین است
آنکه جدّ امجدش اسلام را رکن رکین است
و ز ستم‌های فراوان، عمه‌هایش دل غمین است^۱
حرمت مهمان مگر در کیش‌تان آخر چنین است
معنی حُبّ و مودّت امت بی‌شرم این است؟
آنکه در این فن دارا خود ادیب نکته بین است

از شعف امروز گیتی رشگ فردوس برین است
از پدر شهزاده والا ز مادر شاهزاده
باب وی شاهنشه کونین و ماه مشرقین است
نام زیبایش علیّ ابن حسین ابن علی بود
کی تواند ذرّه گوید مدح خورشید جهان را
شرق انوار الهی آسمان هشت نیّر
ممکن است اما صفات واجبی از وی هویدا
محرم اسرار یزدان عالم آیات قرآن
می ندانم چیست حکمت خسروی با این جلالت
مطلع انوار لامع بسته اندر غل جامع
خارجی خوانند نامش مسلمین بی‌حقیقت
دید در کوفه جفای کوفیان از حد گذشته
گفت کای قوم دغل ما میهمانیم اندرین شهر
مصطفی اجر رسالت حُبّ قربی کرده تعیین
شعر «سعدی زمان» را بنگرد با چشم تحسین

^۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایت‌های معتبر تغییر داده شد؛ موضوع جشن و شادی خندیدن و ... در شهرهای بعلبک و شام بود نه در کوفه و براساس کتب معتبر تاریخی همچون: الفتوح ۱۲۱/۵؛ اُمالی مفید ۳۶۷/۳۸؛ اللهوف ۱۳۰؛ مناقب آل ابیطالب ۱۱۶/۴؛ مَقْتَل خوارزمی ۴۶/۲؛ مُشیرُالأَحْزَان ۲۰۹؛ جلاءالعیون ۵۹۳؛ بحارالأنوار ۴۵/۱۰۹ و ۱۶۴؛ منتهی‌الآمال ۴۸۵؛ قمعام ۵۱۶؛ نفس‌المهموم ۳۵۳؛ مقتل امام حسین ۲۲۳؛ مقتل مرقم ۲۹۹؛ مقتل جامع ۴۳/۲ و ... در شهر کوفه مردم پشیمان شده و گریه زاری می‌کردند.

شاعر: محمود ژولیده قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مستفعلن مستفعلن مستفعلن فع

این کمترین از ذره را شکرت نیاید
اصلاً همینکه می‌توان ذکر تو گویم
ای اسم تو تسبیح کل ماسوالله
قدرت بدست توست، هم فقر و غنا نیز
تو خواستی، بیمار باشم یا سلامت
وز عهده شکر تو کی چون من بر آید
شکر همین نعمت کجا از من بیاید
والله نامت، عقده از دل می‌گشاید
عزت به هر کس که تو می‌خواهی می‌آید
امر تو مرگ و زندگی را می‌نماید

این حرف‌های ناب را از خود ندارم

از نور چشمان حسین، سجاد دارم

سجاد ما را با مناجات آشنا کرد
ما هیچ‌گاه از معرفت آگه نبودیم
کی با خبر بودیم از شب زنده‌داری
کی بی سحر از زندگی لذت برد دل
دل‌مردگان را بردگی نفس، حتمی است
او بود از اول که ما را با خدا کرد
انفاس زین العابدین ما را دعا کرد
ما را علی بن الحسین اهل صفا کرد
دل را به عشق بندگی او مبتلا کرد
خوش باد آنکه خویش را در حق فنا کرد

ممنون مولانا امام العابدینیم

ما عبد تعلیمات زین الصالحینیم

هر کس که در بند خدای عالمین است
آزاده هستیم و ز حق آزاد، هرگز
دانی علی بن حسین بن علی کیست
می‌لاد او سرمایه آل محمد
دیده گشود و روی ثارالله را دید
خود عبد دربار علی بن حسین است
آزادگی فرهنگ والای حسین است
آنکه حسین بن علی را نور عین است
رخسار او نور تمام مشرقین است
ما را نماز دل سوی ذوق‌بالتین است

کعبه شعف از شوق این دیدار دارد

یعنی خدا را شکر، مولا یار دارد

یار آمده بهر حسین و خیمه‌هایش	هر چند بیمار آمده در کربلایش
یاری که بار کربلا بر دوش گیرد	با گردن مجروح و زخم دست و پایش
او انقلاب اشک را ایجاد کرده	با گریه و شب زنده‌داری و دعایش
با یاری زینب، نگهدار حرم شد	گه با اسارت، گه به سوز خطبه‌هایش
حرفش پیام خون، کلامش معجز وحی	دشمن نگون شد از چنین نطق رسایش

رفتار او، الگو برای شیعیان است

او برترین رهبر برای رهروان است

روح صحیفه مرد دین می‌آفریند	از اهل ایمان، عابدین می‌آفریند
تنها دعا‌های صحیفه آه شب نیست	از آه شب، صبحی امین می‌آفریند
مردان پولادین، زنان انقلابی	بهر دفاع از مؤمنین می‌آفریند
با درس دینداری، ز خیل نوکرانش	لشکر علیه مشرکین می‌آفریند
با رزق شب هنگام و کردار جهادی	ره توشه بر مستضعفین می‌آفریند

مردان بسیارند یاران قیامش

قومی چنان قاسم سلیمانی غلامش

او شاهراه بندگی را حفظ کرده	روحیه رزمندگی را حفظ کرده
در اوج سختی و بلا و درد و محنت	با عشق، سبک زندگی را حفظ کرده
در زیر زنجیر اسارت، استقامت!	در امر دین، پابندی را حفظ کرده
در ظلمت زندان و در ویرانه‌ی شام	آن ماه دین، تابندگی را حفظ کرده
تنها برایش، گریه کردن کار ما نیست	در فعل ما زیبندگی را حفظ کرده

ما درس فریاد و قیام از او گرفتیم

این انتظار و انتقام از او گرفتیم

شاعر: کمیل کاشانی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

وقتی که شب یلداتر از گیسوی یار است روی زمین زیباتر از صبح بهار است
در خیمه دل شور و شادی پرده‌دار است ای جان مهیا شو که هنگام نثار است

عود و گلاب آرید و شیرینی و اسپند

زیباست در این جشن میلاد اشک و لبخند

از آسمان پُل بسته با گل تا مدینه نور علی نور است سر تا پا مدینه
در حیرتم عرش است اینجا یا مدینه بسته بهشت عهد اُخوت با مدینه

کوی بنی هاشم تماشایی است امشب

در لحظه‌های ناب و رؤیایی است امشب

امشب مدینه چون بهشت آرزوهاست در دامن سبز نجابت گل شکوفاست
سجاده و محراب سرشار تمناست میلاد ذکر و التجا میلاد تقواست

خلق علی؛ خوی محمد در وجودش

عطر نماز فاطمه دارد سجودش

از نسل ایثار و وفا ایل یقین است در شور و مستی قلب او عاشق‌ترین است
غرق نیازش آسمان‌ها و زمین است او سید سجاد، زین العابدین است

در هر نگاهش صد صحیفه راز دارد

دست دعایش مصحف اعجاز دارد

حُسن ختام کربلا در خطبه اوست شور قیام کربلا در خطبه اوست
متن پیام کربلا در خطبه اوست یعنی تمام کربلا در خطبه اوست

بر منبر ارشاد در شام بلا رفت

بنیاد استبداد بر باد فنا رفت

دنیا ندیده در دل آرایی نظیرش افتاد صد یوسف پریشان در مسیرش
 لطف و سخاوت خاکیوس است و فقیرش مردی که در غربت اسارت شد اسیرش
 مهر ولایت آفتاب مشرقین است
 باغ بهار شهربانو و حسین است

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: میثم مؤمنی نژاد

در کویر خاکیان، گل کرده است	نور عرش امشب، تنزل کرده است
در مدینه نور قسمت می‌کنند	قدسیان عرض ارادت می‌کنند
باز کن سجاده، سجاد آمده	با طلوع نور، همزاد آمده
بندگی‌اش آسمان را بنده کرد	سجده‌هایش خاک را شرمنده کرد
«یحسن العفو» است کار این کریم	غم مخور داری اگر «ذنب عظیم»
در نمازش رعشه بر اندام داشت	آنچنان در قرب، جای تام داشت
شد خطاب «انت زین العابدین»	در مصلايش، ز رب العالمین
باز شد راهش برای استلام	وقت حج او میان ازدحام
این سخن در نزد اهل معرفت	باز شد راهش ولی باشد غلط
در حقیقت، صاحب آن خانه اوست	چونکه در اسرار حق دردانه اوست
تا به چشمش، قبله گردد آشکار	کعبه زد از پیش، مردم را کنار
بوسه‌ها می‌زد به دست او حجر	تا بگیرد اعتبار بیشتر
ایستاد آنجا به روی پا مقام	تا نماید در مقامش احترام
خواست دیوار حرم، گیرد شکاف	تا بگیرد در بغل او را مطاف
کاش که من هم «فرزدق» می‌شدم	کاش من هم حنجر حق می‌شدم

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

قالب شعر: مثنی

شاعر: محسن راحت حق

آمد از راه، امامِ دگری مثلِ علی
سر زد از خاک دوباره شجری مثلِ علی
خانهٔ حضرت ارباب شده رشکِ جنان
نور بارید ز رویِ قمری مثلِ علی
در مدینه‌ست ولی کعبه طوافش بکند
پُر شده گوش جهان از خبری مثلِ علی

وارثِ چارم پیغمبر اسلام رسید

نایبِ شیر خدا بود سرانجام رسید

آبرو یافت دوباره گل گلزارِ حسین
رونق آمد به سراپردهٔ بازارِ حسین
بانوی مُلکِ عجم، مادرِ با نام و نشان
شده دل‌باخته و حافظِ اسرارِ حسین
زینتِ سجده و سجّاده رسیده ز افق
تا شود آینه دارِ گل رخسارِ حسین

سر زد از خانهٔ اربابِ وفا؛ نور جلی

آمده چونکه علی ابنِ الحسین ابنِ علی

آمده آنکه چنان شیر خدا بت شکن است
مرد جنگی‌ست و آمادهٔ هر تن به تن است
خطبه‌ای خواند و او فاتحِ شامات شود
بسکه مانند علی صاحبِ نطق و سخن است
عَلَمِ کربلا با نَفَسش باقی ماند
غیرتِ الله زمانه‌ست عمویش حسن است

از حسن یاد گرفته که شود باز صبور

این علی ابنِ الحسین‌ست پُر از شورِ نشور

آمده آنکه به هر شیعه مصلاً بدهد
سینه‌چاکانِ حسین را تبِ بالا بدهد
آمده تا شود اسطورهٔ هر گریه‌گنی
پایِ پروندهٔ هر سینه‌زن امضا بدهد
آمده عزّت اسلام شود یومِ الابد
تا که بر سجده کنان معنی والا بدهد

عاشقی را به گمانم گُهر ناب رسید

وارثِ واقعی حضرت ارباب رسید

شاعر: مرضیه عاطفی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

پنجم شعبان رقم زد روز بی‌مانند را^۱ بر لب صاحب زمان زیباترین لبخند را

بارش باران خبر آورده این پیوند را لحظه شیرین میلاد پدر فرزند را

عشق سجاده نشین بود و چه نورانی جبین

خواند او را حضرت حق؛ أَنْتَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ^۲

در قنوتش آیه‌ایه شوق استغفار داشت در دل محراب با عرش خدا دیدار داشت

اینچنین در هر زمان آرامش بسیار داشت در عبادت؛ خط مشی و سیره و معیار داشت

از نگاهش شرحی از نهج البلاغه جاری است

شک ندارم که صحیفه شیوه دینداری است

ذکر خیرش هست تا روز قیامت ذکر لب ربّناهایش حلاوت داشت با طعم رطب

چرخش تسبیح او حول مدار روز و شب شد علی‌بن الحسین و عشق با اصل و نسب

هم‌رگ و هم‌ریشه‌ایم و شد بر ایمان عزیز

هست ایرانی نسب از سمت مادر؛ گل بریز!

دست حق ویرانگر ظلم و ستم آورده بود نور مطلق! آفتاب خوش قدم آورده بود

در طواف روی او خورشید، کم آورده بود محض سائل‌ها فقط لطف و کرم آورده بود

داد با روشن‌گری خود به ظلمت خاتمه

بود مولود چهارم از تبار فاطمه

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

سوم شعبان رقم زد روز بی‌مانند را بر لب صاحب زمان زیباترین لبخند را

۲. بیت زیر به جهت تطبیق بیشتر با روایات معتبر تغییر داده شد.

عشق سجاده نشین بود و چه نورانی جبین خواند او را حضرت ارباب؛ زین العابدین

وزن شعر: فعولن فعولن فعول

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: حسن لطفی

مرا در هوای نجف آفرید	مرا حق برای نجف آفرید
خدا خواست عاشق شوم پس مرا	به یا مرتضای نجف آفرید
ستونهای این آسمان را خودش	ز گلدسته‌های نجف آفرید
خدا خواست دنیا بهشتش شود	که ایوان طلای نجف آفرید

رُطَب‌های آنجا مرا مست کرد

مرا چایی کربلا مست کرد

تو دامادِ ایرانی ما شدی	تو مهمان مهمانی ما شدی
تو زیباترین جلوه‌های خدا	مناجات شعبانی ما شدی
گرفته است بوی تو این سرزمین	دلیل مسلمانی ما شدی
اگر خاک ما خاک عشق علی است	خودت آمدی بانی ما شدی

به ایران صفا را تو آورده‌ای

امام رضا را تو آورده‌ای

زمین پُر شد از عطر گلخانه‌ات	که بوی حسن می‌دهد خانه‌ات
علی هستی همسرت فاطمه*	گرم در کرم داشت کاشانه‌ات
پس از تو رسیدند تا مجتبی	کریمان ز فیض کریمانه‌ات
اگر هشت معصوم ما می‌رسند	به بیتِ حسن بیتِ فرزانه‌ات

ز تو بر حسین و حسن منتصب

حسن زاده‌اند و حسینی نصب

نسیمی مرا سمتِ سجاده‌ات	سحر می‌برد تا سر جاده‌ات
-------------------------	--------------------------

هوای زیارت سرم زد ربود دلم را سر زلف افتاده‌ات
 خدا را در این خانه دیدم فقط من از برکت سفره سادات
 میان علی اکبر و اصغری که تا دل بری از دو دلداده‌ات
 پدر گفت تاج سرم آمده
 علی علی اکبرم آمده

تو جام بلا با بلا می‌زدی تو قالو بلا با رضا می‌زدی
 اگر جلوه می‌کردی آقا خودت سر لشکر کینه را می‌زدی
 بنا این نبود و خدا این نخواست اگر نعره یا مرتضی می‌زدی
 علمدار محو تو می‌شد فقط به تیغ علی ضربه تا می‌زدی
 زمین می‌شود خاک طوفان زده
 که فرزند حیدر به میدان زده

تو پنهان به حج خدا می‌روی به دنبال جا مانده‌ها می‌روی
 تو خود کعبه‌ای مکه‌ای رزمی برای زیارت کجا می‌روی
 تو بر دوشتان بارشان می‌کشی شبیه شب مرتضی می‌روی
 تو بر زخم زنجیر نان می‌بری کنار فقیر و گدا می‌روی

کریمی به بیتت حرامی نشست*

سر سفره تو جذامی نشست

مرا می‌بری تا ملاقات خود به سوی خدا با مناجات خود
 مرا مسجد و کعبه و دیر کن ببر تا تماشای میقات خود
 بیا فارغ از قیل و قال نما مرا پُر کن از نور اوقات خود

صحیفه گشودم به درگت رَسَم لبم آشنا کن به سوغات خود

بیا جان من سر به راهم نما

ابوحمزّه خوان و نگاهم نما

الهی وَ رَبِّی نَعِیمِی نَعِیم وَ نحنُ الْمُسِئُونَ جُرْمِی جَحِیم

وَ اِنْ كَانَ ذَنْبِی عَظِیمُ کَبِیر وَ عَفْکَ قَدِیم وَ لَطفک عَظِیم

وَ اَبْکی عَلَی ضِیغِ قَبْرِی وَ حَشَر تَرَخَّم عَلَی عِبْدکَ یَا رَحِیم

وَ غَفَّرَ ذَنْبِی وَ سَتَّرَ عِیُوب وَ حَقَّقَ رَجَائِی اَلا یَا کَرِیم

فقط آمدم با سری سربزیر

امیری حسین فنعم الامیر

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رحمان شاجری

بهین میلاد فخر الساجدین آن شاه شاهان شد

به برج معرفت ماهی تجلا کرد و تابان شد

مبارک مقدمش فخر حجاز و ملک ایران شد

در آغوشش کشید و از لبش بوسید و خندان شد

هویدا آفتاب و معدلت در ماه شعبان شد

زبان بگشود و درگهواره یزدان را ثناخوان شد

همان آزادمرد آخر اسیر قوم عدوان شد

چرا عالم نشد ویران چو جایش کنج ویران شد

پر پروانه دل سوخت اندر جمع و بی جان شد

بشارت باد بر یاران که عالم خلد رضوان شد

عیان شد پنجم شعبان ز الطاف خداوندی

پدر سلطان دین و مادرش هم دختر شه بود

زبانم قاصر از مدحش چسان گویم حسین اورا

علی نام و لقب سجاد و زین العابدین شهرت

همی دانم صفات لم یزل از وی هویدا گشت

همان زین العبادی که زدند اورا غل و زنجیر

برفت از کربلا بر کوفه و از کوفه بر شامات

بگرد شمع رخسارش بگرد ای «شاجری» مردم

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

ای اختر تابان قمرت باد مبارک ای مادر ایران پسرت باد مبارک
 ریحانه خیر البشرت باد مبارک از خوبتران خوبترت باد مبارک
 فرزندی تو بر پنج قمر نور دو عین است
 با نام علی آینه روی حسین است
 ای پیش رویت آینه شمس ولایت ای همسر و ای مادر دو رکن هدایت
 امروز خدا کرده علی بر تو عنایت رویش کند از آینه غیب حکایت
 گل بوسه بزن بر روی این گل پسر امشب
 این جان حسین است که داری به بر امشب
 این خوبترین گل ز گلستان خلیل است این آینه حُسن خداوند جلیل است
 این بر ملک و جن و بشر پیر و دلیل است بی‌مثل بدیل است، جمیل است، جمیل است
 طوبای بهشت علوی این ثمر توست
 تبریک که میلاد یگانه پسر توست
 زیبا پسر تو پدر هشت امام است در پنجم ماه آمده و ماه تمام است
 این بر شهدا حامل خون است و پیام است این حج و زکات است و صلوات است و صیام است
 با هر نفسش نغمه تکبیر مبارک
 بر خال و خطش آیه تطهیر مبارک
 ای نخل وجودت، ثمر یوسف زهرا ای روی تو قرص قمر یوسف زهرا
 ای پاره قلب و جگر یوسف زهرا ای یوسف زهرا، پسر یوسف زهرا
 گلبوسه شیرین دعا بر دهن تو
 آیات خدا موج زده در سخن تو

ای با سخت زنده شده جان ولایت ای روح کتاب الله و ریحان ولایت
 پیغامبر خون شهیدان ولایت از اشک شبت سبز گلستان ولایت
 تو خون خدا در بدن خون خدایی
 فریاد خروشان تمام شهادی
 ای مرغ سحر مست مناجات شب تو پیوسته دعا بوسه نهاده به لب تو
 بال و پر پرواز دعا تاب و تب تو ای وحی خدا بال زده در طلب تو
 وصف تو شده زینت آیات شریفه
 از متن مناجات تو داریم صحیفه
 ای وجه تو بر وجه خدا منظر دیگر سجاده خاکت دل شب سنگر دیگر
 ما را نبود غیر شما یاور دیگر بر ما نگشودند جز این در، در دیگر
 ما در دو جهان بنده فرمان شمائیم
 در موج بلا دست به دامن شمائیم
 ما راست گذاری و شما راست کرامت داریم همه عمر به کوی تو اقامت
 ای بر همه ملک الهی امامت یک حرف ز قد قامت تو کرده قیامت
 جن و بشر و حور و ملائک همگان گوش
 با صوت مناجات تو دادند زکف هوش
 رخسار تو هنگام دعا سوره نور است سرو قد تو سبزتر از نخله طور است
 ما را همه جا با نفست فیض حضور است بی روی تو گلزار جنان خانه گور است
 در دیده آن بنده که پاکیزه سرشت است
 دامن بقیع تو بهشت است، بهشت است
 ای بر تو درود از نبی و از علی و آل ای سرو قدت وقت مناجات شده دال

ای روح عبادت زده بر دور سرت بال کی مثل تو با بودن در بند گُند حال
 کی مثل تو در حال چهل روز اسیری
 در سلسله بر سلسله‌ها کرده امیری
 تو حج و زکاتی و صلاتی و صیامی تو یک تنه در شام بلا فاتح شامی
 در گوشه ویرانه سرا عرش مقامی آری تو امامی، تو امامی، تو امامی
 هر چند که در ابر، رخ ماه بگیرد
 مه چهره‌گشایی کند و ابر بمیرد
 ای جان دو عالم، همه عالم به فدایت ای جن و بشر یکسره محتاج دعایت
 ما دست گشودیم به دامن ولایت «میثم» متحیر که چه گوید به ثنایت
 ما را چه رسد نزد شما مدح سرایی
 بهتر که گشائیم سویت دست گدایی

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: مرضیه عاطفی

از شیعیانش یک نفر عابر ندارد	دور و برش دلدادۀ ماهر ندارد
بالاسرش یک خادم حاضر ندارد	مردی که فرمان می‌پذیرد عرش از او
شور و نوایی نیست و ذاکر ندارد	تنها صدای حرکت بالِ کبوتر
بیتی به نامش نیست و شاعر ندارد	شاعر شدم تا پستِ فطرت‌ها نگویند
یک آستان تا ابد دایر ندارد	جانم فدای آن امامی که مزارش
میلاد آقایی که یک زائر ندارد	آتش به جانم می‌کشد هر سال، شعبان
از کربلا جز داغ، در خاطر ندارد!	نامش علی بن الحسین است و بدانید

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: ترجیع بند

شاعر: حسن لطفی

خدای عالی ندارد از تو عالی‌تر ندارد در بساط خود از این عالی‌تر
 علیُّ حُبُّه جُنَّه قسیم النار و الجنَّه به حمدِ الله و المِنَّه ولی الله ست والی‌تر
 اگر پا بر زمین کوبد علی افلاک می‌روید نباشد در کف دستش از این عالم سفالی‌تر
 اگر فرش نجف گردیم حقاً محترم گردیم که از قالیچه تبریز می‌گردیم قالی‌تر

علی باید؛ فقط؛ حتماً؛ امیر المومنین باشد

علی آمد که او اینبار زین العابدین باشد

اگر جایی دهد زلفش دل دیوانه ما را به بوی سیب او بخشم سمرقند و بخارا را
 در آغوش حسین است و به روی دامن زینب ببین بابا چه می‌بخشد گداها را گداها را
 لب گهواره‌اش پروانه‌ای بی‌تاب اگر دیدید بدان جبریل آورده است مبارک باد زهرا را
 اگر بابابزرگ این است حتماً این نوه غوغاست اذانش را علی گفت و به دستش داد دنیا را

علی باید چنان باشد علی باید چنین باشد

علی آمد که او اینبار زین العابدین باشد

خدا را شکر ما دیدیم شاه شهریاران را خدا را شکر ما دیدیم ماه شعبان را
 خدا این نکته را فرمود وقتی فاطمه خندید فرشته این سخن را گفت و بُرد از آسمان جان را:
 که زهرا طور دیگر طور دیگر دوست می‌دارد میان این عروسانش عروس خاک ایران را
 ببین که می‌برد امشب تبسمهای زیبایش دل مادر بزرگش را دل اولاد سلمان را

علی از ماست از داماد ما زین سرزمین باشد

علی آمد که او اینبار زین العابدین باشد

بنا این بود بنشینی وگرنه میر می دانی
برایت لافتی الا علی می آید از بالا
هزار، الله اکبر را به بازوی تو می خوانند
علی اکبر ثانی نه تو بالاتر از آنی
بنا باشد که برخیزی امیر تیغ دارانی
اگر سربند یاز هرا ببندی روی پیشانی
که با شمشیر می گردی علی اکبر ثانی
تو عباسی نه اینهم نه، که طوفان تر ز طوفانی

علی در چارده تصویر آمد دلنشین باشد

علی آمد که او اینبار زین العابدین باشد

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید هاشم وفایی

میان آن همه انجم یکی قمر دارد	سپهر عشق و وفا جلوۀ دگر دارد
که باغ سبز ولایت گلی دگر دارد	نسیم شهر مدینه نوید داده به ما
نسیم عشق به هرکوچه اش گذر دارد	بیا به سوی مدینه رویم کز ره شوق
بیا مدینه حسینت کنون پسر دارد	خبر دهید به زهرا که امشب از جنت
لباس بندگیش را فلک ببر دارد	رسید سید سجاد و بهر خدمت او
ز سجده های طولی که در سحر دارد	خدا به او لقب زین العابدین بخشید
شب ولادت او شیعه چشم تر دارد	به خاک پاک مدینه به جای جشن عزاست
که حق همیشه و هر جا بر او نظر دارد	بیا و دامن او را به التجا گیریم
هر آن که شمه ای از جود او خبر دارد	کجا رود ز در او به درگهی دیگر
به این قسم به خود او قسم اثر دارد	به جان فاطمه او را دهم قسم که دعا
هوای روضه پاک و را به سر دارد	به هر که می نگریم در شب ولادت او
به بحر سینه خود بهترین گهر دارد	بگو به خلق «وفایی» محب او از مهر

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: مسمط

شاعر: غلامرضا سازگار

سحر گه ماه، بهر خاک بوسی بر زمین آمد
 زمین خرم‌تر و زیباتر از خلد برین آمد
 جهان بر خود بنواز امشب که یار نازنین آمد
 عبادت چشم تو روشن که زین العابدین آمد
 ملک خندان، فضا روشن، دل اهل ولا روشن
 همه ارض و سما روشن همه ملک خدا روشن

که امشب شهربانو شهریار عالم آورده

خدای ذوالمنن شمس ولایت را قمر داده
 درخت طور سینای امامت را ثمر داده
 یم صبر و رضا و زهد و عصمت را گهر داده
 سخن بی پرده گویم حقّ به ثارالله پسر داده
 قیامت قدّ و بالایش، دعا مشتاق لب‌هایش
 جمال الله، سیمایش پدر محو تماشایش

تو گویی آمنه امشب رسول اکرم آورده

علی، زهرا، محمّد را فروغ هر دو عین است این
 پناه انس و جان فرمانروای عالمین است این
 عبادت را اطاعت را دعا را زیب و زین است این
 فروغ دیده زهرا علیّ بن الحسین است این
 خرد شاگرد تعلیمش کرم مشتاق تکریمش
 قدر مسئول تصمیمش قضا خیزد به تعظیمش

سخاوت، جود، پیش بذل دست او کم آورده

الا ای بانوی ایران زمین خیرالبشر زادی
 امیرالمؤمنین است این و یا پیغامبر زادی
 یم عصمت! تو بر فلک نجات امشب گهر زادی
 پسر زادی نه، بلکه آفرینش را پدر زادی
 تعالی الله از خویش، سلام الله بر رویش
 لسان الله ثناگویش شود دل زنده در کویش

به حقّ دامن تو بهتر زیور مریم آورده

نظام آفرینش بین و نظم و قادر مَنان
 پی هم آفتاب و ماه و اختر گشت نور افشان
 پدرسوم، عمو چارم، پسر در پنجم شعبان
 عجب نبود گر از بابا بگیرد دل بیخشد جان
 رخس جنت، لبش کوثر، کفش دریا، قدش محشر
 ز سر تا پا زیبا تا سر محمّد، مجتبی، حیدر

ز هر دم بر هزاران عیسی مریم دم آورده

کند کار مسیحا با دعا لب‌های شیرینش	گرفته آسمان دست دعا در پای آمینش
ثبات و صبر و ایمان و عبادت روح آئینش	ندیده است و نبیند جز خدا چشم خدایینش
رُخس ریحانه‌الزّهرا دلش صحرای عاشورا	قیامش محشر کبری کلامش خطبه غرّا

دل موسی، دم عیسی جلال آدم آورده

صیحفیه بحر دُرّ از لعل لبهای گهر زایش	مناجات و دعا و ذکر حقّ مشتاق آوایش
امیر شام گردیده حقیر نطق زیبایش	غل و زنجیرها گرم دعا با کلّ اعضایش
لبش را نطق موسایی دمش را فیض عیسایی	دلش چون نوح، دریایی رخس یوسف به زیبایی

هر آنچه انبیا دارند هم‌ره با هم آورده

نیاید مدحش از صدها فرزندق‌ها و دعب‌ها	گشاید بنده‌اش با یک دعا از خلق، مشکل‌ها
مقرّ دولت عشقش نه در گِل بلکه در دل‌ها	چهل منزل عروجش با خدا در طّی منزل‌ها
چه‌ها آن مقتدا دیده به هر منزل خدا دیده	فروغ ابتدا دیده سر از تن جدا دیده

لوای فتح آل الله از شام غم آورده

هزاران زاده عبدالملک خوار و حقیر او	حجر، زمزم، صفا، مروه، حرم، یکسر اسیر او
همه حجّاج بیت الله گدای او، فقیر او	ز کعبه می‌رود بر عرش بانگ یا مُجیر او
کلید کعبه لبخندش، مقام و حجر پابندش	خدا و خلق خرسندش، به لب ذکر خداوندش

ز اشگ دیده زمزم‌ها برای زمزم آورده

نه تنها از نماز، از صبر عاشورای او بشنو	دعای دل‌نشین، پند بشر آرای او بشنو
نوای آتشین و خطبه غرّای او بشنو	قیام شام شوم و محشر کبرای او بشنو
ولایش دین و ایمانم، حدیث خوشتر از جانم	صراطش حشر و میزانم دعایش روح و ریحانم

به وصفش میوه نایاب نخل «میثم» آورده

شاعر: علیرضا خاکساری قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

امشب قشنگترین شب لیلایی خداست جشن تولد گل زهرایی خداست
 باشد سرشت او ز تجلای نور حق زیباترین تجسم زیبایی خداست
 تقوا و زهد و معرفت او زبان زد است او بهترین نمونه شیدایی خداست
 وقتی تمام هستی سالار زینب است معلوم می‌شود همه دارایی خداست
 آئینه تمام نمای خدا شده

روح دعای ما سر سجاده‌ها شده
 ای منتهای غایت ما بی‌کران تویی محبوب قلب فاطمه مهربان تویی
 روزی ما ز دست کریمانه شماس روزی ده تمام زمین و زمان تویی
 ای نور چشم حضرت آقای کربلا بعد از حسین دلبر دلداده‌گان تویی^۱
 این افتخار ماست که فامیل‌تان شدیم پس شاهزاده همه ایرانیان تویی

دلداه‌ایم و منتظر دلبری‌تان
 یک روز هم بیا وطن مادری‌تان
 رزق تمام عالمیان در دعای تو ما زنده‌ایم به برکت یا رب‌نای تو
 روح الامین گدای در خانه شماس از آن زمان که گشته دلش آشنای تو
 بر روی گونه تو ملک بوسه می‌زند دل می‌برد تبسمت از عمه‌های تو
 آقا چقدر شبیه عموجان‌تان شدی جان جهان فدای تو و بچه‌های تو

بعد از علی اکبر آقا تو ارشدی

ای دومین علی حسینی خوش آمدی

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر

آمده را جایگزین بیت زیر کنید. ای نور چشم حضرت آقای کربلا بعد از حسین دلبر دیوانگان تویی

ای روضه خوان اول کربلا بخوان	ای غصه دار حضرت خون خدا بخوان
از تشنگی و قحطی آب و عطش بگو	از شدت گرسنگی بچه ها بخوان
از آن غروب روز ده سال شصت و یک	آتش کشیدن حرم و خیمه ها بخوان
از داغ های داغ دل عمه جان مان	هجده سر سوار شده بر نیزه ها بخوان
این کشته فتاده به هامون حسین توست	از پاره پاره پیکر و چند بوریا بخوان

از هرکجا بخوان ولی آقای روضه خوان
از کوچه یهودی شام بلا نخوان

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مهدی رحیمی

به دنیا آمدی تا مطلبی دیگر بیاموزم	من از رفتار تو الله را اکبر بیاموزم
کلاس درس شد سجاده ات، من روز میلادت	نشستم تا جهان را پای این منبر بیاموزم
بریزم دور این ناعلم ها را و من خود را	بدون واسطه از ساقی کوثر بیاموزم
سر شب در تَعَلُّم سر به مهر کربلا بگذار	سحر بردار سر از سجده تا از سر بیاموزم
دعا در حق دشمن کردن و با دوست سر کردن	مرام شیعه را در سطح بالاتر بیاموزم
زبان تائبین و خائفین را پانزده گانه	به هنگام دعا از چهارمین حیدر بیاموزم
طریق روضه خواندن را ز تو آموختم، اما	طریق نوکری را باید از قنبر بیاموزم
دعا را از ابو حمزه، مکارم را از اخلاقت	تجافی جهان را از همین منظر بیاموزم
هر آن چیزی که می بینم دلش کربلا باشد	اگر چیزی می آموزم به چشم تر بیاموزم
فرات مست را از چشم، تل را از سر شانه	ته گودال را از گودی حنجر بیاموزم
و مصداق شنیدن کی بود مانند دیدن را	بخوانم زندگیت را، مگر بهتر بیاموزم
اگر دیدم گلوی غنچه ای رد می شود از تیغ	شبيه تو گریز بر علی اصغر بیاموزم

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: مسمط

شاعر: پوریا هاشمی

صبحدم برج شرف را آفتابی دیگر آمد آفتابی کآفتاب صبح را روشنگر آمد
بحر دین را بحر دین را گوهر آمد گوهر آمد کشتی توحید را در موج طوفان لنگر آمد
چارمین فرمانروای ملک حیّ داور آمد
چرخ گردون شرف را محور آمد محور آمد
جلوهٔ حُسن خداوند مبین بادا مبارک لالهٔ لبخند جبریل امین بادا مبارک
آسمان وحی بر اهل زمین بادا مبارک در نگاه اهل حقّ حقّ الیقین بادا مبارک
لیلۀ میلاد زین العابدین بادا مبارک
سالکان راه حق را رهبر آمد رهبر آمد
آمد آن ماهی که صد خورشید شد مات جمالش قامت گردون خم از سنگینی کوه جلالش
آنچه می‌خوانی دعا دُرّیست از بحر کمالش حال بخشد بر نماز و بر دعا از شور و حالش
انت زین العابدین از خالق هستی مدالش
ساجدین را ساجدین را سرور آمد سرور آمد
خلق عالم گوش با یاد لبش بهر پیامی چرخ را سر بر قدومش تا کند کسب مقامی
ماه را رو بر بقیعش در پی عرض سلامی اسمعی را بر درش فخر غلامی بر غلامی
خوش بحال آنکه دارد همچو آن مولا امامی
طالعش از مهر گردون برتر آمد برتر آمد
بوسه گاه یوسف زهرا لب و دست و دهانش از ولادت تا شهادت ذکر حق ورد زبانش
زینب کبری گرفته در بغل مانند جانش دم به دم سیر الی الله از مکان تا لا مکانش
عرش رحمان قلب مؤمن دوش بابا آشیانش
همچو جان جان جهان را در بر آمد در بر آمد

عابدان خوانند زین العابدین مولای دینش عارفان خوانند در عالم امام العارفینش
 عرشیان خوانند عرش کبریا روی زمینش خوب رویان جهان محو جمال نازنینش
 بذل حق در آستانش دست حق در آستینش
 بیکسان را بیکسان را یاور آمد یاور آمد
 دل ز عشق یار شد بیت الحرام الله اکبر ریخت از شادی بهم نظم نظام الله اکبر
 یک پسر این قدر، این جاه، این مقام، الله اکبر این جلال، این مرتبت، این احترام، الله اکبر
 پنج شعبان جلوه گر ماه تمام الله اکبر
 حُسن غیب کبریا را منظر آمد منظر آمد
 کیستم من سائل کوی علیّ ابن الحسینم سائل کو، عاشق روی علیّ ابن الحسینم
 عاشق دلبسته موی علیّ ابن الحسینم بسته مو تشنه جوی علیّ ابن الحسینم
 تشنه جو منقبت گوی علیّ ابن الحسینم
 در ثنائش از بیانم گوهر آمد گوهر آمد
 بی‌طنین خطبه‌اش نخل شهادت بر ندارد بی‌قیامش پیکر آزادمردی سر ندارد
 بی‌تولایش هُمای قاف ایمان پر ندارد بی‌دعای او عبادت روح در پیکر ندارد
 بی‌فروغش کس چراغی در وصف محشر ندارد
 صاحب انوار حُسن داور آمد داور آمد
 در اسارت سیر معراج اللّهی آغاز کرده در میان سلسله بی‌سلسله پرواز کرده
 با دو دست بسته بند از پای قرآن باز کرده وز کلام دلنشین همچون علی اعجاز کرده
 گوشه ویرانه بر مُلک دو گیتی ناز کرده
 با قیامش شام صبح محشر آمد محشر آمد

وزن شعر: فعولن فعولن فعولن

قالب شعر: ترجیع بند

شاعر: علیرضا خاکساری

سپس قافیه را شکر می‌گذارد	به دفتر قلم شعر تر می‌گذارد
طلوع تو را در سحر می‌گذارد	تو روح تهجد شدی پس خداوند
که سجاده پای تو سر می‌گذارد	بیا امشب را سر از سجده بردار
خدا در وجودت جگر می‌گذارد	علی هستی و قبل هرگونه خصلت
ابوحمزوات هم اثر می‌گذارد	تو که جای خود داری آقا نگاه
به بزم تو پا بیشتر می‌گذارد	نیفتد ز پا در دو عالم کسی که
ولی هیبت تو مگر می‌گذارد؟	نمیخواستم سجدهات کرده باشم

علی هستی، الحق که حیدر نمایی

سلام علی حضرت کربلایی

منم تشنه جام لبریز باد	تویی ساقی چهارم خانواده
تویی علت مستی فوق العاده	منم تا همیشه خمار نگاهت
تو جاری شدی بر لبم بی‌اراده	از آن ساعتی که زبان باز کردم
بخوانیمت : ای حضرت شاهزاده	از آنجا که شاه دل ما حسین است
خدا رزق‌مان را به دست تو داده	نه که قوم و خویش تو هستیم آقا
که بنویسم از تو ولی ایستاده	نشستی به جانم ادب حکم می‌کرد
قلم میزنم بعد از این صاف و ساده	غزل با تکلف سرودن هنر نیست
بیایم بقیع تو پای پیاده	مدد کن که از کربلای معلی

عزیز حسینی عزیز خدایی

سلام علی حضرت کربلایی

زلالی طهوری به رنگ شهودی	تو دریا و سرچشمه هر چه رودی
زمین و زمانی نبود و تو بودی	سرشت تو از نور ذات الهیست
که سجاد و همواره گرم سجودی	بخوانند زین العبادت ملائک
می‌آئیم سوی مدینه به زودی	همگی به همراه «سید علی» مان
به کوری چشمان هر چه یهودی	بنا می‌کنیم از سر نو حریمی
نشانی ز قوم کثیف سعودی	به امید روزی که دیگر نماند
به الهامی از شعر مرحوم جودی	به پایان برم شعر خود را در آخر

پیام آور عشق و مهر و رهایی!

سلام علی حضرت کربلایی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: پوریا باقری

خوب شد یک زن، میان خاندانت جا گرفت
 خوب شد این دفعه این عرض دعای ما گرفت
 اینچنین بوده که چشم مادرت ما را گرفت
 مثل مروارید بود و رزق از دریا گرفت
 پرچم ایرانیان را مادرت بالا گرفت
 تا به دنیا آمدی، تبریک از مولا گرفت
 آفرینش با قدوم پاک تو «معنا» گرفت
 با نماز تو، «عبادت» جلوه‌ای زیبا گرفت
 زیور از گوش یتیمان، شام عاشورا گرفت

خوب شد، ایران ما یک سهم از زهرا گرفت
 لطف کرده فاطمه، ما را حساب آورده است
 ما حساب کار خود را از ازل پس داده‌ایم
 شهر بانوی قبیلله، شد کنیز فاطمه
 در هیاهوی دو رنگی عرب‌های حجاز
 حامل نور «امامت» بود، بانوی حسین
 خاک پایت سرمه چشم تمام قدسیان
 زینت سجده تویی، زین العباد عالمی
 بشکند دست کسی که پیش چشمان ترت

شاعر: حسین ایمانی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

راز و نیاز امشبم تأثیر دارد وَالله دیدار علی تکبیر دارد
بالای چشم ابرو که نه، شمشیر دارد هر نقطه از هر خطبه‌اش تفسیر دارد

زیباتر از زیباتر از زیباست آری

او هم علیّ عالی اعلاست آری

کامش که با گلبوسه ارباب وا شد ذکر لبِ کرب و بلا شکر خدا شد
آمد به دنیا عزّت ایران ما شد عرش خدا با دیدن گهواره؛ تا شد

خَم شد که بُگذارد دو دیده زیر پایش

لرزیده عالم با تکانهای عبایش

لبخند او شد باعث لبخند ارباب نامش شده حک روی بازو بند ارباب
حقّ علی، بالاترین سوگند ارباب با صبر و ایثارش شده پاینده ارباب

او در شجاعت مثلِ حیدر بی‌نظیر است

مثلِ حسین ابن علی نعم الامیر است

شد سایه‌ای روی سَرَم ... الحمدالله شد برگ بُرد محشرم ... الحمدالله
شد ذکر لبهای حرم ... الحمدالله شد افتخار کشورم ... الحمدالله

او آمده تا عاشقی معنا بگیرد

ایران و ایرانی سرش بالا بگیرد

دارم شب میلاد او حال و هوایی گاهی بقیعَم گاه گاهی کربلایی
حرف از حرم شد بر لبم آمد نوایی مادر صدايت می‌زند، مهدی کجایی؟

تیر خلاص قاضی الحاجات برگرد

ای انتظار مادر سادات برگرد

شاعر: رضا یعقوبیان

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

بار دیگر شور و غوغایی به پااست
 سر زده نور خداوند مبین
 شادمان گشته قلوب مؤمنین
 شهربانو گل پسر آورده است
 چهارمین منجی و روشنگر رسید
 روح تقوا و مناجات آمده
 عالم هستی ز نورش منجلیست
 پنجم شعبان شب میلاد اوست
 چهارمین گل از گلستان ولاست
 او گلی از گلشن پیغمبر است
 مادر او بانوی ایران بود
 جمله خوبان جهان سرمست او
 از همه مشکل گشایی می‌کند
 هر نگاهش کار عیسی می‌کند
 ای که هستی روح تقوا و دعا
 کن نگاهی از کرم بر این گدا

جشن شادی در زمین و در سماست
 آمده دنیا امام چهارمین
 در شب میلاد زین العابدین
 یک پسر همچون قمر آورده است
 در کرامت ثانی حیدر رسید
 شیعیان را باب حاجات آمده
 «أَیْنَ آلَ اللَّهِ» او دُوم علی‌ست
 هر دلی امشب در عالم یاد اوست
 این پسر پیغمبر کرب و بلاست
 شیر مردی از تبار حیدر است
 او ز نسل بی‌شۀ شیران بود
 هستی عالم بُود از هست او
 هر دلی را کربلایی می‌کند
 هر گره از کار ما و می‌کند
 از کرامت کن نگاهی بر (رضا)
 بار دیگر دعوتم کن کربلا

شاعر: محمد میرهاشمی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

ای خوشا صبحدم و روی نکوی گل سرخ	ای خوشا مستی و صهبای سبوی گل سرخ
ای خوشا اهل دل و اهل مناجات سحر	چشم چون باز نمایید به روی گل سرخ
نیت آن گل شبنم زده را می‌دانی؟	درس تطهیر دهد آب وضوی گل سرخ
مدعی لاف زد و هیچ نفهمید چرا	بلبل دلشده مست است ز بوی گل سرخ
چشم دل باز کن و گوشه محشر بنگر	نافله خواندن عشاق به سوی گل سرخ

این گل سرخ که دل با غم عشقش شاد است

پسر حضرت عشق است همان سجاد است

او همان غنچه عشق و گل دلخواه دعاست	او همان سالک و رهپوی گذرگاه دعاست
پُر تلاطم دلش از واقعه کرب و بلاست	پر ترنم لبش از زمزمه و آه دعاست
نور او جلوه نما در همه ارض و سماست	شمس رخشان ولایت بود و ماه دعاست
اولین درس دبستان صحیفه این است	رستگاری بشر در گذر راه دعاست
پدرش خون خداوند و خودش عشق خداست	پدرش شاه شهید است و خودش شاه دعاست

خیز از جا و بیا عیدی میلاد بگیر

کربلا و نجف از حضرت سجاد بگیر

شب قدر است عجب موی سیاهی دارد!	دل حق برده عجب برق نگاهی دارد!
وہ چه دشمن شکن است اشک شبانگاهی او	اشک سرباز وی است، وہ چه سپاهی دارد!
دستگیر دل افتاده به چاه گنه است	چه غمی آنکه چنین پشت و پناهی دارد

هر که شد خادم او اذن دو عالم دارد هر که شد سائل او منصب شاهی دارد

آنکه شد نوکر سجاد به میزان جزا چه حساب و چه کتاب و چه گناهی دارد؟

ما که دیوانه عشقیم و ز غم آزادیم

بنده ایم و همه در ذکر هوالسجادیم

بشریت به تو مرهون، پسر ثارالله معنویت به تو مدیون، پسر ثارالله

لیلی کرب و بلایی دل عشاق تویی همه دلها به تو مجنون، پسر ثارالله

هر که غافل ز تو و عشق تو شد سود نکرد شده بی‌یاد تو مغبون، پسر ثارالله

هر که در راه زیارت بدهد جان، زده است جرعه‌ای ز آن لب میگون، پسر ثارالله

در مصیبات تو و عمه تو جا دارد دل مهدی بشود خون، پسر ثارالله

ما ز درگاه تو تاثیر دعا می‌خواهیم

فرج منتقم آل عبا می‌خواهیم

تو همانی که خودت اوج دعا را دیدی زیر شمشیر شیاطین تو خدا را دیدی

چشم تو چشم خدایی است که در اوج عطش سر نیزه سر پاک شهدا را دیدی

سوخت قلب تو از آن لحظه که در بارش تیر دست و مشک و علم شاه وفا را دیدی

بین مقتل گل گلزار بقا را دیدی بین آتش حرم آل عبا را دیدی

در کنار بدن بی‌سر شاه شهدا مو پریشانی اُمّ النجبا را دیدی

حق همین بود که جان سوخته تب بودی

زائر روی کتک خورده زینب بودی

شاعر: امیر عظیمی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن مفاعلاتن فعلن

ای شکوه فرازهای دعا نغمهٔ عرشی و صدای دعا
دست من را بگیر از عرشت بنده بنواز، ای خدای دعا
بنده‌ای را که دور افتاده بنما امشب آشنای دعا

من دخیل دعای تو هستم

بندهٔ ربّ‌نای تو هستم

دلی امشب به خاک پات افتاد ششمین دلبر خدا سجاد
یا علیّ بن سیدالشهدا شد زِ ذکرِ دلم حسین آباد
می‌نویسم اسیر یعنی من که شدم با تعلّقت آزاد

نوکر خانه زاد نام من است

عبدِ زین‌العباد نام من است

بارش رحمت خدایی تو دلخوشی دل‌گدایی تو
سینهٔ تو اگرچه پُر درد است به جراحات دل‌دوایی تو
در اسارت اگر که باشی، باز به کرم کردن آشنایی تو

گنج‌العرش است زیر پاهایت

رحمت‌واسعه است بابایت

ما به دستان تو مسلمانیم از تبار شما و سلمانیم
شهربانوی ماست مادر تو ما تو را خویش خویش می‌دانیم
بس که ما عاشق علی هستیم میزبان شه‌خراسانیم

نه فقط قلب ما سرای شماست

کلّ ایران ما برای شماست

شب میلادت ای سلاله نور مست ذکر علی شدیم، چه جور
نورت ای آفتاب مشرق می از دل خسته‌ام چو کرد عبور
یادم آمد فروغ روی تو و آن تجلی و آن زمان حضور
گفتم این ماه عالم در بود

که ازل از رخس منور بود

گفتم این ماه آمده تا ما برسیم از مسیر او به خدا
آمده دومین علی من و علی خانواده زهرا
سفره شیعی چه با نمک است با علی‌های سیدالشهدا
پسرانش همه علی هستند

اسدالله منجلی هستند

علی اکبرش چه غوغاییست چه قدر هیبتش تماشاییست
از علی اصغرش چه گویم، چون او خودش وقت رزم، زهراییست
علی اوسطش سپهر دعاست کار وی چون خداش یکتاییست

حضرت زین العابدین است او

با غمی جانگداز عجیب است او

او ستم دیده و بلا دیده کوفه و شام و کربلا دیده
دیده بر نی سر حسین و سپس خنده نیزه دار را دیده
سر بازار دور عمه خود چقدر چشم بی‌حیا دیده

دور او حرف ناصواب زدند

لب به پیمانه شراب زدند

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: قصیده

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

پنجم ماه، مه چاردهی جلوه‌گر است	که ز خورشید فروزنده، فروزنده‌تر است
شهربانو که جهان محو جلالش گشته	پسری زاده که بر خلق دو عالم پدر است
چه پسر ثانی حیدر چه پسر جان حسین	چه پسر آینه طلعت خیرالبشر است
پسری رشک ملک یا ملکی فوق بشر	هم از این پاک‌تر است و هم از آن خوبتر است
این پسر کیست علی بن حسین بن علیست	که حسین بن علی نیز از او مفتخر است
خبر از لیلۀ میلاد امامی دادند	که زاسرار همه خلق جهان باخبر است
این چراغی است که در دست حسین بن علی	همه دم نورفشان و همه جا جلوه‌گر است
این پسر آن یم فیضی است که هر قطره آن	ارزشش بیشتر از عقد هزاران گهر است
این سپهری است که هر اختر تابنده آن	مشعل دیده نورانی شمس و قمر است
این خلیلی است که در صفحۀ بتخانه شام	بازویش بت شکن و خطبۀ نابش تبر است
این همان عبد خدا شوکت احمد سیماست	که عبادات وی از طاعت کونین، سر است
این اسیری است که آزادی، افتاده به پاش	این شهیدی است، که نخل شهدا را ثمر است
به حسین بن علی سیّد احرار قسم	این علی بن حسین است و حسینی دگر است
این بود زمزم و مسعی و صفا و مروه	این منا و عرفات است و مقام و حجر است
همه گل‌های نبی گشت خزان و پس از آن	هر چه دادند به شیعه همه از این شجر است
یار او باش که عالم همه یار تو شوند	مهر او جوی که بر آتش دوزخ سپر است

اوست معصوم ششم حجّت چارم، سجّاد
 از چه در سلسله بینیش خدا می‌داند
 چشم دوزد به نماز شب او شب، هر شب
 به دعای شب و اشک سحر او سوگند
 نرگس دیده و سرو قد و مرآت جمال
 به خدا طاعت کونین و نماز ثقلین
 گر به صد مهر دهی ذرّه‌ای از مهر و را
 جدّ او ختم رُسُل مام گرامی زهرا
 او که باران به تمنّای غلامش بارد
 او که با تیغ زبان معجز حیدر دارد
 او که چون فاطمه در عزّت و در قدر و شرف
 عاجز از یافتن رتبه و الاش ملک
 من کجا منقبت حضرت سجّاد کجا
 جنّت از روضه جود و کرمش دسته گلی
 بوسه بر سلسله گردن او باید زد
 شام، ویرانه شام و چه در آغوش حسین
 نخل میثم که همه سبز به فیض دم اوست
 که به خاک قدمش سجده اهل نظر است
 بسته در سلسله‌اش پای قضا و قدر است
 گوش در پای دعای سحر او سحر است
 که نماز از نفسش معتبر و مفتخر است
 همه تصویر خدای احد دادگر است
 بی‌ولایش همه در حشر هبا و هدر است
 به خداوند قسم بیع و شرائت ضرر است
 سه وصی را پسر و هفت ولی را پدر است
 او که بر ابر به فرمان خدا راهبر است
 او که سر تا قدم آئینه پیغامبر است
 او که در شور، شبیر و به شجاعت شیر است
 لال از گفتن اوصاف کمالش بشر است
 ذرّه از وسعت خورشید کجا باخبر است؟
 دوزخ از آتش خشم و غضبش یک شرر است
 که به هر حلقه دو صد آیت فتح و ظفر است
 این امامی است که روح القدسش خاک در است
 به ولای علی و آل علی بارور است

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: محمود ژولیده

نوری از سینه جانسوز به امداد آمد	تا دل غم زده از هجر به فریاد آمد
خبر از آمدن سید الاوتاد آمد	عشق مشغول ثناخوانی اربابش بود
آن شب ناب که با مژده میلاد آمد	چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی
بخشش دست کریمانه سجاد آمد	طلب مغفرت از کوی خدا می کردم
که از آن باغ جنان شاخه شمشاد آمد	به تماشای حرم باغ بهشت آمده بود
که در این ماه نبی افضل اعیاد آمد	گرد او حور و ملک شاد به هم می گفتند
گوئیا فاطمه هم دیدن نوزاد آمد	حرم سبط نبی عاطفه باران شده بود
که در آغوش پدر زینت عباد آمد	خنده از خنده ارباب ندیدم خوشتر
به حسین ابن علی افضل اولاد آمد	تابش نور امامت ز جمالش پیداست

تا در آن لحظه به هم چشم دو رهبر وا شد

افق قافله کرب و بلا پیدا شد

وی که از بیم خدا سجده تو طولانی	ای همه عمر و همه روز و شبت عرفانی
همه دم بر لب تو زمزمه قرآنی	تو همان ناطق قرآنی و قرآن صامت
خطبه های تو گواه سخن طوفانی	این صحیفه است زبور تو و اخت القرآن
گول نعمت نخورد بنده رود مهمانی	بنده آزاد مکن، ما همه در بند توایم
عجم از تیره تو شد نسبش رحمانی	عرب از دوده تو فخر به عالم دارد
پدرت یثربی و مادر تو ایرانی	مادر توسست پس از فاطمه اُمُّ السُّعْدَاء
دومین اُمُّ الائمہ ست همین ایرانی	شهربانو که به او فاطمه فرمود عروس
مام پاکیزه تو داشت عجب ایمانی	هر کسی راه به درگاه که پیدا نکند
کشور ما شده از اصل و نسب ربانی	نوه حیدر کرار که ایرانی شد

کشور ما که به فامیلی تان مفتخر است

خاک این خطه به درگاه رضا معتبر است

که دو عالم به تولای تو باشد ممتاز	نه فقط سلطنت عشق تو محدود مجاز
وی تولای تو امضای قبولی نماز	ای تبرّی ز عدوی تو همه شرط عمل
نفس باد صبا از تو کند عشوه ناز	مرغ خوش لهجه ز شیدایی تو می خواند
بارش ابر به دستور تو برگردد باز	ابر و باد و مه و خورشید به فرمان تو آند
لیک هرگاه بخواهی بنمایی پرواز	نه ملک هستی و طاووس نه داری پر و بال
گل ز تصویر درآری چو کنی دست دراز	نه زمان مانع فرمان تو باشد نه مکان
چه نیاز است که تکرار نمایی اعجاز	اینهمه نصّ امامت به نهان است و عیان

گل ما ساخته نور اضافات شماست

دل ما منبع سرشار افاضات شماست

عرش و کرسی و فلک جز به تو برپا نشود	آسمان بی نفس گرم تو احیا نشود
حکم جبریل ملک جز به تو امضا نشود	قلم و لوح به دستان تو عادت دارند
بی عبادات تو محراب مصلا نشود	ای عبادات تو مصداق عبادات علی
سفره ذکر دعا بی تو مهیا نشود	سوز دل اشک سحر حال مناجات ز توست
پرچم روضه که بی اذن تو برپا نشود	اولین روضه، پس از کرب و بلا کار تو بود
نهضت سرخ به جز اشک تو ابقا نشود	تا چهل سال فقط کار تو گرییدن بود
غل و زنجیر که مانع به تولا نشود	شام از خطبه غرای تو شد شام خراب
بی علمداری تو قافله برجا نشود	پیشمرگ تو علی اکبر و عباس تو آند

زینب آماده فرمانبری حضرت توست

دولت مهدی زهرا ثمر نهضت توست

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: حسن لطفی

سوی مجنون برسانید که لیلایی هست ما شنیدیم در این شهر که آقایی هست
 دور این خانه شلوغ است اگر جایی هست درمندیم و دلی خوش که مداوایی هست
 شب عید است بیایید حنا بگذاریم
 سر به پای قدم مرد دعا بگذاریم
 تا پدر چشم به چشمان تو احیا دارد پر گهواره تو روح مسیحا دارد
 و حسن خیره به چشمان تو نجوا دارد نوه حضرت زهراست تماشا دارد
 جلوه نام علی بر تو مبارک بادا
 سومین نام علی بر تو مبارک بادا
 فطرسی آمده و از تو پری می خواهد از تو عیسی نفس ناب تری می خواهد
 یوسف از تو نمک بیشتری می خواهد که غبار قدمت رفتگری می خواهد
 یاکریمیم و سر جاده تو شیعه شدیم
 ما کنار پر سجاده تو شیعه شدیم
 مثل پیراهن یوسف که به کنعان آمد مثل ابری که سر خاک بیابان آمد
 قبله هفتم اگر سوی خراسان آمد خانه مادریش بود که ایران آمد
 بنویسید که آقا پسر ایران است
 افتخار بشر و تاج سر ایران است
 عشق ایرانی ما؛ کار بنایت با ماست حوض و فواره و ایوان طلایت با ماست
 طاق و گلدسته، رواق، آینه هایت با ماست خادمی حرم و صحن و سرایت با ماست
 طرح زیباتری از باغ جنان می سازیم
 و ضریح نویی از فرشچیان می سازیم

مصلحت بود اگر؛ شیر خدا می‌گشتی تو علی هستی و شمشیر خدا می‌گشتی
 شک نداریم که تکبیر خدا می‌گشتی تکسوار عرب و تیر خدا می‌گشتی

بازوی هاشمی‌ات رزم چو در سر می‌داشت
 کربلا زیر قدم‌های ترک بر می‌داشت

رخصت بود اگر؛ یک تنه لشکر بودی میمنه میسر از رزم سراسر بودی
 پشت در پشت پدر تیغ دو پیکر بودی رخصت بود اگر حضرت حیدر بودی

کربلا دید پدر را نفست یاری کرد
 وه که با نام تو عباس علمداری کرد

واژه‌ات خطبه شد و تیغ علی وار آورد خطبه‌ات شور علی در دل پیکار آورد
 چه بلایی به سر کاخ ستمکار آورد شیعه را با شب و شمشیر و دعا بار آورد

با تو در شام عجب معرکه بر پا شده است
 که دعاگوی شما زینب کبری شده است

واژه در واژه تو را بین دعاها دیدیم در ابوحمزه‌ات انگار خدا را دیدیم
 در صحیفه اثر مصحف زهرا دیدیم چتری از باور و اخلاق و مدارا دیدیم

خاکیانیم که دنبال شما حیرانیم
 با تو همراه علی در شب نخلستانیم

هیچ کس نیست شب تار عزادار که تو هیچ کس نیست اسیر سر بازار که تو
 هیچ کس نیست که با تب دل انتظار که تو هیچ کس نیست پرستار و بیمار که تو

آنکه سرخی سر انجام حسین است تویی
 سومین نقطه که بر نام حسین است تویی

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

باز یاران عید دیدار جمال یار شد باز فصل رؤیت مهر رخ دلدار شد
باز مُلک کبریا شد غرق در دریای نور باز میلاد حسین بن علی تکرار شد
جان به کف گیرید جانان می‌رسد از کوه نور دیده بگشایید اینک لحظه دیدار شد
چشم تارالله روشن شد به رخسار علی دامن شعبان، بهار از این گل رخسار شد
بر گل رخسار، لبخندت مبارک یا حسین

لیله میلاد فرزندات مبارک یا حسین

مرحبا ای ماه شعبان آفتاب آورده‌ای آفتاب روی حق را بی‌نقاب آورده‌ای
شهربانو این که در آغوش بگرفتی علی‌است؟ یا دوباره احمد ختمی‌مآب آورده‌ای
بوی عطر احمدی بر آسمان سر می‌کشد بلکه بر گل‌های زهرایی گلاب آورده‌ای
بر حسین بن علی زادی علی بن الحسین یا مگر از کعبه امشب بو تراب آورده‌ای
مادر ایران اهل‌البیت، مام‌نه امام

ای عروس فاطمه از فاطمه بادت سلام

این پسر سر تا قدم جان حسین بن علی است این پسر نور است و فرقان حسین بن علی است
این پسر یک باغ لاله از بهشت فاطمه است این پسر روح است و ریحان حسین بن علی است
این به روی شأنه باباست قرص آفتاب این به روی دست، قرآن حسین بن علی است
این پسر یاسین و طاهّا، این پسر والشمس و طور این پسر نور است و فرقان حسین بن علی است

نور هم گردیده مبهوت رخ نورانیش

جای لب‌های علی پیداست بر پیشانی‌ش

مرغ شب هر شب بُود محو مناجات شبش ذات رب العالمین مشتاق یارب یاربش
هر نفس دارد هزاران ذکر در عمق وجود بلکه آنی نام معبودش نیفتد از لبش

شب که در محراب مشغول مناجات و دعاست
 آسمان پیچد به خود در شعله تاب و تبش
 جان من جان همه دُریّه و اُمّ و ابم
 خاک درگاه وی و دُریّه و اُمّ و ابش

با مناجاتش دل شب، دیده را دریا کنید

در مضامین دعایش وحی را پیدا کنید

اوج پروازش سماوات و نمازش بر زمین
 روح در آغوش حق بر دامن خاکش جبین
 بس که زینت داد در حال نمازش بر نماز
 از خدا آمد ندایش «انت زین العابدین»
 شب که از خوف خدا تا صبح چشمش می گریست
 زنده می شد یاد شب های امیرالمؤمنین
 خط او مثنی من است و مهر او دین من است
 دین همین است و همین است و همین است و همین

با ولای او سرشته از ازل آب و گِلَم

وای اگر یک لحظه مهر او نباشد در دلم

ای به زنجیر اسارت مُلک هستی را امیر
 حلقه زنجیرها در حلقه عشقت اسیر
 ای خدا را شیر ای فرزند شیر کبریا
 شیری و در حلقه زنجیر هم شیر است شیر
 پای تو بر ناقه عریان به چشم آسمان
 دست تو در حلقه زنجیر ما را دستگیر
 من نمی گویم خدایی، بنده ای چون بنده ای؟
 هم کریمی هم عظیمی هم سمیعی هم بصیر

عبد ذات کبریایی کبریایی می کنی

در مقام بندگی کار خدایی می کنی

گوش جانها پُر بُود پیوسته از آوای تو
 شام می لرزد هنوز از خطبه غرای تو
 از سرشگ چشم گریانت وضو گیرد نماز
 ای وضوی بندگی از خون ساق پای تو
 خطبه ناب تو را نازم که در طشت طلا
 گفت بابا آفرین بر منطق گویای تو
 از زمین کربلا تا شام از بالای نی
 چشم ثارالله بودی بر قد و بالای تو

تو سوار ناقه عریان حسین دیگری

هم حسینی هم حسن هم احمدی هم حیدری

ای بیابان بقیعت وسعت دل‌های ما
هم فروغ ماه رویت خوبتر از آفتاب
ذکر تو توحید ما تهلیل ما تکبیر ما
نیست در صحرای محشر وحشتی از تیرگی
پیش‌تر از آفرینش رهبر و مولای ما
هم خیال باغ حُسنت جنة‌الاعلیٰ ما
حُبِّ تو ایمان ما دنیای ما عقبای ما
تا درخشد پرتو مهر تو از سیمای ما

وصف تو ذکر خوش لیل و نهار میثم است

مهر تو روز جزا دار و ندار میثم است

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید هاشم وفایی

عالمی را جلوه‌ات زیبا و نورانی کند
از فروغ و جلوه تو حق چراغانی کند
جبرئیل از عالم بالا گل افشانی کند
از جنان گرد سرت اسپند گردانی کند
تا تماشا در رخت آیات قرآنی کند
هر کجا سائل بود دعوت به مهمانی کند
نام زین العابدین را بر تو ارزانی کند
گوش جان را می‌سپارد تا غزلخوانی کند
هر زمانی دیده‌ات را اشک بارانی کند
سجده‌های خویش را اینقدر طولانی کند
تا از این گلشن به اشک خود نگهبانی کند
غیر تو فردا چه کس رفع پریشانی کند
تا «وفائی» در مدیح تو ثناخوانی کند

ای که خورشید جمالت پرتو افشانی کند
تو همان خورشید تقوائی که عرش و فرش را
جای دارد رهگذارت را ز گلهای بهشت
ای بهشتی رو عجب نبود اگر رضوان خُلد
می‌زند لبخند بر رویت حسین بن علی
امشب از یمن قدوم با شکوه تو حسین
زینت عُبّادی و شایسته باشد تا خدا
شب همه شب بردعا و نغمه‌ات مرغ سحر
سرزند از چشم تو تا عرش یک رنگین کمان
هیچ کس را با چنین تقوا ندیدم غیر تو
ای شهید زنده جز تو کیست بعد از کربلا
شمع جمع محفلِ امروز مائی و ز ما
کوثر توفیق می‌خواهد ز درگاه خدا

شاعر: مسعود اصلانی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فععلن

در رحمت ز عرش تا وا شد	پر پروازمان محیا شد
رخ یوسف نشانمان دادند	دل مجنونمان زلیخا شد
صفحات صحیفه نوری	ورقی خورد و عشق معنا شد
نفسی زد کسی و بعد از آن	تن دنیای مُرده احیا شد
رخ خود را نشان عالم داد	همه اعتبار دنیا شد
قلمم استعاره کم آورد	رخ زیبایش تا هویدا شد

به زمین ماه مشرقین آمد

علی دوم حسین آمد

شب اربابمان سحر دارد	به روی دامنش قمر دارد
همه از شوق نو رسیده او	به لبش خنده‌ای اگر دارد
شب رویاست نخل امید	پدر و مادری ثمر دارد
دل بابا عجیب پُر شور است	و خدا از دلش خبر دارد
به نگاهش عموی بی تابش	نتوانست چشم بردارد
سر بوسیدن لبان پسر	پدرش میل بیشتر دارد
و به کوری چشم بد نظران	پدری باز هم پسر دارد

به دعایش دخیل بسته شده

پری از جبرئیل بسته شده

شاعر: محمد علی بیابانی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فَع

پُر می‌کنیم از می‌گلوی باده‌ها را	تا مست باشیم انتهای جاده‌ها را
بعد از دو رکعت عشق بازی باز خواندند	در رکعت سوم همان دلداده‌ها را
امشب به سمت خانه سجاد انداخت	دست ارادت‌های ما سجاده‌ها را
خاکیم و مشتاقیم تا دامانی امشب	آنی بگیرد دست این افتاده‌ها را
بعد از پدر حالا پسر می‌آید از راه	خدمت کنید آقا و آقازاده‌ها را

این دومین نوریست که تا منجلی شد

او هم علی بن حسین بن علی شد

در آسمانم ماه را می‌بینم امشب	گمراهم اما راه را می‌بینم امشب
چشم سرم را بستم و با دیده دل	لبخندهای شاه را می‌بینم امشب
ارباب خوشحال است و من در دست‌هایم	مال و منال و جاه را می‌بینم امشب
در چشم‌های این علی دارم علی را	یا که رسول الله را می‌بینم امشب
می‌آید و با هر قدم در زیر پایش	جان‌های خاطرخواه را می‌بینم امشب

حالا که آقای دعا دارد می‌آید

ما را خدا ای کاش قربانش نماید

فخر است امشب آسمان را بر زمینش	می‌خندد و افلاک حیران طنینش
دست حسین بن علی امشب رکاب و	روی علی بن حسین آمد نگینش
بی‌تاب شد، لبخند زد، رویش گل انداخت	وقتی که لب‌های علی شد بوسه‌چینش
خالی ست جای فاطمه هر چند اما	خوابیده با لالایی اُم البنینش
در سوم شعبان رسید از راه، شاه و	در پنجمین روزش رسیده جانشینش

روح دعا، مرد خدا، جان حسین است

او وارث ملک سلیمان حسین است

با تیرهایی که روان از چشم جادوست	صید غزال نرگس او هر چه آهوست
حافظ! بگو باد صبا تا باز آرد	عطر خوشی از نفحه‌های گیسوی دوست
حالا که سجاد است و زین العابدین است	محراب ما طاق و رواق آن دو ابروست
محصول پیوند عرب‌ها و عجم هاست	طفلی که کسری زاده است و هاشمی خوست
چون همسری پادشاه کشور عشق	این افتخار مادری شهربانوست

این افتخار مردم این آسمان است

اربابمان داماد ما ایرانیان است

با یک نگاهت سنگ هم اعجاز کرده	در راه اثباتت حجر لب باز کرده
نه دوستانت که یدِ عقده گشایت	از دشمنانت هم گره‌ها باز کرده
حتی دعاهايت؛ جدا از حرف‌هايت	در علم حرفی تازه را آغاز کرده
شاگردهايت را هم این اسلوب تدریس	آموزگار آسمان! ممتاز کرده
هر کس فرازی از ابوحمزه شنیده	تا قاب قوسین خدا پرواز کرده

هر وقت می‌خواهم که قلبم را بشویم

باید «الهی لا تؤدّبنی» بگویم

با دست لبریز از دعایی که تو داری	ما را ببر سمت خدایی که تو داری
حرفی بزن تا جام من لبریز گردد	از باده‌های حرف‌هایی که تو داری
گرم مناجات است شب‌های ملائک	با لحن جانسوز صدایی که تو داری
پرواز خواهیم کرد با بالی که خاکی ست	یک روز تا صحن و سرایی که تو داری
ما را شبی مهمان خان روضه‌ات کن	در خانه‌ات، در کربلایی که تو داری

هر جا که باشی کربلا آنجاست آقا

انگار هر روز تو عاشوراست آقا

آزادی از بند اسارت در اسارت	دست خدا بوده است یارت در اسارت
در مجلس حکام، بر منبر نشست	بر روی کرسی صدارت در اسارت
بر دشمنت هم باب بخشش باز کردی	یعنی شدی پیک بشارت در اسارت
با دست بسته باز دستی باز داری	وقتی عطا گشته است کارت در اسارت
جسم شهیدان را که کفن و دفن کردی	با اشک می‌خواندی زیارت در اسارت

ای آسمان، شرمنده از باران چشمت

دست مرا پُر می‌کند احسان چشمت

باران چشمان تو را باران ندارد	ای آسمان! که بارشت پایان ندارد
هر روز، یعقوبی! ز داغ یوسفی که	پیراهنی را هم از او کنعان ندارد
حدّ اقلّ آبی بنوش آقا که چشمت	دیگر برای گریه کردن جان ندارد
هنگام قرآن خواندنت هم گریه کردی	بر حرمتی که قاری قرآن ندارد
شام بلا بدتر ز داغ کربلا بود^۱	چه دیده‌ای که بدترش امکان ندارد؟

بعد از بلای شام، شامت را سحر نیست

بعد از عمو در آسمانت یک قمر نیست

^۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و همچنین ایراد محتوایی تغییر داده شد؛ موضوع طلب مرگ کردن و انتصاب این سخن به امام سجاد علیه السلام که فرمودند: ای کاش مادر مرا هر گز نمی زائید در هیچ کتاب معتبری نیامده است و مغایر روایات و احادیث معتبر از امیرالمؤمنین علیه السلام و خود امام زین العابدین علیه السلام است، این تحریف برای اولین بار در قرن دهم در کتاب منتخب طریحی بدون هیچ استنادی آورده شده است

گفتی مرا ای کاش که مادر نمی‌زاد چه دیده‌ای که بدترش امکان ندارد؟

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: سید پوریا هاشمی

سجاده ایم پهن برای دعا شدیم
تاثیر کرد خصلت خوبان به روی ما
از دستباف بودنمان خیر دیده ایم
هر نخ ز ما مطهر انفاس دلبر است
شکر خدا به طالعمان مهر عشق خورد
اصلا چه حاجت است به آب و گلاب ها
وابستگی به یار اثراتش مشخص است
هرچند دست جمع زمین خورده ایم ما

نائل به همنشین شدن اولیاء شدیم
از یمن سجده های شما با خدا شدیم^۱
پاخورده ایم و از شرفش پُر بها شدیم
با این حساب هم نفس کبریا شدیم
پاگیر لطف بی حد و حصر شما شدیم
ما پاک از طهارت این گریه ها شدیم
فارغ ز ما چو یار شد؛ از غصه تا شدیم
گفتند عشق و پیش قدمهاش پا شدیم

سجاده ایم قسمت ما شور و شین شد

یعنی که پای بوسی ابن الحسین شد

امشب مدینه حال و هوایش معطر است
باران گرفت و جان دوباره به خاک داد
کاسه به دست ها همه از راه می رسند
امشب به آفتاب؛ قمر فخر می کند
گهواره را نگاه کنید عشق آمده
پیغمبری چقدر برازنده اش بُود
طرز نگاه کردنش آئینه علی است
ما از ازل ملازم خاک ره توایم

از شوق چشم منتظرش آسمان تر است
ابر نگاه تو چقدر سبزه پرور است
باب المراد عالم و آدم همین در است
در خانه حسین مهی جلوه گرتر است
زهر است یا حسین؛ حسن یا که حیدر است
پیشانی اش تجلی نور پیمبر است
بر قاب صورتش رخ زهرا مصور است
ما را نوشته اند گدا چون مُقدّر است

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید

از یمن سجده های سحر با خدا شدیم

تاثیر کرد خصلت خوبان به روی ما

تا چند کفر؟ باده ایمانیم بده

یعنی که از صحیفه مسلمانیم بده

هرکس ز عشق تاب و تبش شهره می شود	بیش از همه غم و تعبش شهره می شود
زردی رویش از اثر سجده های روز	با اینکه سجده های شبش شهره می شود
مادر بزرگ زاده و بابا شه قریش	خیلی بجاست گر نسبش شهره می شود
تا روز حشر کار ابو حمزه اش گرفت	هرکس که گشت منتسبش شهره می شود
شمشیر خطبه اش کمر شام را شکست	اینگونه تا ابد غضبش شهره می شود
نخلی که آبیاری دست کریم شد	در شهر مزه رطبش شهره می شود
سر می دهیم پای تو عشق است عشق عشق	عاشق دل بلا طلبش شهره می شود

تطهیر آب وام گرفته ز طهر توست

خورشید آسمان و زمین جای مهر توست

از بس کلام معجزه دار تو نور داشت	خورشید شد هر آنکه به پایت حضور داشت
وقتی که دست و پای تو از سجده آب شد	در عرش خود خدای تو حس غرور داشت
حاجی ناشناخته کاروان حج	در قافله به یمن تو نعمت وفور داشت
نزدیکها که جای خودش لطف ویژه ای	آقای خوب ما به گدایان دور داشت
جبرئیل می رسید به پابوسی اش مدام	وقتی که در نماز دم یا غفور داشت
تو حضرت کلیمی و ادعیه شاهد است	محراب خانه تو شباهت به طور داشت
لطف دعای نیمه شب بر همه رسید	از برکت صحیفه تو دین زبور داشت
زخم زبان و طعنه اگرچه زیاد خورد	ایوب آل فاطمه قلبی صبور داشت

آماده ایم رخصت افروختن بده

پروانه ایم اذن ز غم سوختن بده

اصلا چه شد که روی تو در آفتاب سوخت؟
 اصلا چه شد که خیمه ات آتش گرفته بود؟
 در گیر و دار رد شدن همسرت ز شام
 رجاله ها به صورتتان سنگ می زدند
 هر وقت خورد بر لب خشک تو آب سوخت
 آتش سراغ معجرش آمد نقاب سوخت
 از طعنه های شهر دلت بی حساب سوخت
 وقتی که از حرارت سرب مذاب سوخت
 دیدی چگونه چوب به لبهای عشق خورد
 دیدی چگونه چوب به لبهای عشق خورد
 یعقوب دل شکسته چهل سال آزار
 چشمت به یاد روضه بزم شراب سوخت
 گفتم رباب و روز و شبم رنگ غم گرفت
 "بس کن رباب" عمه سادات دم گرفت

وزن شعر: مستفعِلن فاعلاتن مستفعِلن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا اسماعیلی

نذر تو کردم دلم را، مولای من! بار دیگر
 امروز، روز بهشت است، عطر تو می بارد از عرش
 از کوچه باغ دل من، ای روح آینه بگذر
 هستی ز نورت جوان شد، خورشید در آسمان شد
 از عطر ناب حضورت، شد آفرینش معطر
 شد فجر صادق شکوفا، شب شد ز نور تو پرپر
 در ذهن خاک سترون، شد باغ مینو مصور
 رفت از جهان بوی پاییز، آمد بهاری دل انگیز
 ما را اجابت کن ای عشق، ای قبله گاه ملایک!
 ما را اجابت کن ای عشق، ای قبله گاه ملایک!
 نور خدا منتشر شد، در این جهان بار دیگر
 تبریک یاران سحر شد، خورشید دین جلوه گر شد

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید

شاعر: حسین ایمانی

قالب شعر: مربع ترکیب

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فاعلن

پنجم ماه ناب شعبان است شور و شادی به سینه مهمان است
 آسمان غرق نور ایمان است فلک و ملک و ملک غزلخوان است
 شکر حق ذکر ما و سلطان است
 این پسر آبروی ایران است
 آمده روح منبر و محراب پسر آسمانی ارباب
 چهره‌ای با صفاتر از مهتاب دلبری ناب و گوهری نایاب
 اصل حبل المتین روز حساب
 زینت بندگی و ایمان است
 اصل و شیرازه دعایی تو بنده مخلص خدایی تو
 چشمه نور هل اتایی تو سند عشق مرتضایی تو
 قاصد سر کربلایی تو
 خطبه‌ات از دم شهیدان است
 در عبادت پیمبری هستی در شجاعت تو حیدری هستی
 در نجابت تو کوثری هستی در کرم چون حسن سری هستی
 در حرم شاه دیگری هستی
 خیمه تو دژ یتیمان است
 بی بی آسمان پرستارت بند و غل شد اسیر ایثارت
 کوفه ماتِ دم علی وارت روضه داروی جان بیمارت
 گریه بر کربلای غم کارت
 شیعه مدیون چشم گریان است

گریه تو بقای عاشوراست صبر تو سرّ مکتب مولاست
 آه تو سهم دشمن زهر است کربلا با دعای تو پیدا است
 آرزوی تو وعده آقا است
 جمعه‌ای که ظهور در آن است

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مهدی علی قاسمی

مرغ دل باز هم غزل خوان شد	پنجمین روز ماه شعبان شد
دو سه روزی به کربلا رفت و	حال آمد دخیل سلطان شد
اول آمد سراغ خانه او ...	هرکسی از ازل مسلمان شد
هر که سجده نکرده بر در او	آخر از مسلکش پیشیمان شد
پینه بسته است روی پیشانیش	سید الساجدین دوران شد
آنقدر کیسه روی دوش گرفت	نیمه شب ها گدا فراوان شد
از ابو حمزه‌های او بوده	نفس بیمار اگر که درمان شد
امشب آمد گلی به عالم که	مایه آبروی ایران شد
کاش بینم بقیع او مثل	بارگاه شه خراسان شد
کار او بود اگر که چشمانم	چشمه گردید و پُر ز باران شد
اصلا از گریه‌های هر شب اوست	که به روی لبم حسین جان شد
تا چهل سال آب را دید و	روضة خوان گلوی عطشان شد
تا چهل سال اگر ذبیحی دید	مشکلش آب دادن آن شد
تا که چشمش به شیرخوار افتاد	یاد طفل رباب گریان شد
گریه‌های محرم از اوست	شال مشکی و پرچم از اوست

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

ای شمس ولایت! قمرت باد مبارک ای بهر کرامت! گهرت باد مبارک
 ای پنجم شعبان! سحرت باد مبارک ای مادر ایران! پسرت باد مبارک
 آیینۀ حسن ازلی زاده‌ای امشب
 در کعبۀ توحید، علی زاده‌ای امشب
 بنگر به سر دست، جمال ازلی را چارم وصی احمد و نجل سه ولی را
 خورشید فروزنده انوار جلی را رخسار علی بن حسین بن علی را
 دیدار حسین دگرت باد مبارک
 میلاد گرامی پسرت باد مبارک
 این فرش نشینی است که خود عرش مقام است این حمد و رکوع است و سجود است و قیام است
 این قائمۀ دائمۀ هفت نظام است این نجل سه مولا پدر هشت امام است
 ما را نه همین در حرمش روی نیاز است
 بر دامن او دست همه خلق، دراز است
 قرآن حسین بن علی مصحف رویش جان دو جهان بسته به یک تار ز مویش
 خورشید برد سجده به خاک سرکوبیش حق است اگر خضر چکد ز آب وضویش
 انوار خدا موج زند در جلو اتش
 از خالق و از خلق درود و صلواتش
 این یوسف زهرا پسر یوسف زهراست در چرخ ولایت قمر یوسف زهراست
 در بحر امامت گهر یوسف زهراست در سلسله پیغامبر یوسف زهراست
 در قافله مولا است همه قافله‌ها را
 در سلسله یار است همه سلسله‌ها را

در هر طیش قلب بود ذکر خدایش پیوسته دعا منتظر حال دعایش
 دل‌های حسینی همگان صحن و سرایش گل بوسه جبریل به خاک کف پایش
 والله اگر حکم ز داور بستاند
 داند که در از قلعه خیبر بستاند
 فرزند شهادت، پدر صبر و شکیب است مولای وجود است، نگویید غریب است
 بیمار نخوانید، طبیب است، طبیب است مانند علی نیز خطیب است، خطیب است
 گفتار رسایش چو شنیدند صحابه
 گفتند علی خواند چو در کوفه خطابه
 ای بوسه زده خون خدا بر دهن تو ای مثل نبی وحی الهی سخن تو
 تو شمع و همه خلق جهان انجمن تو یوسف شده دلباخته پیرهن تو
 دریاست جگر تشنه اشک بصر تو
 گردیده اجابت همه جا دور سر تو
 یاس نبوی، لاله حمرا به تو نازد نخل رطب و سینه صحرا به تو نازد
 بر نیزه سر یوسف زهرا به تو نازد هم فاطمه، هم زینب کبرا به تو نازد
 در عین اسارت به همه خلق امیری
 خصم است اسیر تو که گفته تو اسیری
 اوصاف تو بیرون بود از حد و شماره هر لحظه تو در نظر ماست هزاره
 از ماست اطاعت، ز تو یک لحظه اشاره عالم همه بر جود تو دارند نظاره
 زنجیر به فرمان تو پیچید به دستت
 بالله قسم نام اسیر است شکستت
 بی‌اذن تو بر تو نرسد سنگ لب بام گر حکم کنی شام شود تیرمتر از شام
 در سلسله صد سلسله بایک نگهت رام معراج چهل روزه تو برتر از او هام

پیغامبر خون امام شهادایی
هر سو که کنی روی در آغوش خدایی
ای ملک خداوند تعالی حرم تو
ای عالم هستی همه ظرف کرم تو
جان یافته عیسای مسیحا ز دم تو
خوبان دو عالم همه خاک قدم تو
میثم که بود دست گداییش به سویت
آیینۀ دل شسته به خاک سر کویت

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ژولیده نیشابوری

ای به عبّاد این جهان استاد	ای ملقّب به سیّد سجاد
ای نبی را تو بهترین فرزند	ای علی را تو برترین اولاد
ای ز هست تو هستی عالم	ای ز جود تو جود ما ایجاد
ای ز فضل تو عقل آدم مات	ای ز علم تو در عجب عبّاد
ای ز تو شد خراب کاخ ستم	وی ز تو کاخ عدل و داد آباد
طاعت خلق این جهان صفر است	طاعت تو فزون تر از اعداد
نخل دین کام یاب شد از تو	خرمن ظلم از تو شد بر باد
گشت رسوا یزید بد فرجام	تا که کردی تو خطبه ای ایراد
از بیانات محکم تو یقین	سرنگون شد ز تخت ابن زیاد
نطق زیبا و آتشین سخنت	درس آزادگی به عالم داد
با گذشت تو ای ولی خدا	ریشه کن شد بنای استبداد
سخنانت به صفحه تاریخ	ثبت شد تا بشر شود ارشاد
گشت امشب ز یمن میلادت	دل ما شاد خلق عالم شاد
شعر ژولیده را بکن تضمین	ای به عبّاد این جهان استاد

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: علی اکبر لطیفیان

از سکوت صد درست کنید	ذکر یا ربنا درست کنید
ببرید و بیاورید مرا	بلکه از من گدا درست کنید
در دلم گر بناست خانه کنید	اول این خانه را درست کنید
می شود سنگ دستتان بدهم	می شود که طلا درست کنید
فقر ما را کسی درست نکرد	ای کریمان! شما درست کنید
شد اگر، شکر اگر نشد یک وقت	می نشینیم تا درست کنید
بعد از آن که مدینه ام بردید	سفر کربلا درست کنید

از لب ما دعا نمی افتد

کربلا، کربلا نمی افتد

این قبیله همه شبیه هم اند	این کرم زاده ها چه با کرم اند
چه نیازی ست تا بزرگ شوند	در همان کودکی مسیح دم اند
زنده ام می کنند مثل مسیح	بر تن مرده ام اگر بدم اند
همه آماده ی بلا هستند	جاده های عروج پیچ و خم اند
عاشقان بیشتر پی نامند	عاشقانی که عاشقند کم اند
عاشقان در نگاه آل علی	گر اسیرند باز محترم اند
دختران قبیله های عرب	خادم شهربانوی عجم اند

عجمی کرده اند جانان را

آبرو داده اند ایران را

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فاعولن

ای اهل دعا! روح دعا باد مبارک در دیده تجلای خدا باد مبارک
 این عید مبارک، به شما باد مبارک لبخند امام شهدا باد مبارک
 جان در بدن عالم ایجاد مبارک
 آمد به جهان حضرت سجاد، مبارک
 ای بانوی ایران پسر آورده‌ای امشب ای طوبی عصمت ثمر آورده‌ای امشب
 در بیت ولایت قمر آورده‌ای امشب الحق که حسین دگر آورده‌ای امشب
 بی پرده ببینید جمال ازلی را
 تبریک بگوئید «حسین ابن علی» را
 حجرو حجر و حلّ و مقام و حرم است این دریای خروشنده جود و کرم است این
 در مجمع خوبان دو عالم، علم است این دردانه شهبانوی مُلک عجم است این
 گردید عیان کوکب اقبالِ محمّد
 چشم و دلتان روشن، ای آل محمّد
 این ماه تمام است، تمام است، تمام است فرزند قیام است، قیام است، قیام است
 ذکر است و سلام است و سلام است، سلام است بر خلق، امام است، امام است، امام است
 این گوهر رخشنده دامن سه دریاست
 چارم وصی ختم رُسل، یوسف زهر است
 این ماه، چراغ مه شعبان حسین است این بضعة ثارالله و این جان حسین است
 این لاله خندان گلستان حسین است این آیه به آیه همه قرآن حسین است
 این جان حسین است بدانید بدانید!
 قرآن حسین است بخوانید بخوانید!

خیزید که از اشک و شعف آینه شوئیم چون لاله خندان سر هر شاخه بروئیم
 پرواز کنان تا حرم الله بیوئیم مانند فرزدد بخروشیم و بگوئیم
 ریزد به ثنائش دُر ناب از دهن ما
 تا شام شود روز «هشام» از سخن ما
 این است که توحید از او یافت ولادت دارد به وجودش حرم الله ارادت
 داده به مقامش ز ازل کعبه شهادت کردند به مهرش همه حجاج، عبادت
 این سید و مولا و امام حرمین است
 این سبط نبی، پور علی، نجلِ حسین است
 ای یوسف زهرا شده مبهوت کمالت ای عرش خدا جایگه قدر و جلالت!^۱
 یادآور خُلق نبوی، خلق و خصالت با آنکه بود حلقه زنجیر مدالت
 با آنکه به گردن اثر سلسله داری
 آقائی و اشراف به هر سلسله داری
 غیر از تو که در شام بلا خطبه بخواند در حلقه زنجیر، عدو را بکشانند
 در کاخ ستم یکسره آتش بفشانند بر خاک مذلتِ عدو را بنشانند
 تو صاحبِ فریادِ تمامِ شهادی
 بر جان ستمگر، شرر خشم خدایی
 این سوره قدر و زُمر و یوسف و طاهاست این سید بطحا پسر سید بطحاست

^۱. ابیات زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. ضمناً امام همگان را به مذلت نمی‌نشانند بلکه فقط ستمگران را....

ای یوسف زهرا شده مبهوت کمالت! ای عرش خدا گوشه‌ای از قصر جلالت!
 در کاخ ستم یکسره آتش بفشانند بر خاک مذلت همگان را بنشانند

این نور دل فاطمه ام ابیهاست این نوح و خلیل است و کلیم است، مسیحاست
 رخشنده چراغ دل هر انجمن است این
 سر تا به قدم آینه پنج تن است این
 غیر از تو که در سلسله سخت اسارت بر فرق ستمکار زند مژگن حقارت؟
 ویرانه کند کاخ ستم را به اشارت؟ تازد به سپاه ستم و ظلم و شرارت؟
 در خطبه تو خشم خدای ازلی بود
 فریاد خروشان خدا صوت علی بود
 ای سر زده از سینه هر نسل ندایت ای زمزمه وحی خداوند، صدایت
 اسلام، رهین نفس روح فزایت در سلسله پیوسته به لب ذکر خدایت
 روزی که نبودی خبری از گل "میثم"
 شد بسته به زنجیر ولایت دل "میثم"

وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

قالب شعر: رباعی

شاعر: سید هاشم وفایی

وقتی که فروغ ازلی دیدن داشت انوار خداوند جلی دیدن داشت
 با دیدن فرزند عزیزش سجّاد لبخند حسین بن علی دیدن داشت

شادی و طرب به دست غم بند زده است دل را به سرور و عشق پیوند زده است
 دیدند زمین و آسمان نورانی است گفتند مگر حسین لبخند زده است

محبوب حریم حق تعالی آمد تفسیر گر نور و تجّلا آمد
 در فصل شکفتنش سروشی می گفت سجاده نشین عرش اعلا آمد

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: مسمط

شاعر: غلامرضا سازگار

امشب خدا بر یوسف زهرا پسر داد امشب خدا شمس ولایت را قمر داد
قرص قمر نه بلکه خورشیدی دگر داد از ماه و از خورشید گردون خوبتر داد

بر زاده خیر البشر خیر البشر داد

جان ها فدایش باد کو جان حسین است

این بهترین نجل امیرالمؤمنین است این افتخار بانوی ایران زمین است
این جان قرآن روح ایمان رکن دین است این طاو ها و حا و میم و یا و سین است

این سیّد سجّاد زین العابدین است

این بر فراز دست، قرآن حسین است

آئینه حُسن رسول اکرم است این مولای کُلّ عالم است و آدم است این
احیاگر جان دو صد عیسی دم است این دُرّ سه دریا هشت گوهر را یم است این

ای شهربانو شهریار عالم است این

ماه تو و خورشید تابان حسین است

تکبیر می بوسد دهان وقت نمازش چشم دعا در ره به هنگام نیازش
آید ز شش سو استجابت پیشبازش قرآن بود دلدادۀ صوت حجازش

توحید جوشد از صدای دلنوازش

در عضو عضوش روح ایمان حسین است

باید دوباره در جهان پیغمبر آید از بیت حقّ بنت اسد با حیدر آید
وز بهر حیدر همچو زهرا همسر آید همچون حسین از دامن آن مادر آید

شاید که زین العابدین دیگر آید

کاین پنج تن را روح و ریحان حسین است

از سجده‌های او عبادت یافت زینت وز خاک درگاهش سعادت یافت زینت

وز او بزرگی و سیادت یافت زینت با صبح میلادش ولادت یافت زینت

وز خطبه گرمش شهادت یافت زینت

این خطبه فریادِ خروشان حسین است

وجه خدا ماه جمال نازنینش نقش گل روی محمد در جبینش

دست امیرالمؤمنین در آستینش خورشید پیشانی گذارد بر زمینش

علم تمام انبیا نقش نگینش

در سینه اش دریای عرفان حسین است

این است کز سوی خداوند مبینش آمد ندای انت زین العابدینش

گوید به صورت آفرین نقش آفرینش خوانند ره پویان حق حق الیقینش

از آستین ریزد دو صد روح الامینش

سر تا قدم جان است و جانان حسین است

زنجیرها وقت دعا هم صحبت او شمشیرها روز غزا در خدمت او

بعد شهیدان شد اسارت نهضت او دشمن چهل منزل ذلیل عزت او

یادآور احزاب و خیبر قدرت او

حتی زبانش تیغ بُران حسین است

ای ذات حق مشتاق یارب یارب تو ای قدسیان محو مناجات شب تو

ای عرشیان را بال، فرش مکتب تو ای انبیا را شعله تاب و تب تو

ای ذکرها لب تشنه لعل لب تو

هر ذکر تو یک دُر غلطان حسین است

تو کیستی پرورده خون خدایی سر تا قدم خورشید حُسن ابتدایی

الحق که ارباب دعا را مقتدایی با احمد و زهرا و حیدر هم صدایی

تو مطلع الانوار مصباح الهدایی

روی تو خورشید درخشان حسین است

صدها کلیم الله هزاران پور مریم باید وضو گیرند ز آب چاه زمزم

تا از تو گویند ای ولی الله اعظم این کار ناید از هزاران همچو میثم

گر می زنم یک عمر از مدح شما دم

فیض شما و لطف و احسان حسین است

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ولی الله کلامی

پا نهاده به جهان حضرت سجاد امشب

که خدا طرفه گلی ناز به او داد امشب

زین بشارت دل عشاق بُود شاد امشب

عیدیانه دهد آن مادر عُبّاد امشب

خانه آل امیّه شده بر باد امشب

باد ای ساجد حق خانهات آباد امشب

مژده ای شیعه که باشد شب میلاد امشب

شهربانو بکند فخر به نسوان جهان

مرحبا پنجم شعبان شد و روز صلوات

ای گدایان به بر حضرت زهرا بروید^۱

کاخ ظلم از برکات قدمش ویران است

دوش رو بر سجاد (کلامی) می گفت

^۱ بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ضعف محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می کنیم به منظور حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

ای گدایان به در حضرت زهرا بروید عیدیانه دهد آن مادر عُبّاد امشب

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: یوسف رحیمی

نور حق می‌دمد از مشرق سجاده تو
میرود از نظرش جنت و ملک و ملکوت
زمزم و کوثر و تسنیم به وجد آمده‌اند
هر کسی معجزه چشم تو را باور کرد
با کرامات نگاهت دل هر عاشق را
می‌برد سمت خدا روشنی جاده تو

آمدی تا به جهان نور یقین برگردد

نور ایمان و سعادت به زمین برگردد

مکه با مقدم تو عطر بهاران دارد
کعبه بر شانه لطف تو توکل کرده
مثل جدّت تو نهادی حجر الاسود را
هر کسی در دل او نور ولایت جاری ست
از نگاهت همه اعجاز و یقین می‌بارد
آیه آیه کلمات تو همه روشنی‌اند
لحظات همه از نور خدا لبریزند
دیدۀ روشن تو رحمت باران دارد
با نفس های مسیحایی تو جان دارد
ور نه بی مرحمت قامت لرزان دارد
به کرامات تو و چشم تو ایمان دارد
چشم‌هایت چقدر تازه مسلمان دارد
خط به خط مصحف تو جلوه قرآن دارد
مگر این شوق الهی تو پایان دارد

شب گذشت و سر تو بر روی تربت مانده

در عروجی تو ولی شوق عبادت مانده

با تو هر لحظه من بوی خدا می‌گیرد
بچشان بر دل ما طعم عبودیت را
تو ولی نعمت ما و همه عبادت هستیم
تا بقیعت دل شیدای مرا راهی کن
آنقدر بنده‌نوازی که دل چون من هم
عطر اخلاص و مناجات و دعا می‌گیرد
سجده‌ها مان به نگاه تو بها می‌گیرد
رحمت و اسعادت دست مرا می‌گیرد
عشق از گوشه چشمان تو پا می‌گیرد
عاقبت تذکره کرب و بلا می‌گیرد

بانی روضهٔ اربابی و باران باران چشم از محضر تو اذن بکا می‌گیرد
از تو بر گردن اسلام چه دینی مانده
با فداکاری تو شور حسینی مانده

رهبر جان به کف اهل ولایی آقا مظهر بی بدل صبر و رضایی آقا
به تو وعزت و ایثار و شکوهت سوگند علم افراشتهٔ خون خدایی آقا
بیرق نهضت ارباب به روی دوشست وارث سرخی خون شهدایی آقا
خطبهٔ حیدری ات کاخ ستم را لرزاند دشمن تو نبرد راه به جایی آقا
کربلا را که تو به کوفه و شام آوردی همه دیدند که مصباح هدایی آقا
مصحف چشم تو از عشق حکایت دارد راوی غیرت و ایمان و وفایی آقا
دیدهٔ غرق به خون تو گواهی داده تو عزادار چهل سال منایی آقا
اشک هم از غم چشمان تو خون می‌گرید زائر جان به لب کرب و بلایی آقا

چشم‌های تو از آن ظهر قیامت می‌خواند

دم بدم در همه جا داشت مصیبت می‌خواند

غربت و بی‌کسی قافله یادت مانده شام اندوه و شب هلهله یادت مانده
خار غم چشم تو را باز نشانده در خون پای زخمی و پُر از آبله یادت مانده
در خرابه قد تو خم شده از داغ عظیم^۱ قامت خم شدهٔ نافله یادت مانده

زخم بی مرهم هر روز اسارت آقا سالها سلسله در سلسله یادت مانده
سالیانی ست که این داغ شهیدت کرده تلخی طعنهٔ صد حرمله یادت مانده

قاتلت درد و غم و بی‌کسی عاشوراست

سالیانی ست دل زخمی ات اربا ارباست

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و روایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

در خرابه تو هم از پای نشستی آخر قامت خم شدهٔ نافله یادت مانده

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

قالب شعر: مسدس

شاعر: غلامرضا سازگار

محیط نور را نور آفریدند سپاه شور را شور آفریدند
 به خورشید ولایت ماه دادند بگو نور علی نور آفریدند
 سپهر امشب زند بر خاک، زانو
 مَلک خواند ثنای شهربانو
 خدا امشب ولیّش را ولی داد جمالی منجلی نوری جلی داد
 حسین بن علی چشم تو روشن که امشب بر تو ذات حق علی داد
 شب وجد امام عالمین است
 که میلاد علی ابن الحسین است
 جمالِ بی مثالِ داور است این به خَلق و خُلُق و خو پیغمبر است این
 حسن زادی، حسین آورده‌ای، یا امیرالمؤمنین دیگر است این
 به چشم نور از او نور بارد
 جمال چارده معصوم دارد
 به مولا جلوّه مولا مبارک جمال ربی الا علی مبارک
 امام چارم آوردی به دنیا عروس حضرت زهرا مبارک
 عبادت‌های حیدر یاد آمد
 که عید حضرت سجاد آمد
 به چشم نور مطلق آفریدند به نامم ذکر یاحق آفریدند
 یقین باشد مرا امشب دوباره به سر شور فرزّدق آفریدند
 سرشک شوق ریزد از دو عینم

که مداح علی ابن الحسینم

به صورت حُسنِ صورت آفرینش ز صورت آفرینش، آفرینش

فلک خواند به لب عین الحیاتش ملک گوید به رخ حقّ الیقینش

کلام وحی ریزد از دهانش

دعا گل بوسه گیرد از لبانش

خدا مشتاق یارب یارب اوست سحر دلدادۀ ذکر شب اوست

کلیم الله مدهوش تکلم **دعاها زنده از لعل لب اوست^۱**

عبادت بوسه گیرد از جبینش

خدا فرموده زین العابدینش

ولایت تشنه جام ولایش همه دل هاست، دشت کربلاش

چهل پرواز از گودال تا شام چهل معراج تا طشتِ طلاش

سفر از کبریا تا کبریا داشت

عروجی همچو ختم الانبیا داشت

به خلقت در اسارت مقتدایی کند در بندگی کار خدائی

کند روز اسارت دست بسته ز کار عالمی مشکل گشائی

فراز ناقه اوج اقتدارش

زبان هنگام خطبه ذوالفقارش

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل **مغایرت با مضامین زیارت جامعه کبیره** « وَ وَرَثَةِ الْأَنْبِيَاءِ، وَسَلَاطَةِ النَّبِيِّينَ،

وَصَفْوَةِ الْمُرْسَلِينَ » و عدم رعایت شأن انبیا؛ پیشنهاد می کنیم به منظور رفع ایراد موجود و پیروی از فرامین و آموزه های ائمه، بیت

اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنیم.

مسیحا زنده لعل لب اوست

کلیم الله مدهوش تکلم

کلامش همچو آیات شریفه حماسه، روشنی، حکمت، لطیفه
 به دریای دل اهلِ توّلّا گهر جاری است از متن صحیفه
 دعای اوست وحی آسمانی
 معانی در معانی در معانی
 الا سیر عروجت تا سحرگاه من الله و الی الله و مع الله
 نهان از چشم‌ها اسرار خود را علی با چاه می‌گفت و تو با ماه
 تو قرآنی تو ایمانی تو دینی
 تو سر تا پا امیرالمؤمنینی
 مزارت بیت قرب داور ماست بقیعت کربلای دیگر ماست
 به معراج عروج از خویش تا دوست تولای شما بال و پر ماست
 به "میثم" از ازل شد این عنایت
 که با مهر شما گردد هدایت

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعّعلن

قالب شعر: چهارپاره

شاعر: وحید قاسمی

روز میلادتان چه روزی بود در مدینه هوا بهاری بود
 برق می‌زد نگاهتان از عشق وقت یک عکس یادگاری بود
 روز میلادتان چه روزی بود چشم عالم به دست آقا بود
 سر تبریک گفتن به حسین بین خورشید و ماه دعوا بود
 روز میلادتان خدا خندید فتبارک دوباره نازل شد
 حضرت حق برای شیعه تو امتیازات ویژه قائل شد

روز میلادتان نسیم آمد
 خنده‌های تو بس که شیرین بود
 ای کلیم مدینه نبوی
 همه عرش تحت سلطه توست
 آسمان‌ها به پات افتادند
 با زبور صحیفه‌ات آقا
 آمد ابلیس شکل یک افعی
 عددی نیست این فرومایه
 پوزه‌اش را به خاک مالیدی
 تا سلاح البکاء به دستت هست
 خاک نعلین هایتان آقا
 اشک‌های زلال نافله‌ات
 بنده‌گی را به من بیاموزید
 کاش می‌شد بخواهی و بشوم
 سیدالعابدین دعائی کن
 غیر از این جا بگو کجا بروم؟!
 سیدالعابدین نگاهی کن
 نوکرت کربلا نرفته هنوز!
 غنچه‌ها را یکی یکی وا کرد
 هوس شیر و شهد خرما کرد
 مرد شب زنده دار سجاده
 حضرت شهریار سجاده
 هر زمانی به سجده افتادی
 درس دلدادگی به ما دادی
 نقشه‌ای شوم را رقم بزند
 که نماز تو را به هم بزند
 مرحبا، آفرین، چه پیکاری!
 چه نیازی که تیغ برداری
 سرمه چشم حوریان بهشت
 غسل چشمه روان بهشت
 نروم سمت لأبالی‌ها
 از ابوحمزه ی ثمالی‌ها
 گره کور خورده در کارم
 با امید آمدم، گرفتارم
 بی پناهم مرا تو یاری کن
 تا نمردم ز غصه کاری کن

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلا

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: غلامرضا سازگار

ابر، یک سو شد و قرص قمری پیدا شد
 آله آله! چه مبارک ثمری پیدا شد
 همه گفتند حسین دگری پیدا شد
 ذکر و تسبیح و دعا را پدری پیدا شد
 صدفی گشت عیان و گهری پیدا شد
 که ز خوبان جهان خوبتری پیدا شد
 همه در صورت زیبا پسری پیدا شد

باز در بحر ولایت گهری پیدا شد
 گلشن عشق و امید پسر فاطمه را
 یکصدا خنده زنان اهل سموات و زمین
 یا حسین ای پسر فاطمه؛ چشمت روشن
 یم توحید به جوش آمد و در دامن آن
 همه خوبان جهان یکسره کردند اقرار
 روی حق روی نبی روی امامان یکسر

مژده؛ ای اهل تولا شب میلاد آمد

جان بگیرد به کف حضرت سجاد آمد

دو جهان شیفته حسن جهان آرایش
 جای گل بوسه بابا به همه اعضایش
 جای پیشانی جبریل به خاک پایش
 ملک العرش بُود بنده و او مولایش
 که بُود قلب حسین بن علی سینایش
 گر به هنگام تضرع شنود آوایش
 چشم بابا به تماشای قد و بالایش
 چارده سوره نور است رخ زیبایش
 در همه عالم چون خالق بی همتایش

سوره نور حسین بن علی سیمایش
 چشم مادر به تماشای جمالش روشن
 نقش فرقان محمد خط و خال و حُسنش
 شجر نور بُود آیتی از جلوه رخ
 این همان سوره طور است و کتاب مستور
 پای داوود پیمبر به زمین می چسبد
 پای تا سر قد و بالای علی را بیند
 معنی پنج کتاب است نهان در نفسش
 به جلال و شرف و قدر ندارد همتا

نه عجب عالم اگر گردد فرمانبر او

ابر بارد به مناجات غلام در او

روی او مصحف قدر و شرفش پیغمبر
استلام حجرش کور کند چشم هشام
می‌توان در غل و زنجیر بگیرد چو علی
کرم و جود بود سائل پشت در او
حلقه سلسله در حلقه فرمان وی است
این خلیلی است که با هر سخنش بت شکند
اوست آن بنده که چون پای نهد در محراب
این توانمند خطیبی است که در مسجد شام
این رسولی است که بوده است چهل معراجش

گوهر چار یم نور و یم هفت گهر
کعبه دور سر او گردد با حجر و حجر
با دو انگشت یداللّهی در از خیبر
شرف و قدر به خاک قدمش آرد سر
سنگ‌ها بر لب بامند از او فرمان بر
احتیاجش نه به دست است نه بازو نه تبر
در نماز شبش از هوش رود مرغ سحر
بر سر تخت ستم بشکند از خصم، کمر
سوی معبود به دنبال سر پاک پدر

چه روی ناچه عریان چه به ویرانه شام

این امام است امام است امام است امام

این امامی است که همگام امام شهداست
موج در موج بود لنگر کشتی نجات
در عنایت کمی از کفه جودش عالم
طاعت خلق سماوات و زمین بی‌مهرش
این خدا نیست خدا نیست خدا می‌داند
بی‌جهت سدّ ره زائر او گردیدند
این علی بن حسین است که با فریادش
تا خدایی خداوند، امام است به خلق

پدر حلم و رضا و پسر خون خداست
گام در گام همه شعله مصباح هداست
در حقیقت نمی از قطره علمش دریاست
به خدا روز قیامت سند بی امضاست
طلعت غیب در آئینه رویش پیدا است
حرم حضرت سجاد، بقیع دل ماست
همه جا کربلا و همه دم عاشور است
به خدایی خدایی که جهان را آراست

«میثما!» از سخن مدح، فراتر خوانش

این کتابی است که هرگز نبود پایانش

شاعر: محسن عرب خالقی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

نشیب‌های دل من فراز می‌خواهد فراز اشک مرا در نماز می‌خواهد
 مؤید است به روح القدس قلم اما برای شعر سرودن نیاز می‌خواهد
 اگر چه کرده دل من خیال پردازی حقیقت است که عاشق مجاز می‌خواهد
 برای سفره بازش نیامدم اینجا گدای این در، آغوش باز می‌خواهد
 اگر چه این دو شب از جام کربلا مستم دلم دوباره شراب حجاز می‌خواهد

پیاله‌ای بدهیدم که دم زخم حق را

دوباره زنده کنم قصه فرزدق را

نسیم پنجم شعبان ز راه آمده است صدای پای بهاران ز راه آمده است
 ببین بدون پیمبر بدون جبرائیل دوباره آیه قرآن ز راه آمده است
 میان بیشه شیران هاشمی امشب غزال عرصه ایمان ز راه آمده است
 فقط نه اینکه ز راه آمده عزیز عرب عزیز دختر ایران ز راه آمده است
 زنی که در رگ او خون آریایی‌هاست که از دیار دلیران ز راه آمده است

شب تولد فرزند شاه دختر ماست

زبان مادری او زبان کشور ماست

کسی که شد ششمین نور سوره انسان کسی که خسته شد از سجده‌های اوشیطان
 کسی که هست تجلی پنج تن در او کسی که شد پدر هشت قبله ایمان
 کسی که با نفس یک غلام ساده او نفس گرفته زمین مدینه از باران
 کسی که موقع انفاق بین سائل‌ها ملقب است دل شب به صاحب انبان
 به حق او حجر الاسودی شهادت داد که جز به حق علی وا نکرده است دهان

به حیرت است کنار حجر دو چشم هشام

ز اهتمام خلیق به احترام امام

بخوان که ضبط کند آسمان صدایت را	صحیفه پخش کند بعد این نوایت را
برای این که بخوانیم «لا تؤدّبنی»	بخوان برای ابوحمزه ها دعایت را
تو با زبان خدا حرف می‌زنی آخر	چگونه یاد بگیریم رب‌نایت را
بیا و بعد دعا روضه هم بخوان آقا	بیا و شرح بده داغ کربلایت را
بیا بگو چه کشیدی تو در چهل منزل	بگو که بست به زنجیر دست و پایت را
بیا بگو چه به روز رقیه آوردند	بگو چگونه کشیدند عمه‌هایت را

کسی که حرف خدا و کتاب می‌آورد

کنار یک سر تشنه شراب می‌آورد

شاعر: حسن لطفی	قالب شعر: ترکیب بند	وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن
----------------	---------------------	-------------------------------

ای انیس قدیمی دلها	آفتاب بلند ناپیدا
تا خدا می‌برد دل ما را	پَر سجاده‌های سبز شما
من کجا و غبار مقدماتان	تو کجا، کوچه‌های این دنیا
من کی‌ام بی‌زبان‌ترین مردم	تو خدای بلاغتی اما

نفسی ده که از تو دم بزنم

بال در صحن این حرم بزنم

آسمان موج شد تلاطم کرد	که خدا جلوه بین مردم کرد
آسمان جای خود، از این محشر	عرش هم دست و پای خود گم کرد
عرش هم جای خود، خدا خندید	لحظه‌ای که لب‌ت تبسم کرد
آب با نیت دو رکعت عشق	با غبار شما تیمم کرد
همه دیدند با دو چشمانت	چشم‌های پدر تکلم کرد

خانه ات قبله غریبان است

پایتخت تمام ایران است

ای سراپای تو مثال حسین	دومین مرتضای آل حسین
روی دوش تو گیسوان علی	کنج لب‌های توست خال حسین
با تماشای تو به سر می‌شد	شب و روز تمام سال حسین
خنده‌ای کن که در تو گل کرده	همه زیبایی جمال حسین
سیر می‌دید چهره‌ات را عشق	به سرش بود اگر خیال حسین

شور آب آور حسین هستی

دومین حیدر حسین هستی

سرخوش از بانگ این طرب هستیم	مست شیرین‌ترین رطب هستیم
مثل موسیقی شگفت بهار	نغمه‌هایی به روی لب هستیم
شجره نامه ای اگر داریم	همگی بر تو منتسب هستیم
ما همه خانه زادتو یعنی	همه ما از این نسب هستیم

شکر حق ما ز آستان توایم

همگی از نوادگان توایم

به علی رفته ای، غدیری تو	نه فقط شیر، شیرگیری تو
هم رکاب علی اکبرها	هم خروش سفیر تیری تو
شوره زاریم و خشکسال اما	چشمه روشن کویری تو
خوش به حال دوست خالی ما	لحظه‌هایی که دستگیری تو

با حضورت غم پدر سر شد

کربلا با تو کربلا تر شد

شاعر: سید هاشم وفایی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

امشب رواق دیده را آذین ببندید
 امشب فروغ آسمان‌ها را ببینید
 امشب سپهر زهد و تقوا ماهتابی‌ست
 امشب که اشک چشم من آئینه بسته
 با اشک، شوق خویش را ابراز کردم
 دیدم تمام عرشیان را در سماوات
 جبریل می‌گوید که نور نور آمد
 امشب مریدان شام میلاد مراد است
 ای دل حسین بن علی فرزندی دارد
 ای اهل عالم زینت عباد آمد
 سجاده از او رنگ و بویی تازه دارد
 وقت ولادت هم پر از شور نماز است
 پیچیده در هفت آسمان راز و نیازش
 عشق و محبت با دل او همنشین است
 در هر دلی بذر ولایش ریشه دارد
 مهرش کلید باغ فردوس خدا شد
 آن کس که گردد ذره این مهر پر نور
 هر کس دلش پر میزند در صحن سینه
 بر ما «وفائی» می‌رسد بوی مدینه

همراه اشک شوق خود چون گل بخندید
 نور چراغ کهکشان‌ها را ببینید
 چون روز در شب آسمان‌ها آفتابی‌ست
 با ذوق، اشک شوق در چشم نشسته
 بر آسمان چشم دلم را باز کردم
 دارند بر درگاه لطف حق مناجات
 شیدائی آمد عشق آمد؛ شور آمد
 امشب دل آل رسول الله شاد است
 زین غنچه زیبا به لب لبخند دارد
 من فاش گویم سید سجاد آمد
 اخلاص و تقوا آبرویی تازه دارد
 رخساره نورانیش نور نماز است
 پُل بسته تا عرش برین روح نمازش
 او مظهر تقوا و زین العابدین است
 آن دل برای حشر خود اندیشه دارد
 هر کس ز مهرش شد جدا از حق جدا شد
 روز جزا هم با همان نور است محشور
 پروانه پرواز دارد تا مدینه
 ای کاش ما را خواند او سوی مدینه

وزن شعر: فعولن فعولن فعول

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: حسن کردی

بیایید عشق را عبادت کنیم	به سجاده عرض ارادت کنیم
در این خشک سال صداقت شبی	دو رکعت محبت تلاوت کنیم
« تمام عبادات ما عادت است	به بی عادتی کاش عادت کنیم»
بیایید نوبت بگیریم و بعد	صف عاشقی را رعایت کنیم
همین که در این صف نشستیم پس	بیایید شکر ولایت کنیم
شب سوم عاشقی های ماست	دوباره کمی عشق نیت کنیم

مجال عبادت به عالم رسید

بهار مناجاتیان هم رسید

به چشم زمین تا که مهمان شدی	به عمر پدر راحت جان شدی
تو از مادری آریایی نژاد	و از ما و فرزندان ایران شدی
عجم با تو شانی دگر یافت چون	تو فامیل با شهر سلمان شدی
پر از لحظه های رکوع و سجود	و تندیس خاکی ایمان شدی
تو هستی؛ قناعت چه معنا دهد	مگر نه که لبریز احسان شدی
کریمانه ما را بخر حضرت را	تو که آبروی کریمان شدی

نوشتیم که مهتاب من آمده

علی ابن ارباب من آمده

بخش دوم:

اشعار روح

امام زین العابدین علیه السلام

شاعر: رضا دین پرور قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

روزها سرمست و شبها راهی‌ام کیف دارد حال خاطر خواهی‌ام
 در فرات چشم‌هایش ماهی‌ام لا الهی نه، که الاّ الهی‌ام
 من اسیرم! جان به این آزادی‌ام
 الله الله حضرت سجادی‌ام
 از تبش حالی به حالی می‌شوم پُر از او از خویش خالی می‌شوم
 او اگر خواهد ثمالی می‌شوم دوره گرد این حوالی می‌شوم
 هر طرف از عشق صحبت می‌کنم
 با ابو حمزه قیامت می‌کنم
 اینکه آوردست ما را بر سجود روی دشمن‌های خود در می‌گشود
 نیست هم‌شأنش در این چرخ کبود نیست بابا جان نرو! گشتم نبود
 داده بر این شاهزاده دل حسین
 عشق ما یعنی علی بن الحسین
 می‌نویسم روی ساغرهای علی می‌نویسم هر طرف هر جا علی
 می‌نویسم لا فتی الا علی یا علی یا علی و یا علی
 یا حسین این سر فدای خاک پات
 جان ما قربان اسم بچه‌هاست
 با ستم بیداد کردن کار اوست خسته را امداد کردن کار اوست
 قلب ما را شاد کردن کار اوست هم حسین آباد کردن کار اوست
 آیه‌های قدر و فجر و شفیع ماست
 زندگی با او سراسر نفع ماست

سنگر عمه‌ست دلدار عمو رفته به زهرای اطهر مو به مو
 غافل! از حج رفتنش راحت مگو کعبه می‌آید به استقبال او
 نیست مثلش در سماوات و زمین
 عابدین قربان زین العابدین
 صاحبان غصه را غمخوار بود خواهران را دختران را یار بود
 مقتدر هم بود، اگر بیمار بود با سلاح خطبه‌اش کرّار بود
 بعد از آنکه خطبه‌هایش را شنید
 دست و پا گم کرد ضایع شد یزید
 پیش او اسرار هستی بر ملاست خاک داده دست ما دیدم طلاست
 او همان آئینه ایزد نماست^۱ او رئیس روضه‌های کربلاست
 سوخته هی سوخته هی سوخته
 گریه کردن را به ما آموخته
 داغ شام و کوفه دارد بر تنش مانده جای سلسله بر گردنش
 دید عمه خورده آتش دامنش گریه کرده در غم او دشمنش
 چه غمی بالاتر از این، در مسیر
 خون جگر شد آن امام بی‌نظیر^۲

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را

جایگزین بیت زیر کنید. **بسنده ذات خدا ذاتاً خداست** او رئیس روضه‌های کربلاست

۲. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل مستند نبودن و عدم رعایت شأن اهل بیت تغییر داده شد؛ اینگونه

مطالب بیشتر ذم اهل بیت است. چه غمی بالاتر از این، در مسیر زینب از بی‌چادری شد سربه زیر

شاعر: محمد حسین رحیمیان قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

ای به لطف عالمی مدیون علی بن الحسین ای کرم در بیت تو قانون علی بن الحسین
چشم واکردی و شد خاتون ایرانی ما بر زمین و آسمان خاتون علی بن الحسین
ای که باران از غلام تو اطاعت می‌کند گوشه چشمی کن بر این هامون علی بن الحسین
مهربانی‌ها بر مروان ملعون هم رسید از تو حتی دشمنت ممنون علی بن الحسین
گریه‌هایم را دوچندان کن برای کربلا ای علی جمع بگائون علی بن الحسین

دوست دارم مثل تو با گریه روزم شب شود

در جهان؛ هم و غم تنها غم زینب شود

ای برازنده برایت نام زیبای علی ای به دوشست کیسه‌های نان و خرما علی
نیمه شب تا که مناجات تو می‌گردد بلند بار دیگر در زمین می‌پیچد آوای علی
با صحیفه مردگان را جان تازه می‌دهی جان من قربان اعجازت مسیحای علی
آمدی بعد از حسین و مجتبی دیدند باز بیشتر از آب، گوهر را به دریای علی
آمدی بردند دل از آسمان و ماه آن مسجد و محراب با تو ماه زیبای علی

با تماشایت مدینه یا علی سر می‌دهد

بندگی‌ات، سجده‌هایت بوی حیدر می‌دهد

ناصر دین خدایی و خدایت ناصرت دستِ فوق دست‌ها، دستِ قدیر و قدرت
آین زین العالدین روز محشر شاهد است که خدایت تا چه حد می‌خواهد آقا خاطرت
ای امام و زاده و بابا و دامادِ امام علم اول آخر عالم به مشیت باقرت
دشمنت قبر تو را می‌خواست بی‌زائر ولی عرشیان گشتند جای کلّ عالم زائرت
روسیاهی، بهر باطل ماند بعد از کربلا ناگهان دیدند اهل کوفه حیّ و حاضرت

بعد بابا، تو وجودت بود اصلاً انتقام

هم به جای اکبر و هم جای خود هستی امام

من ز یارب یارب او تا خدا راهی شدم با صحیفه مست از فیض سحرگاهی شدم

آی مجنون چشم واکن تازه لیلا را ببین بی‌سر و سامان و **شیدای** عجب ماهی شدم

لطف، تنها لطف، تنها لطف، تنها لطف، لطف آستان بوس و دخیل خوب درگاهی شدن

بیشتر از بچه‌هایش بر غلامش لطف کرد شکرالله از غلامان عجب شاهی شدم

یا علی بن حسین بن علی روحی فداک

لایقم کن تا بگردم، زینبی سینه چاک

تو حسین زینب کبری شدی بعد از حسین سید و سالار عاشورا شدی بعد از حسین

پیش چشمان تو هجده یوسف غارت شدند آه یعقوب حرم تنها شدی بعد از حسین

بود دستت بسته اما دشمنت کردی زبون^۱ هم علی گشتی و هم زهرا شدی بعد از حسین

دل شکسته، پیر، خسته، بی‌قرار بی‌قرار از جسارات یهودی‌ها شدی بعد از حسین

گریه می‌کرد آسمان می‌دید وقتی همسفر با حرامی‌های این دنیا شدی بعد از حسین

در چهل شب جور شد اشک چهل سال تو آه

حرف شام آید وسط، بد می‌شود حال تو آه

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود **ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی** در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود؛ حفظ شأن امام و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید؛ موضوع طلب مرگ کردن و انتصاب این سخن به امام سجاد **علیه السلام** که فرمودند: ای کاش مادر مرا هرگز نمی‌زائید در هیچ کتاب معتبری نیامده است و مغایر روایات و احادیث معتبر از امیرالمؤمنین **علیه السلام** و خود امام زین العابدین **علیه السلام** است، این تحریف برای اولین بار در قرن دهم در کتاب منتخب طریحی بدون هیچ استنادی آورده شده است

شاعر: محمد قاسمی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

ای علی اوّل از آل علی
پیش‌تاز و پیش‌شوی اهل دین
حُجَّهٔ الله و امام المَشرِقین
نور چشم نور عینِ فاطمه
رونوشت زُهد شاه لاف‌تی
عرش حق آئینهٔ سَجّادات
محو سعی تو صفا و مروه است
عقل‌ها در باب تو سر در گم‌اند
مادر تو خاک بوس فاطمه‌ست
مادرت ناموس شاه کربلاست
شهربانو عزّت ما مَرْدُم است
من ز توصیفش زبانم قاصر است
مادری این‌گونه بابایی چنین
گر چه از اکبر کمی کوچک‌تری
روح ما را کرده ذکر ت صیقلی
کوری چشم نمک شناس‌ها
گرچه در دشت بلا تب داشتی
دم به دم داغ مُکرّر دیده‌ای

وارث اکرام و اِجلال علی
مظهر توحید فخرُ العارفین
سَيِّد سَجّاد علی بن الحُسین
یادگاری حُسینِ فاطمه
ماه داماد امام مجتبی
سجده و ذکر و دعا دلدادہات
تو غلامت مُستجاب‌الدَّعوه است
نقطه‌ای در آسمان چارم‌اند
فخرش این بس که عروس فاطمه‌ست
خطبه‌خوان عقد او شیر خداست
شاهدخت یزدگرد سوّم است
مادر معصوم قطعاً طاهره‌ست
جمع این دو کیست؟ زین العابدین
در حقیقت تو علی اکبری
یا علی بن الحُسین بن علی
پیش مرگت می‌شوند عبّاس‌ها
عمّهای مانند زینب داشتی
ذبح هفتاد و دو تا سر دیده‌ای

جمع کردی در میان بوریا؟	با چه حالی پیکر بابات را
خیمه در حال غارت دیده‌ای	تو چهل منزل اسارت دیده‌ای
دست و پایت در غل و زنجیر بود	درد با هر عضو تو درگیر بود
گشته‌اند این مرد را آزارها	شاهدم دروازه‌ها، بازارها
هم سرت را سوخت هم عمامه را	آه از آن آتش که در شام بلا
خیزران می‌خورد بر لب با شتاب	آه از آن ساعت که در بزم شراب
چون که دندان ثنایا را شکست	چوبدستی یزید از پا نشست

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سیده تگم حسینی

گمانم شهروند آسمان چندمین باشی	به رفتارت نمی‌آید که اهل این زمین باشی ^۱
تو با این منزلت باید که سجاده‌نشین باشی	برایت فرش‌های پیش پا افتاده ناچیزند
بنا شد آن‌چنان باشی، بنا شد این‌چنین باشی	تو و شب تا سحر گریه، تو و شب تا سحر سجده
به بیماری دجارت کرد تا فردای دین باشی	خدا می‌خواست تا دین را به دستان تو بسپارد
تمام عمر باید چشم تر بر آستین باشی	به لطف آن همه داغی که در کرب و بلا دیدی
سر نخ دستم افتاده که تو حبل‌المتین باشی	برای من نخ از رشته سجاده‌ات کافی‌ست
فقط شایسته‌ات این است «زین العابدین» باشی	تو و عشق تو و پیشانی سائیده از سجده

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: حسن کردی

قبل از تو عشق جرأت پیدا شدن نداشت اصلاً قنوت راه به تقوی شدن نداشت

هرگز نماز خلق تماشا شدن نداشت قرآن بی‌کلام تو معنا شدن نداشت

با تو دوباره طلعت کوثر طلوع کرد

آئینه عبادت حیدر طلوع کرد

ای مقتدای گریه شب زنده‌دارها دستت امید سفره هر چه ندارها

داریم از صحیفه تو سایه‌سارها یادت نجات بخش هزاران هزارها

ای ابرها مطیع دعای غلامتان

باران چه قابل است به پای غلامتان

دنیا هنوز مثل تو عابد ندیده است جبریل بال زیر قدومت کشیده است

با گریه‌ها تنبض عبادت تپیده است شیطان امید واهی‌اش از تو بریده است

ای خط به خط کتاب تو تفسیر بندگی

جاری‌ست با تو عطر مزامیر بندگی

دریایی و اسیر تلاطم نمی‌شوی جز کوه سر به مهر تجسم نمی‌شوی

با خط کفر مست تفاهم نمی‌شوی جز در قنوت نیمه شب گم نمی‌شوی

پیشانی بلند تو سجاد بوده است

نامت همیشه زینت عباد بوده است

عرفان نسیم صبح ابو حمزه‌های تو لبیک می‌رسید به هر ربنای تو

داوود جان گرفته ز لحن دعای تو یک روز شاه می‌شود آخر گدای تو

حرف گدایی است ببین دست خالی‌ام

این اشک‌های شوقم و این خسته‌حالی‌ام

ای عشق بی‌حرم حرمت چشم‌های ما خاک بقیع نابترین توتیای ما

بارانی است نذر تو حال و هوای ما از غم ترک ترک شده بغض صدای ما

هر جا که صحبت از حرمت شد دلم شکست

تا حرف غربت از حرمت شد دلم شکست^۱

معراج چشم عاشق ما جنت البقیع تا بوده بوده قبله‌نما جنت البقیع

یک شعبه‌ای ز عرش خدا جنت البقیع سایه نشین کربلا جنت البقیع

غم در گلوی شیعه صریح است در بقیع

سنگ مزار جای صریح است در بقیع

جز تو که در مقابل شعله امام شد؟ در فصل خون مسافر تکفیر شام شد؟

بر روی نیزه شاهد ماه تمام شد؟ چل سال اشک و ماتم تو مستدام شد

چل سال اشک ریخته با روضه‌های آب

چل سال یاد تشنگی کودک رباب

^۱ بیت زیرا به دلیل ایراد در ردیف قافیه تغییر داده شد زیرا عبارت « از حرمت شد دلم شکست » ردیف است و و حروف ردیف حتما باید عیناً تکرار شود و اگر بخواهیم بگوئیم فقط عبارت «حرمت شد دلم شکست » ردیف است آنگاه قافیه مشکل خواهد داشت زیرا عبارات « صحبت از » با « غربت » هم قافیه نیستند.

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: اعظم سعادتمند

در پیشگاه عشق مخلوقی یگانه
 سجاده تو دشت‌های بی‌کرانه
 گنجشک‌های بی‌شماری آشیانه
 با رودها با اشک‌های دانه دانه
 در چشم‌هایت داری از کوثر نشانه
 وادی به وادی می‌بری بر روی شانه
 عالم سراسر می‌شود پروانه‌خانه
 بر مادرت، آن شهربانوی زمانه

ای خالق راز و نیاز عاشقانه
 ای آسمان پیشانی‌ات، ای ابر ای کوه
 دارند در دستانِ هنگامِ قنوت
 تسبیح می‌گویی تمام خلوت شب
 فرزند زمزم! کیستی، اهل کجایی؟
 فریاد عاشور است موج پرچمی که
 وقتی که در حال مرور کربلایی
 این بیت آخر با خودش دارد درودی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن راحت حق

آنکه مانند علی، آقای دوران می‌شود
 از مناجاتش خدا در دل نمایان می‌شود
 در اسارت هم مددجوی فقیران می‌شود
 بی‌برو برگرد یک روزی سلیمان می‌شود
 با دم عیسایی‌اش در دم مسلمان می‌شود
 این علی نائب به سالار شهیدان می‌شود
 می‌زند بر کاخ ظلم و مثل طوفان می‌شود
 چونکه چشمان قشنگش مثل باران می‌شود

از عنایات خدا دریای احسان می‌شود
 نام زیبایش علی فخریه سجاده‌ها
 آنقدر آقا است این چارم و لی شیعیان
 هر گدایی که زند چنگِ توسلِ دامنش
 کافر ملحد نشیند گر به پای صحبتش
 چه مقام و مدحتی بالاتر از این گفته‌ها
 در کنار عمه‌اش زینب به شاماتِ بلا
 صحبت از آب و عطش در محضرش هرگز نکن

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: عباس شاه زیدی

آه ای ابر کرامت تا کجاها می‌روی...
 کس نمی‌داند که هستی یا ز دنیا می‌روی
 کز حسیض خاک تا اوج تماشا می‌روی
 من دلم می‌گیرد از این لحظه‌ها تا می‌روی
 آه، ما را هم ببر با خویش هرجا می‌روی

ناگهان پر می‌کشی دریا به دریا می‌روی
 بر نمی‌داری سرت را از بهشت سجده‌گاه
 آن‌چنان لبریزی از شور مناجات و دعا
 یک صحیفه نور می‌نوشد دلم تا با تو آم
 صبر کن ای چشم بیدار تماشا لحظه‌ای

وزن شعر: مفتعلن مفتعلن مفتعلن فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: محمد بختیاری

ای ششمین قلّه عصمت سلام
 روح خدا، جوهر ایمان تویی
 وارث و داماد حسن کیست؟ تو
 آبروی گلشن سجاده‌ها
 روح دعا زمزمه ربّنا
 پینه پیشانی تو تاج توست
 غرق طواف اند همه گرد تو
 تشنه لب‌ها شده سلسبیل
 وارث و پیغمبر خون خدا
 اشک تو همسنگ جهاد تو شد
 روز دهم ختم شد و شام شد
 سخت‌تر از کرب و بلا شام بود

ای پسر نور نبوت سلام
 صاحب ما، صاحب ایران تویی
 سرو و سپیدار چمن کیست؟ تو
 چشم امید همه افتاده‌ها
 گوش به حرف تو نشسته خدا
 سجده تو جلوه معراج توست
 خیل ملائک همه شاگرد تو
 مست دعا تو شده جبرئیل
 زنده به پیغام تو شد کربلا
 خطبه تو زنگ جهاد تو شد
 اجر تو هم سنگ در و بام شد
 زهر چهل سال در این جام بود

شاعر: محمود ژولیده قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

رهبر آزادگان آقا سلامت می‌کنیم سید سجاد درک این پیامت می‌کنیم

ما تأسی بر تو و راه امامت می‌کنیم تا قیامت اقتدا بر این قیامت می‌کنیم

درسهایی که گرفتیم از صحیفه یک کلام

شیعه یعنی گاه شمشیرش به کف، گاه در نیام

شیعه یعنی ذوالفقار آخته در انقلاب شیعه یعنی عاشق دلباخته بر بو تراب

شیعه یعنی سوی میدان تاخته تا فتح ناب شیعه یعنی روح خود را ساخته پای رکاب

شیعه قرآن را قرائت با ولایت می‌کند

کی ز اوراق سر نیزه حمایت می‌کند

ای سیاح مُحکمت، حال بکای حضرتت شیعه باید درس گیرد از دعای حضرتت

شد شکست دشمنان با گریه‌های حضرتت می‌کند این اشک ما را آشنای حضرتت

انقلاب اشک را رهبر علی بن الحسین

تا ابد اسلام را یاور علی بن الحسین

ای زبور آل احمد لاله‌های دست تو ای دعا‌های گرفتاران عالم مست تو

ای تمام هشت دلبند حسین پیوست تو وی تمام دین و آئین بشر پا بست تو

عرش رحمان ایستاده با دعايت روی پا

آسمان هم ایستاده با ولایت روی پا

کیستی ای آفرینش عاشق تکریم تو کیستی ای شرع و قانون خدا تسلیم تو

کیستی ای کعبه، صبح و شام در تعظیم تو کیستی ای جان جمله اولیاء تقدیم تو

بی تو خلقت روی پای خویش کی می ایستد

بی تو عالم از برای خویش کی می ایستد

ما که ابعاد سجایای تو را نشناختیم گنج های زیر پاهای تو را نشناختیم

ما که اسرار مصلای تو را نشناختیم پاسخ حل معمای تو را نشناختیم

گر نبودی تو، قیام کربلا باقی نبود

روضه های کشته های نینوا باقی نبود

آری آری این تو هستی آشنای کربلا یادگار اهل بیت و خیمه های کربلا

با تو بر پا ماند اصلا ماجرای کربلا روز و شب ماندی حزین و مبتلای کربلا

تا قیامت بسته بود این راه اگر راهت نبود

کربلا در کربلا می ماند اگر آهت نبود

آه از درد و بلایت یا امام الساجدین اشکها اهدا برایت یا امام الساجدین

سر نهاده پیش پایت یا امام الساجدین جان دهیم از غصه هایت یا امام الساجدین

کربلا تا شام را، تا پای جان پیموده ای

راه را در زیر زنجیر گران پیموده ای

عمه ها را دیده ای در زیر زنجیر گران کشته ها را دیده ای عریان و بی سر ناگهان

رأس ها را دیده ای بر روی نیزه خون چکان کودکان را دیده ای با گریه سرگردان، دوان

با اسیران گه به رندان، گه به ویران رفته ای

گه میان مجلس دشمن پریشان رفته ای

مجلس نامحرمان کار شما دشوار بود با وجود اینکه احوال شما بیمار بود

خطبه های آتشینت، تیر بر کفار بود دیده رأس بریده ناظر اغیار بود

وای از آندم که دیدی درد و غم بسیار شد

با کنیزک خواندنِ خواهر، نگاهت تار شد

در دعا‌های صحیفه، لابلای گریه‌ها

گفته‌ای از ماجرای دردناکِ خنده‌ها

گفته‌ای از روضه‌ها و گفته‌ای از نوحه‌ها

گفته‌ای از آستین پاره این عمه‌ها

وای از بی‌حرمتی، ای وای از بی‌یادوری^۱

وای از خیره‌سرای لشگری و کشوری

وای از بزم شراب و وای از چشم پُر آب

وای از رأس بریده، وای از قلب کباب

وای از چوب و لب و دندان و احوالِ خراب

وای از حال رقیه، وای از حال رباب

از نواهای رقیه، ریخت آن مجلس بهم

از تقلائی ربابه، ریخت آن مجلس بهم

۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و همچنین عدم رعایت توصیه‌های علما و مراجع تغییر داده شد، در بحث غارت معجزها دو نکته مهم باید مورد توجه قرار بگیرد ۱- موضوع غارت معجز بر فرض بر اینکه صورت گرفته باشد با آنچه متاسفانه بصورت عام در اشعار آورده می‌شود بسیار متفاوت است، لازم است بدانیم در عرب آن زمان قسمتی از حجاب زنان (معجز)، پارچه‌ای بوده که در مقابل صورت قرار می‌گرفته و این جزء حجاب بوده است؛ همچنان‌که هم اکنون نیز در عراق، عربستان و بسیاری از کشورهای اسلامی این‌گونه حجاب دارند، از این‌رو حضرت زینب سلام‌الله‌علیها در خطبه‌اشان در مجلس یزید فرمودند: **وَ اَبْدَيْتَ وَجُوهَهُنَّ تَحْدُوْ بِهِنَّ الْاَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ اِلٰی بَلَدٍ**؛ دختران سول خدا را با صورت باز، شهر به شهر در معرض دید مردم قرار دادی! لذا آنچه در غارت معجزها مطرح است حذف این روبند صورت‌ها بوده است نه اینکه نعوذ بالله اهل بیت کشف حجاب شده‌اند همچنان که حضرت زینب سلام‌الله‌علیها هم بر همین موضوع اشاره می‌کنند که خود این نیز مصیبت بسیار بزرگ و دردناکی است ۲- گفتن و یادآوری غارت معجزها حتی در حد همان روبند صورت شایسته و سزوار اهل بیت نیست!!! آیا اگر خود ما روزی ناموسمان به هر دلیلی همچون باد و... برای لحظاتی نتوانند حجاب خود را حفظ کنند آیا دوست داریم که یکسره به ما متذکر شوند که در فلان روز چادر خواهر، مادر و یا همسرمان را باد برده و آیا ما از تکرار این حرف ناراحت نمی‌شویم؟؟ پس به هیچ وجه شایسته نیست این فاجعة تلخ را حتی بر فرض صحت آن بازگو و تکرار کنیم!!!

وای از خیره‌سرای لشگری و کشوری

وای از بی‌حرمتی، ای وای از بی‌معجری

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن رستگار

پُر می‌شود جام عطش از آبرویت
 تر می‌شود ابیات از آب وضویت
 اینگونه چرخیدست عالم رو به سویت؟
 بوی خوش سیب است اینک از گلویت
 در سجده رب العالمین در گفتگویت
 مانند وقتی که تو دیدی روبرویت
 چشم انتظاری ماند آنجا که عمویت

می‌نوشم امشب واژه‌ها را از سبویت
 سجاده‌ات پهن است در محراب، حالا
 مُهر نمازت از کدامین خاک پاک است؟
 تکبیر می‌گوید غزل (الله اکبر)
 قد قامتت کرده قیامت عالمی را
 تبار هستم در ورقهای صحیفه
 مردی کمر خم کرد از داغ برادر

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سودابه مهیجی

سجاده‌های هستی را شعله‌ور کنی
 دستی از آستین نیایش به در کنی
 تا در صدای مرثیه خوانش اثر کنی
 آنقدر خون بیاری و قرآن به سر کنی
 در کاخهای معرکه زیر و زبر کنی
 پرچم برای قصه این خیر و شر کنی
 گوش زمانه را ز "مناجات" کر کنی
 او را از آه نیمه شب بر حذر کنی
 "سجاد" اگر تو باشی و نفرین اگر کنی

در سجده‌های خویش اگر چشم تر کنی
 بیشک ستون هفت فلک می‌شود اگر
 داود، طفل مکتب آوای سبز توست
 آنقدر خطبه خطبه، دعا در دعا شوی
 تا خشت خشتِ ظلم و ستم را هر آینه
 سجاده را که پیرهن عصمتت شده
 یعنی به رغم نعره مستانه ستم
 باید که روزگار بترسد ز کفر خویش
 ای وای بر زمانه "لبیک ناشناس"

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: قصیده

شاعر: غلامرضا سازگار

وی تنت روح مجسم یا علی بن الحسین
 بر تن حوا و آدم یا علی بن الحسین
 بر تن عیسی بن مریم یا علی بن الحسین
 مصحفی ز آیات محکم یا علی بن الحسین
 خود ز صد داود اعلم یا علی بن الحسین
 هر که از مدحت زند دم یا علی بن الحسین
 دُرّ سه، بی انتها یم یا علی بن الحسین
 مدحتت خوانند با هم یا علی بن الحسین
 جان کعبه قلب زمزم یا علی بن الحسین
 پیش احسانت بود کم یا علی بن الحسین
 بودی از خلقت مقدّم یا علی بن الحسین
 کرده با ذکرت منظم یا علی بن الحسین
 باغ حُسن سبز و خرّم یا علی بن الحسین
 از زمین تا عرش اعظم یا علی بن الحسین
 نیست در کوی تو مَحرم یا علی بن الحسین
 سائل کوی تو، من هم یا علی بن الحسین
 خود چو آبائت مکرم یا علی بن الحسین
 نیست با مهر توأم غم یا علی بن الحسین
 قد کنم چون آسمان خم یا علی بن الحسین

ای خدا را اسم اعظم یا علی بن الحسین
 ای دمیده از دمت روح خدایی از ازل
 ای مناحات شبت در آسمان بخشیده روح
 صفحه صفحه سیر کردم در کلامت یافتم
 مصحف نورانیت تنها زبور اهل بیت
 می‌تواند با دل مُرده کند کار مسیح
 آسمان هشت مهری و مه سه آسمان
 آدم و جنّ و ملک، حور و پری هر صبح و شام
 نجل مگه، پور طاهّا، زاده سعی و صفا
 گر دو عالم را به یک سائل ببخشی از کرم
 من نمی‌گویم خدایی گویم ای وجه خدا
 آفرینش از همان آغاز سیر خویش را
 جَنّت رویت پُر از گل بوسه خون خدا
 بعد تسبیح الهی ذکر خلقت مدح توست
 روح، خود را تا نسازد مُحرم میقات نور
 از ملک بگرفته تا جنّ و بشر تا وحش و طیر
 هشت فرزندات چو شخص حضرتت والامقام
 در وفات و قبر و مرگ و برزخ و حشر و صراط
 دوست دارم تا زمین بوس غلامانت شوم

دوست دارم تا قیامت عمر گیرم از خدا
دوست دارم ناقهات در کوچه‌های شهر شام
دوست دارم سیل سیل و بحر بحر و موج موج
دوست دارم با سرشک دیده در بازار شام
هیچکس نشنیده، گردد بر جراحات بدن
هیچکس نشنیده شادی و دف و چنگ و رباب
هیچکس نشنیده جای لاله بر مهمان کنند
با که گویم شامیان آتش به فرقت ریختند
با عزای تو مدینه گشت یکسر کربلا
داغ هجده یوسف بر لاله دل بس نبود
آنچه با تو در مسیر شام شد غیر از خدا
آن شررهایی که عمری در وجودت حبس بود

هر دم از مدحت زنم دم یا علی بن الحسین
پا گذارد روی چشمم یا علی بن الحسین
بر تو ریزم اشک ماتم یا علی بن الحسین
خون ز ساق پات شویم یا علی بن الحسین
حلقه زنجیر مرهم یا علی بن الحسین
دور توحید مجسم یا علی بن الحسین
خار و خاکستر فراهم یا علی بن الحسین
جای عرض خیر مقدم یا علی بن الحسین
تازه شد داغ محرم یا علی بن الحسین
سوختی از آتش سم یا علی بن الحسین
کس نمی‌داند مسلم یا علی بن الحسین
سر کشید از نخل میثم یا علی بن الحسین

شاعر: حمید رضا برقی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

ای زینت تسبیح و دعا زمزمه‌هایت
اعجاز کلام تو مزامیر صحیفه است
در پرده عشاق تو یک گوشه نشسته است
از بس که ملک دور و برت پر زده گشته است
تنها نه فقط آینه در وصف تو حیران
من کمتر از آنم که به پای تو بیفتم

در حیرتم آخر بنویسم چه برایت
جوشیده زبور از دل قرآن به دعایت
صد حنجره داوود در آغوش صدایت
پیراهن افلاک پُر از عطر عبایت
باشد حجرالاسود الکن به ثنایت
عالم شده سجاده افتاده به پایت

شاعر: احسان محسنی فر قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن

کعبه شد سر زلفت دل به سجده افتاده لحظه‌ای کنارم باش در فضای سجاده
در سحر دو چشمانت باب اشک بگشاده غربتی غریبانه نیمه شب تو را داده

در مسیر بی‌دردی ظلمتی فراگیرم

از نم سرشک تو آمدم بقا گیرم

نخل دلکش طوبی از غمت ثمر دارد با اصالت نامت آه ما ثمر دارد
هر که شد مناجاتی بهره از سحر دارد بی‌گمان نگاه تو بر دلش نظر دارد

صاحب دل مایی خالق دعایی تو

منشاء گل مایی سیّد البکائی تو

آزادی تو ممزوج با غم و بلا باشد دل را که حریم پوست بیگانه چرا باشد؟
شاهد مناجاتت چون ارض و سما باشد باید که دعای تو مقبول خدا باشد

بر بندگی‌ات تا حشر حیّ ازلی نازد

چون شیعه، خدایش هم بر آل علی نازد

ای قرین لبه‌ایت گوهر دعا سجاد لحظه لحظه عمرت خلق هل اتی سجاد
بستر وفا سجاد معدن سخا سجاد روح لافتی سجاد یا حبیبنا سجاد

خود فناء و محبوب ربّ متّقین هستی^۱

در ثنای تو این بس زین العابدین هستی

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

خود فناء فی اللهی ربّ متّقین هستی در ثنای تو این بس زین العابدین هستی

تو اسوه تقوا نه سر منشاء تقوایی در سجده ثناگوی شهزاده لیلایی

با دست علی مامت شد شیعه زهرایی شد مفتخر ایران از همشهری والایی

روح توبه هستی تو نفس آیه تطهیر

هر رکن نمازت را گفته هر ملک تکبیر

در خلقت ما نامت مقصود و دلیل آمد هوی سحریت ما را عمری است کفیل آمد

بر نم نم اشک تو یعقوب دخیل آمد تا از تو بها گیرد با ندبه خلیل آمد

اولیا گرفتارت مشتری بازارت^۱

از حق همه می‌جویند یک فرصت دیدارت

از خطبه غزایت هر تبکده ویران شد با فیض دعای تو هر دلشده سلمان شد

الشام مگو دیگر دل زار و پریشان شد تو دیده‌ای آن مه را کز نیزه نمایان شد

ای نهضت عاشورا مدیون کلام تو

باشد دل زینب هم مرهون مرام تو

آسمان و شبهایش با غمت هماهنگ است در صحیفه نجوایت لهجای خوشاهنگ است

در رثای درد تو صد صحیفه خونرنگ است میل کربلا دارم سینه‌ام چو دلتنگ است

عمری است که مجنون لیلای بقیع من

شادم که پرستوی شیدای بقیع من

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل مغایرت با مضامین زیارت جامعه کبیره « وَ وَرَثَةِ الْأَنْبِيَاءِ، وَسَلَاطَةِ النَّبِيِّينَ، وَصَفْوَةِ الْمُرْسَلِينَ » و عدم رعایت شأن انبیا؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و پیروی از فرامین و آموزه‌های ائمه، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

کاروان آل الله سوی کوفه مهمان بود سجده‌های خون بود و یک گلوی عطشان بود
 پیکری بدون سر در تب بیابان بود جای بوسه پیدا کن بر تنی که عریان بود
 تازیانه با جسم خسته در تلاقی بود
 خواهری کبودین در جستجوی ساقی بود
 نینوای پُر دردی دیده‌ای تو هر غم را ناله ناله می‌جوید خواهر محرم را
 شانه زن که می‌باشد گیسوان درهم را ناله تو آتش زد گریه محرم را
 صدق نوکری امشب از کرم عطایم کن
 سیدی تو راهی حج کربلایم کن

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مریم سقلاطونی

من آدم کلمات به من زبان بدهند	زبان ساده رفتن به آسمان بدهند
من آدم کلمات مرا فرو ریزند	و مثل زلزله روح مرا تکان بدهند
به من که کور و کر و لال هستم و تاریک	مسیر چشمه نوری ز کهکشان بدهند
به من که گوشه‌ای از دوزخ خودم هستم	به قدر یک سر سوزن کمی امان بدهند
به من مجال ملاقات با خدا در شب	به من زبان سخن گفتن و بیان بدهند
چه می‌شود که درآیم ز پيله امشب	تمام صبح جهان را به من نشان بدهند؟
من سفال ترک خورده می‌شوم آرام	اگر برای شکستن به من زمان بدهند
تمام یافته‌هایم به لرزه افتادند	صدای تو... کلمات تو... بلکه جان بدهند
کجاست تا کلمات مرا منا ببرند	برات مرقد شش گوشه جهان بدهند؟
بریده‌ام؛ کلمات کجاست ای باران	که قدر تشنگی‌ام لحظه‌ای توان بدهند؟

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: صادق بخشی

مدینه تشنه تکرار ربّنایش بود
 حدیث سلسله گیسوی آشنایش بود
 همیشه آینه مجذوب سجده‌هایش بود
 که عهدنامه عَشّاق کربلایش بود
 چه شد که آینه‌گردان غصه‌هایش بود
 کسی که حادثه‌ای سرخ پابه‌پایش بود

طنین «آیه تطهیر» در صدایش بود
 صحیفه‌ای که سراسر شعور و شیدایی‌ست
 گرفته بود صبورانه صبر را در بر
 حدیث تشنگی و آب را می‌پرس از او
 اگر چه آب روان بود مهر مادر او
 چگونه لب بگشاید به یک تبسم سبز

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید هاشم وفایی

گنج عشق است نهان در دل ویرانه ما
 عالم قدس بود منزل و کاشانه ما
 کعبه گردد همه دم دور حرمخانه ما
 در ازل باده زده از می میخانه ما
 هیچ پروا ننماید پر پروانه ما
 در ره دوست بود همت مردانه ما
 این امانت که سپردند روی شانه ما
 کار صد تیغ کند ناله مستانه ما
 که پُر از شهد شهادت شده پیمانه ما
 جگر سوخته دادند به دیوانه ما

نور تابد به فلک از در کاشانه ما
 ما دل خویش نبستیم بر این عالم خاک
 زمزم و سعی و صفا و حجر از ماست اگر
 گر که اعجاز کند با ید بیضا موسی
 ما از آن سوختگانیم که از آتش غم
 گر به شمشیر غم دوست سر خویش دهیم
 به شهادت به اسارت سوی منزل ببریم
 با خبر باش نخندی تو به اولاد رسول
 نَهراسیم ز شمشیر و ز زنجیر ستم
 گر که دلسوخته ماست وفائی نه عجب

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: مسمط

شاعر: محمد جواد پرچی

مائیم مست جام تو یا زین العابدین خانه خراب نام تو یا زین العابدین
هستیم مرغ بام تو یا زین العابدین مست علی الدوام تو یا زین العابدین
پس می‌دهم سلام تو یا زین العابدین

دردم همینکه با تو دوا می‌شود بس است ذکرم همینکه نام شما می‌شود بس است
لطف تو دستگیر گدا می‌شود بس است وقتی که مستجاب دعا می‌شود بس است

با رحمت مدام تو یا زین العابدین
با خاک تیره جز تو چه کس کرد زرگری؟ آب دهان کیست چنین کیمیا گری
آورده‌ام برات اگر دیده‌تری فهمیده‌ام شکسته دلی خوب می‌خری
به به؛ به این مرام تو یا زین العابدین

نزدیک شمس مثل عطارد شدیم ما سنگیم و از دعای زُمرد شدیم ما
کردی نگاه و مرد تهجد شدیم ما فطرس که نه کنار تو هُدهُد شدیم ما
با اشتیاق دام تو یا زین العابدین

مهر غلامی پدرت بر جبین ماست حُبِّ الحسین روز قیامت نگین ماست
شه بانوی مجلل شورآفرین ماست نامش شرافت همه سرزمین ماست
ایران فدای مام تو یا زین العابدین

نخل بهشت از رطبت بوسه می‌گرفت جبریل از نماز شبت بوسه می‌گرفت
سجاده نیز از لقب بوسه می‌گرفت آنقدر حسین از دولبت بوسه می‌گرفت
جانم به این مقام تو یا زین العابدین

نزدیک ذات، جای سجودت مشخص است بالای ساق عرش عمودت مشخص است
یکپارچه علیست وجودت، مشخص است زهرا در این قیام و قعودت مشخص است

حق کرده احترام تو یا زین العابدین

ذکر عروج حلقه رندان صحیفه‌ات شد روشنایی شب ایمان صحیفه‌ات
 نهج البلاغه ایست فروزان صحیفه‌ات شد خط به خط برادر قرآن صحیفه‌ات

دارد شکر کلام تو یا زین العابدین

کیسه به دوش شب به شب مهربان شهر آه ای یتیم دوست خرما و نان شهر
 آقای دوستان خدا ای امان شهر ابری شده است بار دگر آسمان شهر

با سجده غلام تو یا زین العابدین

مشتاق بوسه بر رخ ماه تو زینب است ازاین به بعد پشت و پناه تو زینب است
 یک اربعین تکیه گاه تو زینب است وقتی علم به دوش سپاه تو زینب است

شد استوار گام تو یا زین العابدین

کشتی عشق را تو به ساحل رسانده‌ای با دستهای بسته اگر خطبه خوانده‌ای
 ابن زیاد را سر جایش نشانده‌ای کاخ یزید را تو به خاری کشانده‌ای

احسنت بر قیام تو یا زین العابدین

آویز دست مادر من نذر مرقدت دو گوشوار دختر من نذر مرقدت
 فرشی که هست در بر من نذر مرقدت چیزی نداشتم سر من نذر مرقدت

قبر بدون بام تو یا زین العابدین

شاید دوباره صحن و سرایی درست شد بین مدینه نیز بنایی درست شد
 یک گنبد امام رضایی درست شد آخر ضریح های طلایی درست شد

آنجا به احترام تو یا زین العابدین

با ما ز دردهای شب قافله بگو از زخم گردن و اثر سلسله بگو
 از خار و پا و سوختن و آبله بگو از طرز خنده‌های بد حرمله بگو

دور و بر خيام تو يا زين العابدين

با تو حديث كرب وبلا ترجمه شد و دانه به دانه شهدا ترجمه شد و
 با يك حصير مرثيه‌ها ترجمه شد و جسم مُرمل بدما ترجمه شد و
 با اشك صبح و شام تو يا زين العابدين

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: علی ساعتچی

ای که وصفت سجده بر مسجود زين العابدين
 وه که بس والا مقامی يا ولی الاولیا
 لطف بی‌پایان تویی ای مالک کل نعم
 سایه‌ات باشد که باشد بر سر ما مستدام
 پر زده مرغ دلم تا مرقدت، شهر نبی
 یاد و نامت بر تمام دردهایم مرهم است
 رهنمای مسلمین و ساکن عرش برین
 قلّه کوه شهادت، رحمت حیّ جلی
 عالم کلّ حقائق، قبله اهل یقین
 شمع تالار امامت، حامی دین مبین
 چارمین نور هدایت عابد یکتا تویی
 هر دعا و هر مناجاتش، کلامش خواندنی است
 الگوی صبر و رشادت، مظهر ایثار و حلم
 مهر و امضا کن همین جمعه، ظهور عشق را

السلام ای حجت معبود زين العابدين
 سر در عرش الهی حک شده اسم شما
 سجده‌هایت همچو معراج است سجاد الأمم
 بی‌ظیری در میان مردمان خاص و عام
 نور عینی یا علی ابن الحسین ابن علی
 یا اباالبقر دعایی کن که تسکین بر غم است
 آشکار از غیب گشتی نازنین بی‌قرین
 ارث بردی عصمت از زهرا و غیرت از علی
 مادر خوبت بود شهبانوی روی زمین
 حجت الله علی الخلق و فخر مؤمنین
 اشرف ایجاد هستی جان و روح ما تویی
 خلق کردی یک صحیفه که تمامش خواندنی است
 ای علیّ اول ارباب، ای خورشید علم
 جلوه قرآن و عترت، ای سفیر کربلا

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: یوسف رحیمی

هر روز چند مرتبه تو پیر می شوی؟
 کز روشنای عمر خودت سیر می شوی
 از بس اسیر طعنه زنجیر می شوی
 در کوچه های شام که تکفیر می شوی
 بی تاب بغض های گلوگیر می شوی
 در هر نگاه آینه تکثیر می شوی
 از چشم ها همیشه سرازیر می شوی

از روزهای قافله دلگیر می شوی
 در شام شوم زخم زبان ها چه می کشی؟
 زخمیست لحظه های تو مانند پیکرت
 آیات صبح از لب قرآن شنیدنیست
 خون جگر که می خوری از دست درد و داغ
 با آه آه روضه ما ای امام اشک
 خون گریه می شوی تو و تا آخرالزمان

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: سارا جلوداریان

می تراود ذکر حق، از سینه درد آشنایت
 ناگهان خورشید، سر برمیکشد از جای پایت
 در قنوت دست هایت، در شکوه ربنایت
 می رسد از خیمه ها و از نیستان ها نوایت
 کی خبر دارد کسی از سجده های بی ریایت؟
 می شود آیا دوباره گل کند زنگ صدایت؟
 پا به پای زینب کبری، طنین خطبه هایت؟
 شعر هایم را فقط یکبار می خواندم برایت
 ای خوشا بی بال و بی پر، پرکشیدن در هوایت

در دل تاریک شب ها، باز می پیچد دعایت
 هیچ نوری نیست، نوری نیست؛ اما تا می آیی
 نقطه عطف تمام عابدان معنا گرفته
 کربلا یعنی همان جایی که بیمارش تو باشی
 خلق در خواب خوش اند و زاهدان غرق تظاهر!
 این جهان، دربار شام است و پُراز بی حرمتی ها
 می شود آیا دوباره گل کند در این زمانه
 من فرزددق نیستم اما دلم می خواست آقا
 تا تو را دارم، چه غم دارم عزیز آسمانی!

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: هاشم طوسی

ای مظهر نجابت و اخلاص و سادگی	ای اسوه یگانگی و ایستادگی
عرش خدا ندیده به پای تواضعت	این گونه ساده با نسب شاه زادگی
گر چه نماز در دل شبهای عاشقی	یک رسم بوده بین شما خانوادگی
اما حدیث سجده طولانی ات شده	وجه تمایز تو در این اوفتادگی
همواره همنشین تبار رعیتی	در منتهای عزت و ارباب زادگی
در پیش چشم های تو ای همدم سحر	من ماندم و خجالت این بی ارادگی

ای دست پُر کرامت حق بین آستین

ادرکنی یا امام هدی زین العابدین

ریشه دوانده در نگهت رسم دلبری	از درک ناقص کلماتم فراتری
آئینه تجلی ایمان و بندگی	در قامت عبادت و تقوا چه محشری
در معرفت به وادی عرفان نیافتم	از مکتب صحیفه تو راه بهتری
تو معدن شهامت و ایثار و غیرتی^۱	در هیبت و اراده علی مصوری
لرزیده پایه های شب از خطبه خوانی ات	گفتند آمده اسدالله دیگری؟
وقتی دعا به دشمن خود یاد می دهی	معلوم می شود چقدر مثل مادری

باید برای تو به روی طاق یادها

قابی بیاورم پُر از و ان یکادها

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در

متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید

در هیبت و اراده علی مصوری

تو صخره شهامت و ایثار و غیرتی

خورشید محو سجده طولانی تو بود	در جستجوی رتبه ایمانی تو بود
این رسم سفره داری و مهمان نوازیت	جاری میان آن رگ ایرانی تو بود
در نیمه های شب دل بی تاب جبرئیل	در حسرت قرائت قرآنی تو بود
سجاده ستاره چهل سال شاهد	چشمان خیس و دیده بارانی تو بود
قلب ترک ترک شده کاسه های آب	مبهوت خشکی لب عطشانی تو بود
پس کوچه های کوفه و دروازه های شام	در حزن گریه ها و پریشانی تو بود

هر دم که صحبت غم این مرد می شود

سر تا به پای قافیه پُر درد می شود

با ما بگو ز تسویه بی مرام ها	از چشم هرزه و نظر ازدحام ها
شاید محاسن تو ز خونت خضاب شد	آن دم که سنگ خورده ای از پشت بام ها ^۱
گویا شبیه شهر مدینه به کوفه هم	با خنده داده اند جواب سلام ها
تا نام فاطمه ز دهان شما پرید	گویا دوباره تازه شده انتقام ها
نامردمان کوفه فراموششان شده	از آن سفارشات و از آن احترام ها
با تازیانه بر تن اطفال می زدند	بس وحشیانه پیش نگاه امام ها

(مسلم) به پای غربت مولا قیام کن

دیگر بس است صحبت خود را تمام کن

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انطباق مطالب با روایات مستند و معتبر و انتقال بهتر معنای شعر، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. البته در روایات معتبر در شهر کوفه مردم پشیمان شده و گریه و زاری میکردند و در شهر شام نیز فقط اشاره به جشن و پایکوبی و ناسزا گفتن به اهل بیت شده است و در کتب معتبر موضوع سنگ و آتش و ... پرتاب کردن کردن به سر اهل بیت ذکر نشده است.

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: قصیده

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن

ای دعا گشته دعا با نفس روح فزایت
چشم ارباب کرم از همه سو باز به دستت
عاشق خلق نکویت همه جا دوست و دشمن
کثرت خلق الهی همه از یمن وجودت
مصحف تو که زبور و صُحف آل رسول است
تو گل سر سبد گلشن کشتی نجاتی
گره از کار فرو بسته عالم تو گشایی
ملک و جن و بشر، ارض و سما گوش، سراپا
حلقه سلسله ها یکسره در حلقه ذکر
گل لبخند تو بر سنگ لب بام، عجیب است
تو پیام آور خون گلوی خون خدایی
هیجده داغ به دل داشتی و باز شکفتی
جای تو همچو خداوند بود در دل مؤمن
می دمد از نفس روح فزا بوی حسینت
نسل ها یکسره چشم اند به دیدار جمالت
سعی تو بوده ره قرب الی الله تعالی
به پدر حکم شهادت به تو فرمان اسارت
با وجودی که دو بازوی تو در سلسله بسته
بسته درهای جهان بر تو و پشت در بسته

وی اجابت زده هنگام دعا بوسه به پایت
دست ارباب دعا بسته به دامن ولایت
دشمن و دوست کند از دل و جان مدح و ثنایت
وسعت ملک خداوند بود صحن و سرایت
وحی مُنزل بُود ای روح مناجات، دعایت
رخ گل انداخته از بوسه مصباح هدایت
گر چه بسته است به زنجیر، ید عقده گشایت
تا دل شب شنوند از لب جان بخش، صدایت
به فلک می رسد از حلقه زنجیر، ثنایت
با وجودی که کند سنگ عدو گریه برایت
بوده در کرب و بلا مقتل خون غار حرایت
ای زده صبر و رضا خنده به لبخند رضایت
ظاهراً دید عدو گوشه ویران شده جای
می زند موج ز فریاد درون خون خدایت
نسل ها یکسره گوش اند به آوای رسایت
کربلا مروه شده، شام بلا بود صفایت
با حسین بن علی بود یکی جام بلایت
بود از چار طرف دیده سائل به عطایت
ملک و جن و بشر، یکسره هستند گدایت

این عجب نیست که چون پای به محراب‌گذاری
ذات معبود دهد سید عباد، ندایت
نه عجب گر ملک‌العرش کند سرمه چشمش
آن غباری که ز صحرا بنشیند به ردایت
«میثم» و سایه لطف تو و فردای قیامت
ای پناه همه در روز جزا ظل هُماییت

شاعر: محسن ناصحی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

شاعر به حیرت است تو را دید یا شنید
گفت از الست و قافیه قالو بلی شنید
صبح از مدینه خواند و شب از کربلا شنید
از یار آشنا سخن آشنا شنید
چشم تو بود روز ازل غمزه ساز شد
نورت ظهور کرد و ابوحمزه ساز شد

دست تو ربنای قنوت اجابت است
سجاده تو قبله اهل عبادت است
اشکت نزول آیه باران رحمت است
لبهای تو صحیفه عرفان و حکمت است
هرکس کلاس درس تو را مستعد شده‌ست
پای دعای خمسه عشر مجتهد شده‌ست

از بس به نام مادر تو ماه و سال ماست
آغشته با دعای تو رزق حلال ماست
شد مادرت عروس علی، خوش بحال ماست
ایرانی است مادر تو، این مدال ماست
ما را علی غلام حسینش خطاب کرد
از ما عروس فاطمه را انتخاب کرد

در شام، غیر بغض تو در سینه‌ها نبود
مسجد محلّ رویش آئینه‌ها نبود
جز بوسه معاویه بر پینه‌ها نبود
منبر که جای بازی بوزینه‌ها نبود
منبر برای حج تو میقات عشق بود
حق با علی‌ست، خطبه‌ات اثبات عشق بود

وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

قالب شعر: ترجیع بند

شاعر: سید رضا مؤید

عالم چون زمین تشنه، بارانم من	در جسم جهان فیض بهارنم من
در عشق امام جان نثارنم من	در زهد دلیل پارسایان جهان
شایسته‌ترین سجده گذارانم من	فرزند حسین و زینت عبّادم
روشنگر بزم سوگوارانم من	با این همه منزلت ز سوز دل و جان
چون شمع همیشه اشکبارانم من	چون لاله همیشه از جگر می‌سوزم

حق زینت عبّاد جهانم خوانده^۱

در زهد و صبوریم خرد درمانده

روشنگر بزم عترت طاهایم	من نور دل پیمبر و زهرایم
دل سوخته‌تر ز لاله صحرایم	افروخته‌تر ز شمع افروخته‌ام
من حافظ انقلاب عاشورایم	با ذکر دعا و خطبه و اشک و پیام
لب تشنه، خسته بر لب دریایم	بیمار فتاده در دل آتش و خون
از تیغ جفا بریده‌اند اعضایم	آن طرفه شهید زنده‌ام من که به عمر

حق زینت عبّاد جهانم خوانده

در زهد و صبوریم خرد درمانده

در هر نفس از ستم شررها دیدم	آنم که به هر گام خطررها دیدم
در شام همی خون جگرها دیدم	با آن که ز کربلا، دلم خونین بود

^۱ . ترکیب بند یا ترجیع بند به شعری گفته می‌شود که از چند غزل تشکیل شده که بین این غزلها یک بیت برگردان با قافیه مجزا آورده می‌شود با توجه اینکه در تمامی سایت ها این شهر بدون بیت برگردان آمده است لذا بیت زیر جهت رفع نقص به عنوان بیت برگردان ترجیع بند اضافه شد

با آن که به خاک و خون بدیدم تن‌ها بر عرشه نیزه نیز، سرها دیدم
در باغ به خون نشسته کربلا افتاده، قلم قلم شجرها دیدم
یک سو، تن صد چاک پدرهای شهید یک سو، تن پامال پسرها دیدم

حق زینت عباد جهانم خوانده

در زهد و صبوریم خرد درمانده

من دیده‌ام آنچه را که دیدن سخت است دیدن نه همین بلکه شنیدن سخت است
از ورطه طوفان زده آتش و خون بر ساحل آرزو رسیدن سخت است
هفتاد و دو تن ز بهترین یاران را دیدن به زمین و دل بریدن سخت است
بار غل و زنجیر چهل منزل راه با پیکر تبار کشیدن سخت است
جانبخش بُود صدای قرآن اما از رأس پدر به نی شنیدن سخت است

حق زینت عباد جهانم خوانده

در زهد و صبوریم خرد درمانده

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین عباسپور

در آن نگاه عطش دیده روضه جریان داشت تمام عمر اگر گریه گریه باران داشت
گرفت جان تو را ذره ذره عاشورا که لحظه لحظه آن روز در دلت جان داشت
چه سنگها سرت از دست نانجیبان خورد چه زخمها دلت از شام نامسلمان داشت
اسیر بودی و از خطبه تو می‌ترسید به روشنای کلامت یزید اذعان داشت
و بر امامت تو سنگ هم شهادت داد به قبله بودن تو کعبه نیز ایمان داشت
تو را زمانه نفهمید و خواند بیمار و پشت این کلمه عجز خویش پنهان داشت

شاعر: سید هاشم وفایی

قالب شعر: قصیده

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

آیه‌های نور حک گردیده بر پیشانی‌اش
 رو به سوی قبله می‌افتاد چون سجاده‌ای
 از شرار عشق و شیدائی ز بس آتش گرفت
 می‌تراوید از وجودش عطر اخلاص و یقین
 صف به صف در آسمان قدوسیان صف می‌زدند
 در منای عشق و ایثار و وفا روز ازل
 مصحف او را زبور آل یاسین خوانده‌اند
 مصف پاکش شقایق پوش شد ز انفاس او
 شاهد عشق و شهید زنده کربلاست
 روز عاشورا کنار قتلگاه لاله‌ها
 گرچه در ظاهر عدو بر گردنش زنجیر بست
 در غروب غم فزای کوفه و در شام غم
 غنچه‌های عشق پژمردند از غم تا نسیم
 از هوای ابری چشمش دل عالم گرفت
 عمر او با یاد روز سخت عاشورا گذشت
 آشکارا شد گه غسل تن رنجور او
 از نسیم آستانش می‌وزد عطر بهشت
 بهر کسب نور می‌تابد بر او خورشید و ماه
 می‌زبانی می‌کند از زائرانش روز و شب
 کوثر توفیق در دست «وفائی» داده است

مهر و مه ماتند در آئینه حیرانیش
 آنکه محراب دعا زد بوسه بر پیشانی‌اش
 اشک، گل انداخت بر رخساره قرآنیش
 سید سجاد شد از سجده طولانی‌اش
 بسکه دیدن داشت اشک و حالت روحانی‌اش
 با ذبیح خویش ابراهیم شد قربانی‌اش
 عارفان را فیض بخشد مصحف عرفانی‌اش
 جلوه کرده در همین گلزار گل افشانی‌اش
 شاهدان غرق در خون و شهید ارزانی‌اش
 موج زد تصویر غم در دیده طوفانی‌اش
 بود دشمن همچو نفس سرکشی زندانی‌اش
 شعله زد بر خرمن بیداد خطبه خوانیش
 گفت روزی داستان عشق و سرگردانی‌اش
 مزرع دین سبز شد از دیده بارانی‌اش
 جاودان شد کربلا از گریه طولانی‌اش
 بر فقیران نان و خرما بُردن پنهانی‌اش
 فخر دارد جبرئیل از منصب درباریش
 حاجت نوری ندارد مدفن نورانی‌اش
 کاش ای دل یک شبی بودیم در مهمانی‌اش
 آن که دارد آیه‌های نور بر پیشانی‌اش

شاعر: محمد حسن بیات لو قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

دل ما خورده گره بر ورق دفتر عشق درس ها یاد گرفتیم از این منبر عشق
کسب تکلیف نمودیم اگر از در عشق عشقمان بوده بمانیم فقط محضر عشق
عشق با عاشق دلدادۀ تو همزاد است
آری آری به خدا عشق همه سجّاد است
مرد شبهای مناجات علی بن حسین ای برآورده حاجات علی بن حسین
نوه مادر سادات علی بن حسین ذکر ما در همه اوقات علی بن حسین
ای به قربان تو و سفرۀ با اکرامت
ای علی بن حسین بی علی میخواست
شده شب شیفته طرز دعاخوانی تو اثر خوف خدا هست به پیشانی تو
و زمین تشنه لب گونه بارانی تو عزّت ماست همان یک رگ ایرانی تو
ای مسیحای همه هُرم ثبت را عشق است
پسر بانوی ایران نسبت را عشق است
تو چه سوزی و چه حالی به عبادت داری زینت سجده؛ به سجاده ارادت داری
به روی شأنۀ خود شال سیادت داری گفتنی نیست چه اندازه رشادت داری
مصلحت بود که شمشیر نگیری آقا
ورنه اندازه عباس دلیری آقا
قسمت بود پیام آور قرآن باشی دور از معرکه و ورطۀ میدان باشی
با صحیفه همه عمر رجزخوان باشی سال ها گریه کن داغ شهیدان باشی
کربلا بود ولی شام امانت را برد
خنده‌های سر بازار دلت را آزد

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلمن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: رحمان نوازی

سلام دلبَر سجده، امیر سجاده	سلام عطر خوش دلپذیر سجاده
سلام سفرهٔ مهمان پذیر سجاده	سلام سفرهٔ پُر نعمت دعا خوانی
سلام تازه مُریدی به پیر سجاده	سلام تازهٔ شعر و شعور و احساسم
شبی که دور شدم از مسیر سجاده	چقدر دست مرام من از تو خالی شد
بیفتم از سر خجالت به زیر سجاده	پیاده می‌شوم این‌جا کنار اشکم تا
منم یتیم و فقیر و اسیر سجاده	و یطعمون علی حُبّه شما هستید

منم فقیر شما یک عطا به من بدهید

مرا اسیر کنید و خدا به من بدهید

و داشت عرشِ نمازت ستاره می‌بارید	شبی که مثل همیشه خدا تو را می‌دید
که لحظه لحظه در آن جز خدا نمی‌گنجید	چقدر حجم حضورت وسیع و ناپیدا
که داشت قامت ابلیس دون می‌لرزید^۱	همان شب از نفس سجده‌های پُر نورت
به گرد پای حضور تو داشت می‌چرخید	به شکل افعی خشمی در آمد و آمد
ولی چگونه شود نور منفک از خورشید	و نیش هم زد و تا از حضور درآیی
که تیر و نیش ندارد به عشق تو تردید	تو هم علیِّ خدایی و محو محو خدا
که بر سواحل پیشانیت صدف پاشید	چنان به رحمت خود موج زد به خاطر تو
از این به بعد شما زین العابدین هستید	و بعد روی صدف‌ها به رنگ آب نوشت

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

از این به بعد نه، از قبل عالم در بود

که سجده های تو در ساق عرش محشر بود

و عرش آینه ای از دل یقینت بود	بهشت قطعه ای از تربت زمینت بود
زیاد از این صلحا توی آستینت بود	فرات کوفی، ابوحمزه ثمالی ها
خدا هم عاشق اصوات دلنشینت بود	صدای آیه ترتیل تو که می آمد
نماز یکسره مهمان شب نشینت بود	هزار رکعت، هر شب نماز میخواندی
گدای روز و شب زین العابدینت بود	هزار دسته ملک در صف عبادت تو
و عکس قافله در چشم نازنینت بود	همیشه خاطره عمه در دلت میسوخت

در آن غروب که عمه اسیر اعدا شد

دل تو خون و شد و سجاده تو دریا شد

چقدر معرفت آرد همین سلام شما	چقدر آیه بریزد خدا به نام شما
برای هر که بخواند به احترام شما	مرورتنان به خدا از همیشه تازه تر است
فقط برای عبودیت مقام شما	کنار جاده دنیا پیاده گردیدم
مرا برد به بهشت پُر از کلام شما	به احترام شما از خدا طلب کردم
چقدر درس ادب دارد این مرام شما	کنار مادران هم غذا نمی خوردید
منم گدای شما و منم گدای شما	اگر کرامت عالم به دست های شماست

منم گدای شما و گدای مادران

شوم فدای شما و فدای مادران

به روی دوش گرفتید سوره انسان	رسیده اید از آن سوی باور ایمان
منم که دور شدم از نگاه الرحمان	منم که سوره افتاده از نگاه توأم
که اسم ما بخورد بر کتیبه باران	چه می شود که نگاهی به ما کنید آقا

که یک نفس بزنی تا دلم بهشت شود
 صحیفه های دعا را به من بیاموزان
 که از دل کلمات در آورم قرآن
 خدا که اسم تو را یاد داد بر آدم
 منم صدات زدم، صدا زدم با آن
 دو اسم ناز و قشنگت یکی به نام علی
 یکی به نام حسین، یابن سید العطشان

علی ترین پسر کربلا نگاهم کن

مرا ستاره ستاره اسیر ماهم کن

در آن غروب که مقتل پر از کبوتر بود
 در آن غروب که چادر ز خیمه ها افتاد
 پر از تهاجم تیر و سنان و خنجر بود
 در آن غروب که عمه کبود و نیلی شد
 و دشت پر شده از ناله های معجر بود
 در آن غروب که عمه تو را تسلی داد
 و دست و بازویش از تازیانه پرپر شد
 در آن غروب که عمه تو را تسلی داد
 و آتش دل او از تو نیز بدتر بود
 در آن غروب که هر نیزه ای به سویی رفت
 و روی نیزه که دعوا برای یک سر بود

در آن غروب تو در کربلا شهید شدی

کنار عمه به شام بلا شهید شدی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: اعظم سعادتمند

آرزوی کوه ها یک سجده طولانی اش
 دستهایش شاخه طوباست مشغول دعاست
 ماه و خورشید و فلک در سایه نورانی اش
 تاکه شد یک شب عروس خانه آل عبا
 شهربانوی جهان شد مادر ایرانی اش
 می وزد از منبرش فریادهای یا حسین
 شام ها ویرانه هر خطبه طوفانی اش
 در کلامش ضربت شمشیر حق حیدر است
 عبودها کشته از شور حماسی خوانی اش
 اوست فرزند منا و مکه فرزند صفا
 چشمه ها میجوشد از هر واژه قرآنی اش

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: حامد ظفر

فردا به جزا دست به دامن تو هستیم
خوش بخت از اینیم که از آن تو هستیم
ما منتظر بارش باران تو هستیم
خندان شده بودیم که گریان تو هستیم
بی چون و چرا در پی فرمان تو هستیم
ما ریزه خور سفره احسان تو هستیم
یا حضرت سجاد ثنا خوان تو هستیم

امروز اگر بی سر و سامان تو هستیم
در طالع برگشته اگر هیچ نداریم
مانند کویری که ترک خورده و خشک است
هنگام دعا بارش باران که شروع شد
کافی ست فقط گوشه چشمی بنمایی
امروز نه؛ والله که از بدو تولد^۱
در مسلک ما رسم بر این است که گوئیم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید هاشم وفایی

گل‌های باغ عشق از او رنگ و بو گرفت
از چشمه سار چشم تر خود وضو گرفت
با اشک بوسه ها ز رگ آن گلو گرفت
از بسکه همچو فاطمه با گریه خو گرفت
با خطبه‌ای که خواند توان از عدو گرفت
تا آنکه دست خصم نماند از او گرفت
هرگه که دید آب و بدستش سبو گرفت
امید خود ز آیه لا تقنطو گرفت

آن گل که دین و مکتب از او آبرو گرفت
بهر نماز عشق به محراب معرفت
وقتی که خواست جسم پدر را نهد به خاک
چون شمع سینه سوخته‌ای آب شد تنش
رسوا نمود دشمن دین را به نزد خلق
پیراهنی که فاطمه از مهر رشته بود
با یاد تشنگان لب آب خون گریست
با کثرت گناه «وفائی» به اشک و آه

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف ادبی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

ما ریزه خور سفره احسان تو هستیم

امروز نه؛ والله که از روز قیامت

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

کیستم من؟ پیشوای چارم اهل یقینم سیّد سجّاد، باب الله، زین العابدینم
قطب عرفان، روح ایمان، جان قرآن، رکن دینم هل اتی و کوثر و فرقان و نور و یا و سینم

چون نبی مشکل گشایم، چون علی حبل المتینم

من علی بن حسین بن امیر المؤمنینم

نیتم، تکبیر و حمدم، کعبه‌ام، حجرم، مقامم زمزم، سعیم، صفایم، مروه‌ام، رکنم، مقامم
هم قنوتم هم سجودم هم تشهد هم سلامم هم جهادم هم زکاتم هم صلاتم هم صیامم

هم حیاتم هم نجاتم هم امانم هم امینم

من علی بن حسین بن امیر المؤمنینم

رکن می‌بالد که دست من نماید استلامش کعبه می‌نازد که من از سوی حق باشم امامش
هر که ما را دوست دارد از خدا بادا سلامش هر که با ما بود دشمن تا ابد لعن مدامش

من قسیم جنت و دوزخ به روز واپسینم

من علی بن حسین بن امیر المؤمنینم

آسمانی‌ها همه محو مناجات شب من نور خیزد از کلام و، وحی جوشد از لب من
آسمان پیچد به خود در شعله تاب و تب من ذات حق لبیک‌گو با ذکر یارب یارب من

گشته محراب دعا آغوش رب العالمینم

من علی بن حسین بن امیر المؤمنینم

من به شهر شام، روز شامیان را شام کردم در غل و زنجیر دشمن یاری اسلام کردم
فتح ثار الله را در سلسله اعلام کردم آل سفیان را بسی رسوای خاص و عام کردم

با بیان دلنشین و با کلام آتشینم

من علی بن حسین بن امیر المؤمنینم

جسم بایم گشت پامال سواران، صبر کردم
 سینه‌ام آتش گرفت از داغ یاران، صبر کردم
 پیکرم از بام‌ها شد سنگ باران، صبر کردم
 خورد سیلی بر عذار گل‌ذاران، صبر کردم

با وجود آن‌که بودی دست حق در آستینم

من علی بن‌حسین بن امیرالمؤمنینم

من که خود اصل دعا روح دعا قلب دعایم
 حلقه‌های سلسله خون گریه کردند از برایم
 شامیان بی‌حیا دادند دشنام از جفایم
 سخت‌تر بود از زمین کربلا شام بلایم

ریختند از بام، خاکستر به فرق نازنینم

من علی بن‌حسین بن امیرالمؤمنینم

ظلم و بیداد و ستم از دشمنان پیوسته دیدم
 چشم گریان، صورت خونین، سربشکسته دیدم
 ده عزیز خویش را در ریسمانی بسته دیدم
 شامیان را بهر استقبال، دسته‌دسته دیدم

حمله با تیغ زبان کردند بر قلب حزینم

من علی بن‌حسین بن امیرالمؤمنینم

عمه‌ها منزل به منزل چشمشان در اشک‌ریزی
 وای بر احوال آن‌کو خوار شد بعد از عزیزی
 متحد گشتند اهل شام با قرآن‌ستیزی
 سرخ‌رویی خواهرم را خواست از بهر کنیزی

کشت از غیرت عرق جاری به صورت از جبینم

من علی بن‌حسین بن امیرالمؤمنینم

من که خورشید جمال، شد غبار غم نقابم
 پیش چشم چوب می‌زد خصم بر لب‌های بایم
 با سر پاک پدر بردند در بزم شرابم
 خارجی کردند در اوج مسلمانی خطابم

گرچه دانستند نور چشم ختم‌المرسلینم

من علی بن‌حسین بن امیرالمؤمنینم

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فعولن فعولن فعولن

سلام! ای سلام خدا بر سلامت!
 تو هم سجده؛ هم سید الساجدینی
 مسلمان نباشم نباشم نباشم
 سلام خدا بر سجود و رکوعت
 حجر بر در خانهات قطعه سنگی
 درود! ای کلام الهی، کلامت!
 که قلب حسین است بیت الحرامت
 ندانم اگر بر خلائق امامت
 درود خدا بر قعود و قیامت
 مقام آورد سر به پای مقامت

تو حَجّی صلاتی زکاتی جهادی

تو ممدوح با نام زین العبادی

تو در تیرگی‌ها سراج المنیری
 سماوات و عرشند در اختیارت
 تو در کنج ویرانه‌ها هم بهشتی
 به پای تو سر کرد خم «سربلندی»
 یم هشت بحری و دُرّ سه دریا
 تو در زیر زنجیرها هم امیری
 تو آزاده عالمی، کی اسیری؟
 تو تنها به نزد خدا سر به زیری
 ولی خداوند حیّ قدیری

تو «قدر» و «تبارک» تو «فرقان» و «نوری»

تو عیسی تو گردون تو موسی تو طوری

تو با خطبهات شام را شام کردی
 تو از شام، پیغام خون خدا را
 تو بر روی دشمن نمودی تبسم
 تو دل پیش زخم زبان‌ها گشودی
 تو در کوفه یک لحظه دخت علی را
 تو همچون علی فتح اسلام کردی
 به هر عصر و هر نسل، اعلام کردی
 تو حتی به «مروان» هم اکرام کردی
 تو دعوت ز سنگ لب بام کردی
 به اوج خروشیدن آرام کردی

تو با صبر و با حلم و با استقامت

به قرآن بقا داده‌ای تا قیامت

تو زمزم، تو مروه، تو سعی و صفایی	تو فرزند کعبه، تو خیف و منایی
تو قرآن، تو احمد، تو حیدر، تو زهرا	تو در حُسن، آئینه مجتبابی
امامی و، پیغمبری از تو زیبد	که تنها پیام‌آور کربلایی
کلامت بود وحی صاعد چه گویم	تو از پای تا سر کلام خدایی
دعا بر دهان و لب‌ت بوسه آرد	همانا همانا تو روح دعایی

چه بهتر که «میثم» ثنای تو گوید
برای تو خواند، برای تو گوید

شاعر: حمید رضا برقی قالب شعر: غزل مثنوی وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

بسته است همه پنجره‌ها رو به نگاهم	چندی ست که گم گشته در نیمه راهم
حس می‌کنم آئینه من تیره و تار است	بر روی مفاتیح دلم گرد و غبار است
از بس که مناجات سحر را نسرودم	سجاده بارانی خود را نگشودم
پای سخن عشق دلم را نشاندم	یعنی چه سحرها که ابوحمزه خواندم
ای کاش کمی کم کنم این فاصله‌ها را	با خمه عشر طی کنم این مرحله‌ها را
بر آن شده‌ام تا که صدایت کنم امشب	تا با غزلی عرض ارادت کنم امشب
ای زینت تسبیح و دعا زمزمه‌هایت	در حیرتم آخر بنویسم چه برایت
اعجاز کلام تو مزامیر صحیفه است	جوشیده زبور از دل قرآن به دعایت
در پرده عشاق تو یک گوشه نشسته است	صد حنجره داوود در آغوش صدایت
از بس که ملک دور و برت پر زده گشته است	"پیراهن افلاک پر از عطر عبایت"
تنها نه فقط آینه در وصف تو حیران	باشد حجر الاسود الکن به ثنایت
من کمتر از آنم که به پای تو بیفتم	عالم شده سجاده و افتاده به پایت

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد سعید میرزایی

دنبال آفتاب قیامت روان شده
 یک دم نشسته منتظر کودکان شده
 یک جا به سنگ کودک شامی نشان شده
 هم راوی حدیث لب خیزران شده
 آه ای بهار تا گل آخر خزان شده
 با دست بسته کار گشای جهان شده
 تنهاترین ستاره هفت آسمان شده
 از خلق، آفتاب مزارش نهان شده

این ماه کیست همسفر کاروان شده
 یک لحظه ایستاده که سرها روند پیش
 یک جا ز کوفیان بسی داغ دیده است^۱
 هم شاهد غروب گل ارغوان به خون
 ای دیده داغ کودک شش ماهه تا به پیر
 با پای خسته راه بر خلق آمده
 بعد از برادر و پدر و خواهر و عمو
 از بس گریسته است چنان شمع در سجود

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مسعود یوسف پور

زخمی ترین تراوش تقدیر می شدی
 وقتی درون خیمه زمین گیر می شدی
 انگار از وجود خودت سیر می شدی
 در چشم خیس قافله تکثیر می شدی
 با هر نگاه سمت حرم پیر می شدی

روزیکه بسته در غل و زنجیر می شدی
 هفت آسمان کنار تو در حال گریه بود
 مأمور صبر بودی و در ظهر کربلا
 دشمن خیال کرد که تنها شدی ولی
 حالا سوار ناقه عریان، قدم، قدم

۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایت‌های معتبر تغییر داده شد؛ موضوع ناسزا گفتن و جشن و شادی خندیدن و ... در شام بود نه در کوفه و براساس کتب معتبر تاریخی همچون: الفتوح ج ۵ ص ۱۲۱؛ أمالی مفید ج ۳۸ ص ۳۶۷؛ اللهوف ص ۱۳۰؛ مناقب آل ابیطالب ج ۴ ص ۱۱۶؛ مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۴۶؛ مئیرالاحزان ص ۲۰۹؛ جلاء العیون ص ۵۹۳؛ بحارالانوار ج ۴۵ صص ۱۰۹ و ۱۶۴؛ منتهی‌الآمال ص ۴۸۵؛ مقام ص ۵۱۶؛ نفس‌المهموم ص ۳۵۳؛ مقتل امام حسین ص ۲۲۳؛ مقتل مرقم ص ۲۹۹؛ مقتل جامع ج ۲ ص ۴۳ و ... در شهر کوفه مردم پشیمان شده و گریه زاری می‌کردند، ضمن اینکه در منابع معتبر برای شهر شام هم جشن پایکوبی نقل کرده‌اند نه پرتاب سنگ و آتش و ...

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

قدت کمان، ولی نفست تیر می‌شود
 با خون ساق پای تو تفسیر می‌شود
 وقتی شکست، بغض تو تکبیر می‌شود
 دردانه سه ساله چرا پیر می‌شود؟
 آه سه ساله تیغه شمشیر می‌شود
 تفسیر قدر و کوثر و تطهیر می‌شود
طفل شما ز خون جگر سیر می‌شود^۱
 جاری ز جای حلقه زنجیر می‌شود
 بر خاک، اوفتاده؛ زمینگیر می‌شود
 با آل فاطمه به چه تقصیر می‌شود؟

غم با اراده تو زمینگیر می‌شود
 آیات صبر بر در دروازه‌های شام
 بشکن به پیش اهل ستم بغض خویش را
 قد تو زیر بار فراق پدر خمید
 تنها نه با خطابه که با غیرت شما
 خواندند خارجی و نگفتند وصف تو
 اطفال شام، سیر ز نان‌اند و ای عجب
 خون دلی که کرب و بلا شد نصیب تو
 گر آسمان نگاه به زخم تنت کند
 میثم! ز اهل شام پیرس این همه ستم

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن ناصحی

نیست‌ها را به نگاه خودش از هست گرفت
 حکمتی داشت که شمشیر دعا دست گرفت
 با ابوحمزه خود آخر بن بست گرفت
 نامه‌ام را شبی از آن همه پیوست گرفت
 دید این گمشده در آخر راه است، گرفت

وارد می‌کده شد می‌کده را دست گرفت
 بیخود از کربلا ره‌گذر شام نشد
 من به بیراهه رسیدم، سحری دستم را
 وصله خوردم به کتاب گنه آلوده‌ای و
 دم افتادن من بود ولی دستم را

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید

بخش سوم:

اشعار شهادت

امام زین العابدین علیه السلام

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی انسانی

وگر بیرون نریزم آتش دل، استخوان سوزد
ولی همواره چشمم گرید و دل، همچنان سوزد
که می‌ترسم که از یک شعله‌ آهم جهان سوزد
ولی دل بر تن در آفتاب سایبان سوزد
که تا محشر ز داغ او دل ما خاندان سوزد
که از این غم چسان گویم وجود من چسان سوزد

غم دل بر زبان جاری اگر سازم زبان سوزد
اگر آتش ببیند آب کم‌کم می‌شود خاموش
اگر از سینه‌ام آهی نمی‌آرم برون زانروست
به راه شام زیر سایه‌ رأس پدر هستم
خدایا قاتل شیرخواره ما را فزون‌تر سوز^۱
تو ای دشمن به نزد من به عمه کم جسارت کن

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: عبدالحسین میرزایی

اشک تا هست به چشمان ترم گریه کنم
تا که بر آب می‌افتد نظرم گریه کنم
یاد طشت زر و رأس پدرم گریه کنم
تا گذارم روی سجاده سرم گریه کنم
بگذارید به داغ جگرم گریه کنم
به خدا تا به قیامت اگرم گریه کنم
به زمین خوردن این همسفرم گریه کنم
به گرفتاری زن‌های حرم گریه کنم
بگذارید برای پسرم گریه کنم

بگذارید برای پدرم گریه کنم
تشنه کشتند عزیزان مرا، حق بدهید
پیش من وقت وضو طشت نیارید، که من
یاد آن ضرب عمود و عمویم می‌افتم
حرفی از کشته شدن نیست، اسیری سخت است
غم خاکی شدن چادر زینب بس بود
خواهرم بسکه کتک خورد ز ناچه افتاد
دست بسته به خدا روی گرفتن سخت است
وسط هلهله‌ها مادر اصغر می‌گفت

^۱ . با توجه به اینکه تصریح بر شش ماهه بودن در کتب تاریخی متقدم و معتبر نیامده است و این موضوع برای اولین بار در قرن

سیزدهم در کتاب ذخیره الدآرین آمده است لذا بیت زیر تغییر داده شد

که تا محشر ز داغ او دل ما خاندان سوزد

خدایا قاتل شش‌ماهه ما را فزون‌تر سوز

شاعر: ناشناس

قالب شعر: مربع ترکیب

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

شرح حال دل من شرح غم و هجران است شرح چشم تَر من شرح خود باران است
 شرحه شرحه شده این دل که همه سوزان است سال‌ها سوخته از هجر رخ یاران است
 تیر اندوه به جان و دل من بنشسته
 مثل آئینه دلم از غمشان بشکسته
 ذکر یاران به لب از دوری‌شان می‌گیرم ز جوانی ز فراق و غم آنان پیرم
 من که عمری‌ست که از زندگی خود سیرم لحظه لحظه به خدا جان دهم و می‌میرم
 سال‌ها منتظرت بوده دلم آه بیا
 چه خوش این لحظه که تو آمدی از راه بیا
 روزگاری‌ست که از اوج عزا جان دادم با مرور همه خاطره‌ها جان دادم
 به خدا من به همان کربلا جان دادم بعد از آن کوفه و در شام بلا جان دادم
 چون بهانه شده بر گشتن من زهر ستم
 به خداوند قسم کشته مرا نیزه غم
 زهر گر چه به تنم کرده اثر حرفی نیست حاصلم گر چه شده خون جگر حرفی نیست
 بوده چون شام مرا اگر حرفی نیست گر چه بر شام غم نیست سحر حرفی نیست
 لیک از خاطره شام فقط می‌سوزم
 یاد آن سنگ سر بام فقط می‌سوزم
 آن چنانم که به حالم دل باران گرید دیده‌ها یکسره چون ابر بهاران گرید
 آسمان با همه ذرات دل و جان گرید همره من به غم کشته عطشان گرید
 لحظه‌ای اشک دو چشم نشود خشکیده
 این چنین گریه کنی هر دو جهان کی دیده

قرن‌ها نوح ز اندوه و غمش گریه نمود آدم از معصیت بیش و کمش گریه نمود
چشم یعقوب اگر دم به دمش گریه نمود ماه یثرب به میان حرمش گریه نمود

اشک‌ها جمع شد و راهی چشمانم شد

آب بر آتش این سینه سوزانم شد

من که از خاطره‌های دل خود لبریزم چون بهاران شدم از اشک و چنان پائیزم
اشک بر غربت مردان خدا می‌ریزم می‌شد آن روز گر از بستر خود برخیزم

رزم می‌کردم و با خصم چو می‌جنگیدم

خوب می‌شد که پُر از خون تن خود می‌دیدم

حکم حق بود که من زنده بمانم ماندم حکم حق بود که من نوحه بخوانم خواندم
خون دل را همه چون اشک برانم راندم از دو چشمم همه عمر اشک عزا افشاندم

با دو چشمی که همه منظره‌ها را دیدم

غرق خون گشتن جمع شهدا را دیدم

دیده‌ام کربلا را که پُر از تیر شده نعش یاران خدا را که پُر از تیر شده
خیمه غرق بلا را که پُر از تیر شده جسم آن ماه وفا را که پُر از تیر شده

آن علمدار حرم که حرمش علقمه است

تا که افتاد زمین نذر غم فاطمه است

من خودم دیده‌ام آن قافله زن‌ها را من خودم دیده‌ام آن آتش دامن‌ها را
من خودم دیده‌ام آن غرق به خون تن‌ها را من خودم دیده‌ام آن پستی دشمن‌ها را

من خودم دیده‌ام آن خیمه سوزان ای وای

من خودم دیده‌ام آن نعل ستوران ای وای

خیزران تا کہ بہ داستان کسی می بینی

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلاً

قالب شعر: غزل

شاعر: علی سلیمیان

که سهمش از همه دنیا حریم سجاده‌ست
 شگفت! از دو جهت نسل او علی زاده‌ست
 علی برای تقابل همیشه آماده‌ست
 به حرف آمدن سنگ پیش او ساده‌ست
 که بوده شب به فقیران طعام می‌داده‌ست
 قلم اگر که می‌افتد به دست بالا دست
 گمان کنم دوسه باری به خاک افتاده‌ست
 یگانه راه رسیدن به عشق، این جاده‌ست
 نشان پریری از لاله‌های دل‌داده‌ست
 اسیر عشق حسین است هرکه، زاده‌ست

عجیب نیست که نامش علی سجاد است
 حسین را پسر است و به مجتبی داماد
 بگو به مدعیان امامت و عصمت
 گواه او حجرالاسود است بی‌خردان!
 پس از شهادت او خلق تازه فهمیدند
 به روضه می‌رسد این شعر، دست شاعر نیست
 اگرچه با غل و زنجیر روی مرکب بود
 به کربلا نرسیده‌ست هرکه، گمراه است
 کدام جاده؟ همان جاده‌ای که هر قدمش
 میان آن غل و زنجیرها به ما آموخت

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: ابراهیم قبله آرباطان

وی قافله سالار سخن خانه‌ات آباد
 تا بوده چنان بوده و تا هست چنین باد
 «قد قامت» تو شوکت صد قامت شمشاد
 در نطق دلاویز تو صد پنجره فریاد
 بی‌گنبد و بی‌بقعه و بی‌پنجره فولاد

ای جلوه آیات خدا حضرت سجاد
 شمشیر دعای تو بریده‌ست سر شرک
 انگار نسیمی تو، رها در نفس شهر
 در بغض تو صد مرثیه تلخ و جگر سوز
 با این همه؛ آقا چه غریبی و چه تنها^۱

^۱ بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ضعف محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.
 با این همه ای مرد چه تنها و غریبی بی‌گنبد و بی‌بقعه و بی‌پنجره فولاد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: جعفر ابوالفتحی

با عمه‌اش به پای حسین گریه می‌کند در سجده هم برای حسین گریه می‌کند
 سجاد آل عشق و امام بکاست او هر لحظه در هوای حسین گریه می‌کند
 هشتاد درصد از لحظات غمش شده وقف حسین و جای حسین گریه می‌کند
 با خاطرات نیزه و سر لطمه می‌زند با یاد آن عبای حسین گریه می‌کند

ای ریز ریز من چقدر مختصر شدی

تو قصه‌های چشم منی، غصه سر شدی

یعقوب اگر به جای من زار و خسته بود یعقوب اگر به جای من دلشکسته بود
 یعقوب اگر نظاره به گودال کرده بود بار سفر به سوی خداوند بسته بود
 بابای من به زیر سم اسب رفته بود اعضای اطهرش ز مفاصل گسسته بود
 کشتی اسرعی که مسیر نجات بود پهلوشکسته غمزده در خون نشسته بود

آنقدر نیزه خورد که چشمش سپید شد

با یک لب ترک زده، تشنه شهید شد

کشتی شکست خورده به طوفان، حسین من تفسیر نام لولو و مرجان، حسین من
 ای پاره‌های سوره انسان، حسین من کردی مرا تو پاره گریبان، حسین من
 دارد برای کار خودش توبه می‌کند چوبی که خورد بر لب و دندان، حسین من
 گفتم به نیزه‌دار، سر روی نیزه را اینقدر روی دست نچرخان، حسین من

دیگر بس است حضرت زهرا ز دست رفت

دیگر بس است زینب کبری ز دست رفت

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: ژولیده نیشابوری

گریه بر غربت و مظلومی بابا می‌کرد
 شاهدهی بود که از خیمه تماشا می‌کرد
 ورنه او هم به بر فاطمه مأوا می‌کرد
 همچو نی ناله ز بی‌رحمی اعدا می‌کرد
 یادی از زلف علی اکبر لیلا می‌کرد
 یاد پرپر شدن لاله صحرا می‌کرد
یادی از علقمه، بی‌دستی سقا می‌کرد^۱

یادی از تشنه لبان لب دریا می‌کرد
 روز را راهگشای شب یلدا می‌کرد
 ناله از بهر جگر گوشه زهرا می‌کرد

آنکه عمری به دعا غنچه لب وا می‌کرد
 آنچه در معرکه کرببلا رخ می‌داد
 مصلحت بود که آنجا به شهادت نرسد
 سالها بعد شهادت سپری گشت و دلش
 هر زمان دست صبا زلف جوانی می‌دید
 داغ قاسم به دلش بود که در فصل خزان
 بر لب جوی چو می‌دید گلی پژمرده است
 هر زمان آب پی رفع عطش می‌نوشتید
 طفل شش‌ماهه چو می‌دید زدود آتش
 گرچه شد پاره جگر از اثر زهر ستم

وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

قالب شعر: رباعی

شاعر: محسن ناصحی

یک باغ گل شکفته پرپر داد
 چشم تو به اشک معنی دیگر داد

دیدند محرم به تو چشمی تر داد
 گفتند چرا گریه؟ نمی‌دانستند

باران شد و قطره قطره افتاد، گریست
 در سوگ پدر حضرت سجّاد گریست

ابر آمد و گریه کرد با باد گریست
 تا کربوبلا زنده بماند، هر روز

^۱. بیت زیر به دلیل عدم ارتباط دجله با واقعه کربلا تغییر داده شد

شاعر: محمد حسین ملکیان قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

بیرون زده از خیمه چه نوری، چه امایی بیرون زده در روز، عجب ماه تمامی
می‌آید و در راه قیاماً و قعودا گامی به زمین خورده و برخاسته گامی
می‌آید و پیشانی او صبح، چه صبحی می‌آید و پیش نظرش شام... چه شامی
شمشیر به دست آمده لبیک بگوید بی‌آنکه بگوید پدر از جنگ، کلامی
او تشنهٔ سیب است، چه سیبی، چه نصیبی این بوی حبیب است، چه عطری، چه مشامی
یک مرد به جا مانده، چه آغاز غریبی یک مرد به جا مانده، عجب حسن ختامی

دل‌ها همه هستند اسیرش، چه اسیری

شاهان همه هستند فقیرش، چه امیری

با تشنه لبان دم زدن از آب، عذاب است شرمندهام از رویت اگر قافیه آب است
شرمندهام از روی تو تنها نه فقط من از شرم تو بر صورت خورشید، نقاب است
زینب سر بالین تو با گریه نشسته تر کردن پیشانی بیمار، ثواب است
در خیمه برای عطشت نیست جوابی از خیمه که بیرون بروی تیر جواب است
درد تو به تشریح، مضامین مقاتل آه تو به تفسیر، خودش چند کتاب است

چشمان تو بسته‌ست، عجب روضه بازی!

با تربت گودال که سرگرم نمازی

ای هر سخنت هر عملت آیه قرآن ای کوثر جاری شده در سورهٔ انسان
هر سجدهٔ تو یک شب یلدای خلاق هر ذکر تو یک سنگ به پیشانی شیطان
در گودی و بر نیزه و در طشت چه دیدی؟ ای موی تو هر سال در این ماه پریشان

بر پشت شتر، در غل و زنجیر چه دیدی؟ ای بی‌سر و سامان شده سر به گریبان!
 در قصر چه کردند؟ چه دیدی؟ چه شنیدی؟ ای روضه سر بسته در این مصرع عریان!
 افتاده‌ای از پشت شتر از غم سرها؟
 با نیزه رسیده‌ست به این شهر، خبرها

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: چهار پاره

شاعر: رضا قاسمی

در مسیر غم خود همسفر اشک شدی
 تا که بالا برود؛ بال و پر اشک شدی
 چشم تو مقتل مکشوفه‌ای از گودال است
 موقع گفتن از این روضه زبانه لال است
 نیزه‌ای شد قلم مقتل و شد دفتر؛ خاک
 آسمان خورد زمین؛ ریخت زمین بر سر؛ خاک
 دُزدها حمله نمودند، حرم ولوله شد
 وای، ناموس خدا همسفر حرمله شد
 گریه کردی همه جا و دلت آرام نشد
 آه، اما بخدا هیچ کجا شام نشد
 دست‌های بزنش؛ جای کبودی‌هایش
 بر سر قافله با دست یهودی‌هایش
 آه، هر ثانیه را زهر چشیدن سخت است
 توچه‌ها دیده‌ای آخر که شنیدن سخت است؟!!

پسر مادر آبی؛ پدر اشک شدی
 آسمان خیس شد از بارش باران زمین
 در دل سوخته‌ات یک غم چندین ساله‌ست
 لحظه شعر نوشتن قلم می‌لرزد
 تن تو تبزده بود و تن بابا بر خاک
 تا نوشتند، حسین بن علی را کشتیم...
 روی نی رفت سری؛ دور و برش هلهله شد
 لرزش شانه تو قافیه را ریخت بهم
 مهربان؛ با دل تو گردش ایام نشد
 کوفه و کربوبلا داغ، فراوان دیدی
 وای، از شهر بلاخیز و حسودی‌هایش
 همه بغض علی جمع شد و خالی شد
 قد یک عمر، فقط رنج کشیدن سخت است
 قصه خاطره‌های تو تمامش روضه است

شاعر: مجتبی دسترنج

قالب شعر: قصیده

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

باید تو را حسین مکرّر بخوانمت
 هم صاحب صحیفه‌ای و هم نَواده‌اش
 در مدح تو بس است همین که تو را ز جان
 قرآن ناطقی و تو را آیه آیه از..
 در عشق، اقتدای تو بر فاطمه است پس
 عطر تو عطر باغ بهشتی‌ست، نی عجب
 مست از می حسینی تو، اهل عالمند
 وقتی که بُرده‌ای دل ارباب شهر را
 دنیا به وقت سجده تو می‌کند قیام
 سجاده تو بوی خداوند می‌دهد
 از خطبه خوانی تو قیامت به پا شده
 گفתי انا علی... و علی وار دم زدی
 اخلاق نیکِ توست، ابو حمزه ساخته
 از کودکی دلت به غم و غصّه مبتلاست
 در کربلا غمت دو برابر شد ای غریب
 همپای زینبی و به گودال قتلگاه
 در شام و کوفه هم غل و زنجیر بوده‌ای
 آمد مدینه زهر، توان تو را گرفت
 سنگ مزار هم که نداری، شهید عشق
 لطفی نما به "ملتمس" خاک کوی خویش

یا که علی اکبر دیگر بخوانمت
 پس حق بده مرا، که پیمبر بخوانمت
 سر لوحه رقیّه و اصغر بخوانمت
 قدر و ضحی و فاطر و کوثر بخوانمت
 با اذن مادر، عاشق مادر بخوانمت
 اصلاً ز جنس سیبِ مُعطر بخوانمت
 مستم نما که در پی ساغر بخوانمت
 حق است اینکه حضرت دلبر بخوانمت
 والامقامی و شه و سرور بخوانمت
 سجادی و به سجده آخر بخوانمت
 اینگونه من قیامت اکبر بخوانمت
 تا که علی دوم و حیدر بخوانمت
 خَلقاً تو را معلم برتر بخوانمت
 از کودکی به غصّه برابر بخوانمت
 که سوگوار گشته بی‌سر بخوانمت
 از راویان بوسه به حنجر بخوانمت
 آری تو را اسیر مُکدّر بخوانمت
 تا عاقبت تو را گل پرپر بخوانمت
 گنج بقیع با دل مضطر بخوانمت
 تا مدح نو سروده به محضر بخوانمت

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

شاعر: حمید رضا برقی قالب شعر: غزل

امامت از دل آتش چنان ققنوس برمی‌خواست
 خدا او را به بزم عشق‌بازی شعله‌ور می‌خواست
 علی از شعله سوزان‌تر، علی بودن هنر می‌خواست
 عبایش سوخت در آتش که آتش بال و پر می‌خواست
 که فریاد بلند تشنگان، پیغامبر می‌خواست
 به غیر از خون تن، دشمن از او خون جگر می‌خواست
 که زینب بود، اگر او زیر دست و پا سپر می‌خواست
 صدای شرشر باران چه از جان پسر می‌خواست
 که استعلام حقانیتش را از حجر می‌خواست

همان وقتی که خنجر از تن خورشید سر می‌خواست
 علی باشی و در میدان جنگی، داغ از این بدتر؟
 علی در خون خود پرپر، علی با تیر در خنجر
 نباید شعله این ماجرا یک لحظه بنشیند
 به پاهای کبوتر نامه‌ای از جنس زنجیر است
 مصیبت تازه بعد از کربلا آغاز شد یعنی
 امامت را زنی با جان و دل می‌برد آهسته
 پدر لب‌تشنه جان داد و گذشت اما تمام عمر
 غریب است آنچنان کعبه میان آشنایانش

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعّلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ابراهیم زمانی

دوباره زینتِ سجّاده‌ها پریشان است
 شبیه ماهی لب تشنه‌ای که بی‌جان است
 برای شمع وجودش شبیه پروانه است
 نگاه تیره او خیره بر شهیدان است
 برای لشگر شیطان شبیه طوفان است
 سکوت خسته او استوار ایمان است
 هنوز یادِ جگرهای خشک و عطشان است
 به روی نیزه پیام حسین "قرآن" است

دلش گرفته نگاهش به سوی میدان است
 تمام دشتِ بلا را درون تب می‌سوخت
 توان نداشت بجنگد و خواهر خورشید
 نگاهِ شام به او خیره مانده است ولی
 اسیر بود ولی تیغ خطبه خوانی‌هاش
 شکایت از لب سجّاده‌اش نمی‌شنوند
 نشد که آب بنوشد بدون اشک و عزا
 سری به نیزه بلند است گوش کن تاریخ

شاعر: محمد حسین ملکیان قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

بیماری او علت گرمای تنش نیست
می‌سوزد از این داغ که یک مرد نمانده‌ست
می‌سوزد از این رو که تن مانده به گودال
می‌سوزد از این درد که با هموطنانش
ای وای اگر دم بزند، لب بگشاید
حتی دم شمشیر جواب سخنش نیست

بیرون زده از خیمه و دلتنگ نبرد است

لبه‌اش چه خشک است، (بر و رو)ش چه زرد است

بیرون زده از خیمه چه نوری، چه امایی
می‌آید و در راه قیاماً و قعوداً
می‌آید و پیشانی او صبح، چه صبحی
شمشیر به دست آمده لبیک بگوید
او تشنه سبب است، چه سببی، چه نصیبی
یک مرد به جا مانده، چه آغاز غریبی

دل‌ها همه هستند اسیرش، چه اسیری

شاهان همه هستند فقیرش، چه امیری

با تشنه لبان دم زدن از آب، عذاب است
شرمنده‌ام از روی تو تنها نه فقط من
زینب سر بالین تو با گریه نشسته
در خیمه برای عطشت نیست جوابی
درد تو به تشریح، مضامین مقاتل
شرمنده‌ام از رویت اگر قافیه آب است
از شرم تو بر صورت خورشید، نقاب است
تر کردن پیشانی بیمار، ثواب است
از خیمه که بیرون بروی تیر جواب است
آه تو به تفسیر، خودش چند کتاب است

چشمان تو بسته‌ست، عجب روضه بازی!

با تربت گودال که سرگرم نمازی

ای هر سخت هر عملت آیه قرآن	ای کوثر جاری شده در سوره انسان
ای لرزش اندام تو هنگام عبادت	یعنی که قوی آمده‌ای بر سر پیمان
هر سجده تو یک شب یلدای خلائق	هر ذکر تو یک سنگ به پیشانی شیطان
در گودی و بر نیزه و در طشت چه دیدی؟	ای موی تو هر سال در این ماه پریشان؟
برپشت شتر، در غل و زنجیر چه دیدی؟	ای بی‌سر و سامان شده سر به گریبان!
در قصر چه کردند؟ چه دیدی؟ چه شنیدی؟	ای روضه سربسته در این مصرع عریان!

افتاده‌ای از پشت شتر از غم سرها؟

با نیزه رسیده ست به این شهر، خبرها

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا قاسمی

چهل سال است گودال است، هر جایی برای من
که می‌بارد برای تشنه‌لب‌ها؛ پا به پای من
که جاری می‌شود بر گونه‌ام؛ با های‌های من
که نازل می‌شود هر لحظه در غار حرای من
دل سنگ آب شد؛ با روضه با سوز صدای من
پر است از ابرهای شرمگین آب و هوای من
تن احرام، هم سرخ است، از خون منای من
سر بابا به نیزه می‌رود در کربلای من
چه‌ها می‌کرد با خود؛ بود اگر یعقوب، جای من؟!

چهل سال است، مقتل می‌چکد از چشم‌های من
چهل سال است، ابر اشک‌ریزی بر سرم دارم
چهل دریاست، پشت کوه‌های بغض خاموشم
منم پیغمبر گریه؛ کتابم مصحف روضه‌ست
تمام آنچه را دیدم چهل سال است، می‌خوانم
از آن روزی که باران دیر آمد؛ آسمان بد کرد
چهل حج رفته‌ام تا کعبه گودال قربانگاه
چهل سال است، قاتل می‌برد با خنجر گندش
برای یک پسر چشمان خود را کشت، با گریه

شاعر: موسیٰ علیمرادی

قالب شعر: مربع ترکیب

وزن شعر: مفتعلن مفتعلن فاعلن

ای پسر بی‌بدل آفتاب دیده تو وصف زلالی آب
 پلک تو باشد ورقی از کتاب پلک بزن سوره نوری بتاب
 مصحف رویت بخدا خواندنی است
 قاری آن غیر خداوند نیست
 سوره حمد است ثنا گوی تو واقعه ساطع شده از بوی تو
 سوره والشمس ضحی روی تو سجده واجب به دو ابروی تو
 والقمر آن طره بر شانه‌ات
 ارض و سما دور تو پروانه‌ات
 جلوه حق‌بین دو دنیا علی هر پسر خانه زهرا علی
 معنی هم نامی تو با علی لعن علی عدو ک یا علی
 عشق علی در پدرت منجلی
 ای علی بن العلی بن العلی
 هر کسی از لطف و عنایات گفت چشم تو را قبله حاجات گفت
 ذره به خورشید مباحات گفت از نفس گرم کرامات گفت
 ذات شما ذات کریم خداست
 ذات غلام تو فقیر شماست
 آن حرم قدس تو افلاکی است جلوه جنات از آن حاکی است
 چیست ضریحی که به این پاکی است چادر زهرا است اگر خاکی است
 پهن شده بر حرمت چادرش
 گشته به عالم علمت چادرش

چون علی اکبر تو علی اکبری آینه حیدر و پیغمبری
 گرچه نشد تیغ به کار آوری تیغ کلام تو کند حیدری
 کربلا را تو نگه داشتی
 دین خدا را تو نگه داشتی
 بعد پدر کربلا کار تو این همه درد است و دل زار تو
 غم نخوری عمّه غمخوار تو بعد ابالفضل علمدار تو
 تک یل این قافله آقا تویی
 مثل حسن شاهد غم‌ها تویی
 تو همه دلخوشی خواهری غم نخوری کم نشده معجری
 کم نشده از پدرت جز سری پیرهنی رفته و انگشتی
 آب بخور گریه نکن اینقدر
 روضه نخوان از لب خشک پدر
 خصم گمان کرد که صبرت گسست دست تورا با غل زنجیر بست
 صبر ولی پای تو از پا نشست کی بشود پشت علی را شکست
 گرچه که صبرت نشد آقا تمام
 زخم تو کاری شده در شهر شام
 سخت‌ترین جای سفر شام بود سنگ به دست همه بر بام بود
 تلخ‌ترین باده در جام بود زخم زبان، طعنه و دشنام بود
 دور تو و قافله‌ات صف زدند
 بر غم و بر گریه تو کف زدند
 وای از آن دم که گرفتار رفت قافله‌ات بی‌کس بی‌یار رفت
 اشک از آن دیده خونبار رفت بنت علی بر سر بازار رفت

تا که ابالفصل نفس می‌کشید

سایه او را به خدا کس ندید

از سر هر بام تو را می‌زنند سنگ بر این آئینه‌ها می‌زنند

وجه خدا را به خدا می‌زنند دست تو بسته است چرا می‌زنند

بام چه داغی به دل ما نهاد

بر سر عمامه‌ات آتش فتاد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اکبر نازک کار

یک کوه غم به روی سر من خراب شد

قلبم ز خاطرات جوانی کباب شد

فریادهای العطشش بی‌جواب شد

یا دختری که زهره‌اش از ترس آب شد

از آن به بعد خانه شادی خراب شد

با ضربه‌های سنگ به زنها حساب شد

تحقیر اهل بیت پیمبر ثواب شد

زیور، به دور گردن زنها طناب شد

وقتی که عمه وارد بزم شراب شد

از بین جمع خواهر من انتخاب شد

دنیا فقط برای وجودم عذاب شد

دیر آمدی اجل دلم از غصه آب شد

دنیا نساخت با من دلخسته، سوختم

بیمار بودم و پدرم یآوری نداشت

یادم نرفته دامن آتش گرفته را

من هر چه می‌کشم فقط از شام می‌کشم

هر کینه‌ای ز حیدر و خیبر که داشتند

در کوچه‌های پُر ز یهودی چه سخت بود

خلخال و گوشواره اگر رفت، جای آن

برخورد به غیرتم و مُردم همان زمان^۱

این درد قاتلم شده، حرف از کنیز بود

دیگر بس است جان مرا زودتر بگیر

^۱. کلمه غرور در فرهنگ لغت دارای دارای بار معنایی منفی است و صفتی ناشایست است و دون شأن اهل بیت لذا بیت زیر برا حفظ

بیشتر شأن اهل بیت و انتقال بهتر معنای شعر تغییر داده شد.

وقتی که عمه وارد بزم شراب شد

برخورد به غرورم و مُردم همان زمان

شاعر: محمد جواد شیرازی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

چهل سال است در تب گریه کردم
 چهل سال است من بیدار ماندم
 چهل سال است غرق اشک و آهم
 چهل سال است خواب شمر دیدم
 چهل سال است گفتم داد بیداد
 چهل سال است تا مذبوح دیدم
 چهل سال است دشت کربلایم
 چهل سال است فکر اصغرم من
 چهل سال است مانند ربایم
 چهل سال است می‌گویم خدایا
 چهل سال است یاد شهر شامم
 چهل سال است بر زخم نمک خورد
 چهل سال است می‌گویم رقیه
 چهل سال یاد آن بزم شرابم^۱
 چهل سال است می‌سوزد وجودم
 چهل سال است داد از سنگ دارم
 نگو این زهر امانم را بریده

چهل سال است هر شب گریه کردم
 صحیفه را نوشتم روضه خواندم
 شبانه روز یاد قتلگاهم
 به دستش خنجری دیدم پریدم
 همیشه ظرف آب از دستم افتاد
 نشستم بر زمین، ضجه کشیدم
 به یاد روز دفن و بوریایم
 عزادار ذبیحی پرپر من
 به کام تشنه، زیر آفتابم
 عطا کن خیر، سهل ساعدی را
 کنار عمه‌ها در ازدحامم
 بمیرم عمه‌ام زینب کتک خورد
 زنم بر دست می‌گویم رقیه
 به یاد خیزران خانه خرابم
 به روی ناقه با غل بسته بودم
 به روی خود نشان از چنگ دارم
 چهل سال است عمرم سر رسیده

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

من یادگار دست‌های بسته هستم
 وقتی که دست عمه‌ام را بسته دیدم
 آنچه که ما دیدیم چشم غم ندیده
 من دیده‌ام صبر و قرار زخم‌ها را
 من اشک‌های سرخ بابا را چکیدم
 من دیده‌ام روز شکار کودکان را
 روزیکه رو و آبرو و آبرویم سوخت
 وقتی حریم حرمت ما را شکستند
 من دست‌های بی‌علم طیار دیدم
 من شرم روی ماه را در ابر دیدم
 گلزار طف پیش نگاهم لاله‌گون بود
 وقتی عبور از قتلگاه نور کردم
 من سروهای نور را استاده دیدم
 در خیمه بر قلب پریشان تاب دادم
 من عرش اعظم را ز غم دل‌ریش دیدم
 سجاده‌های زُهد را دیدم در آتش
 از شام عاشورا همان شام غریبان
 از کربلا تا کوفه تا شام و مدینه

من شاهد زنجیرهای خسته هستم
 حتی صبوری را ز دستش خسته دیدم
 حتی اسیر تُرک و رومی هم ندیده
 من دیده‌ام شلاق تند اخم‌ها را
 من مشک‌های خشکِ سقا را چشیدم
 من داده‌ام حکم فرار بانوان را
 عمامه‌ام آتش گرفت و گیسویم سوخت
 درندگان بر سینه قرآن نشستند
 دامن آتش را گهی سیّار دیدم
 نعش امام خویش را بی‌قبر دیدم
 معراج دارالحرب چون دریای خون بود
 با کوه غم صبر از سر دستور کردم
 تن‌های بی‌سر بر زمین افتاده دیدم
 با اشک بر لب‌های عطشان آب دادم
 من ذبح اعظم را به چشم خویش دیدم
 منظومه‌های عشق را دیدم پُر از خَش
 دیدم یتیمان را همه سر در گریبان
 تا آخر عمرم ندیدم غیر کینه

دشمن مرا یک عمر گریان دید و خندید	بر داغ‌های سخت نالان دید و خندید
یک عمر بر گل‌های پرپر گریه کردم	یک عمر بر رگ‌های حنجر گریه کردم
هفتاد و دو گل پیش چشم بود پرپر	هشتاد و چار آزاده زن در حصر لشکر
من دفن کردم نعش‌های بی‌کفن را	من دفن کردم رأس‌ها دور از بدن را
من حجت حق بودم افتادم به زندان	بودم امام اما امام کنج ویران
رجاله‌ها را بر سر بازار دیدم	دجال‌ها را گرد خود صد بار دیدم
از داغ‌های کوچه و بازار و صحرا	من مرگ را از حق طلب کردم چو زهرا

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید پوریا هاشمی

نگفته‌ام غم دل را نگفته بسیار است	غمی که می‌گشدم عاقبت غم یار است
به یاد خواب رقیه که خواب بابا دید ^۱	زمان خواب، دو چشم همیشه بیدار است
صدای گریه نوزاد می‌کشد ما را!	خدا کند که بخوابد! رباب تبار است
نمی‌روم سر بازار دردسر دارد	عذاب هر شب من ازدحام بازار است
حصیر پهن نکردم به خانه‌ام اصلا	حصیر روضه مکشوفه من زار است
هنوز بعد چهل سال درد پا دارم	هنوز بر کف پایم نشانی خار است
هنوز جای غل و سلسله به گردنم است	هنوز چشم من از مثنی بی‌هوا تار است
آهای مردم "أَدَلَّ عزیزنا" یعنی	محل‌های بروی که هجوم اشرار است
مقابلم به زن و بچه‌ام اهانت شد	امان ز غربت مردی که بد گرفتار است

^۱. بیت زیر به دلیل نامستند بودن داستان افتادن حضرت رقیه از ناقه و رفتن زجر و ... تغییر داده شد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: حسن کردی

روضه سوختن کرب و بلا را دیده او وداع حرم و خون خدا را دیده
قاتل و مقتل کلّ شهدا را دیده عصر آن واقعه قحطی حیا را دیده

هر چه ما روضه شنیدیم تمامش را دید

آتش و سوختن اهل خیامش را دید

دیده پاهای مگیلان زده خواهر را درد شرمندگی از سوختن معجر را
خنده شمر و سنان زجر به یکدیگر را دشمنان و پدر و قصه انگشتر را^۱

کاش در کرب و بلا این همه نیرنگ نبود

کاش انگشتر و انگشت بهم تنگ نبود

روز تشییع پدر تیر سه‌پر پیرش کرد قبر کوچک، تن سقا، چقدر پیرش کرد
روی نیزه شدن آن همه سر پیرش کرد خیزران و لب و دندان پدر پیرش کرد

زیر زنجیر تمام بدنش زخمی بود

تا چهل سال دلش مثل تنش زخمی بود

شام بر روح و تنش تیغه تکفیر کشید آتش از بام که افتاد سرش تیر کشید
درد بسیار تر از خنجر و شمشیر کشید یکسر از قهقهه حرمله تحقیر کشید

مرد تنهای اسیران شده باشی سخت است

شاهدی بر صدقه نان شده باشی سخت است

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل مستند نبودن و یا تحریفی بودن داستان ساریان و مغایرت با روایات معتبر؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور اجتناب از گناه تدلیس یا تحریف سخنان ائمه؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

خنده شمر و سنان زجر به یکدیگر را ساریان و پدر و قصه انگشتر را

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فعلن

بعد از پدر پشت و پناه عمّه زینب شد
بسکه هجوم آورده؛ خیمه نامرتّب شد
قدّش خمید و روزگارش بعد از آن شب شد
حرف از اسارت آمد و صبرش لبالب شد
در محضرش زانو زد و مرکب مؤدّب شد
با چادرش رو می‌گرفت و بد معدّب شد
با خطبه جانانه‌اش ناجی مذهب شد
تا که به «سیدالبُکا» آقا ملقّب شد!

شاعر: مرضیه عاطفی قالب شعر: غزل

در خیمه ماند و داغ دید و قسمتش تب شد
آتش کشیدند و به غارت رفت هرچه بود
روز دهم با رأس بر نیزه به پایان یافت
در پیش چشمش یک نفر رفت و طناب آورد
با دست بسته خیره شد بر ناقه! اشکش ریخت
می‌دید عمّه در شلوغی سر بازار
هم داغ، هم بار امامت روی دوشش داشت
سی‌سال گریه کرد هر جا آب را می‌دید

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

در کار خود با این جهان وا مانده‌ام من
از کاروان شاهدان جا مانده‌ام من
سرگشته این مدت به دنیا مانده‌ام من
در روز و شبها غرق آنها مانده‌ام من
با داغ اکبر جان لیلا مانده‌ام من
انگار در داغی صحرا مانده‌ام من
بیدار و گریان طول شبها مانده‌ام من
گر مانده‌ام با این تقاضا مانده‌ام من
از بهر وصل حق مهیا مانده‌ام من

شاعر: اسماعیل تقوایی قالب شعر: غزل

از بعد عاشورا چه تنها مانده‌ام من
این غم همیشه باعث آزار من بود
بیماریم شد مانعی بهر شهادت
اشکم همیشه جاری از آن خاطرات است
با یاد بابای غریب و سر جدایم
هر دم که یاد آرم لبان خشک اصغر
با یاد شب‌های اسارت، کوفه و شام
هر روز و شب بودم به سودای شهادت
فزت ورب الکعبه ای زهر هلاهل

وزن شعر: مفتعلن مفاعیلن مفتعلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن ثابت جو

سوخته از آتش تو روح و روان ابالحسن
 ماتم تو زده شرر بر دل و جان ابالحسن^۱
 ناله وقت سجدهات بُرده توان ابالحسن
 پای عزا و ماتمت اشک جهان ابالحسن
 اذن زیارتی بده، بر همگان ابالحسن
 حسرت قبر تو شده بغضِ نهان ابالحسن
 جمله به یاد مدفنت سینه زنان ابالحسن
 بعد زیارت شما، گشته جوان ابالحسن
 وقت قیامت که شد، از تو امان ابالحسن

آمدهام به کوی تو گریه کنان ابالحسن
 علی دوم حسین، نام تو زین العابدین
 سید ساجدین تویی، زینت اهل دین تویی
 کرب و بلا و کوفه و شام بلا مصیبت
 خفته کنار مادری، کنج بقیع خاکیات
 کاش شود زیارتت نصیب عاشقان تو
 در این شب شهادتت دل به مدینه می‌رود
 روح تمام حاجیان، صحن وجود زائران
 گر که نشد نصیب من، دیدن قبر بی چراغ

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد سجاد عادل

بین نماز و نافله‌ها گریه می‌کند
 دارد به یاد واعظ‌شا گریه می‌کند
 می‌سوزد و بدون صدا گریه می‌کند
 وقتی به یاد خون خدا گریه می‌کند
 آقا به یاد کرب و بلا گریه می‌کند
 راوی شنید گفت: چرا گریه می‌کند؟

در هر زمان و در همه جا گریه می‌کند
 تشنه که می‌شود وسط روز بیشتر
 در کنج خانه یاد خرابه به یاد تشنه
 دارد زمین و عرش خدا ناله می‌زند
 او غصه دار غربت خود نیست لحظه‌ای
 طفلی گریست ناله آقا بلند شد...

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فعِلن

شاعر: مرضیه عاطفی قالب شعر: غزل

بعدِ عمو، مشکل گشای کربلا بودی
 مثل پدر؛ دارالشفای کربلا بودی
 مجموعه‌ای از داغ‌های کربلا بودی
 ناجی شدی! رمز بقای کربلا بودی
 عینی‌ترین صاحب عزای کربلا بودی
 صد کربلای کربلای کربلا بودی
 هر لحظه در حال و هوای کربلا بودی!

همراه عمه، پا به پای کربلا بودی
 می‌سوختی در تب ولی تاریخ آورده‌ست
 قنداقه، معجر، علقمه، گودال، تل، آتش
 با خطبه‌ای کوبنده مثل کوه پابرجا
 هم روضه‌خوان، هم گریه‌کن، هم سینه‌زن، قطعاً
 تو یک علی بن الحسین بن علی امّا؛
 یک بغض سی ساله گلوگیر تو شد بسکه

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

شاعر: امیر عظیمی قالب شعر: غزل

وقتی که می‌افتم به یاد یار روضه
 که روی دوش خود گرفته دار روضه
 او شاهدهی زنده است در اشعار روضه
 آزرده او را واژه مسمار روضه
 در چشم او شد زندگی سرشار روضه
 بیمار بوده او ولی بیمار روضه
 می‌کرد با خون جگر افطار روضه
 افتاد یاد مقتل غمبار روضه
 وقتی که شمر نحس شد آوار روضه
 از ازدحام کوچه و بازار روضه

سر می‌گذارم بر سر دیوار روضه
 عرض ارادت می‌کنم بر آن مسیحی
 مصداق کل یوم عاشوراست این مرد
 زخمی قدیمی از در و دیوار دارد
 سی سال اشک و هق هق و ذکر مصیبت
 بیماری کرببلایش مصلحت بود
 هر شب به روی سفره‌اش با دیدن آب
 هر جا که ذبحی را کنارش سر بریدند
 بابای مظلوم مرا لب تشنه کشتند
 خیلی خجالت می‌کشم از عمه‌هایم

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا رسول زاده

رأس بابایم به نی در کاروانی دیده‌ام
 در مدینه تا که سقف و سایبانی دیده‌ام
 تا میان شهر، زیبارو جوانی دیده‌ام
 کودک ششماهه‌ای را هر زمانی دیده‌ام
 روز و شب آنجا بلایی آسمانی دیده‌ام
 هر کجا که چوب یا که خیزرانی دیده‌ام
 عمّام را در اسارت قد کمانی دیده‌ام

سال‌های پیش داغ بی‌کرانی دیده‌ام
 از بدن‌های رها افتاده یادی کرده‌ام
 داغ پاره پیکر اکبر برایم تازه شد
 سوختم یاد رباب و اصغر لب تشنه‌اش
 رنج و درد شام بود از کربلا هم سخت‌تر
 یاد رأس در میان طشت خون گرییده‌ام
 هرچه از یادم رود، این غصه در دل ماندنی‌ست

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: چهار پاره

شاعر: وحید محمدی

ای بانی ارادت ما بر خدا، علی
 ای مقتل مجسم کرب و بلا، علی
 داغی که مانده بر جگرت فرق می‌کند
 از کربلای خون، خبرت فرق می‌کند
 از کربلا به شام به چشمت چه دیده‌ای
 پس بی لیل نیست چنین قد خمیده‌ای
 بر روی ناقه با تن تب دار بردنت
 با دختران فاطمه بازار بُردنت
 با روضه‌های آب تنت آب شد
 هرشب گریز روضه آبت رباب شد

ای مقتدای اهل بکا و دعا، علی
 ای گریه‌هات، روضه بی‌انتها، علی
 زخمی که مانده روی پرت فرق می‌کند
 اصلاً دلیل درد سرت فرق می‌کند
 داغ اسارت و غم هجران چشیده‌ای
 بر شانه بار شام غریبان کشیده‌ای
 با نیزه پای نیزه دلدار بُردنت
 با دست بسته مجلس اغیار بُردنت
 غم با حساب گریه تو بی‌حساب شد
 تا ذبح دیدی و دل زارت کباب شد

شاعر: سیدپوریا هاشمی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

سر سفره به غذا که نظرش می افتاد فکر اطفال گرسنه به سرش می افتاد
شیر خواره بغل تازه عروسی می دید یاد لالای رباب و پسرش می افتاد
گله می کرد ز چشم بد بازاریها سر بازار همینکه گذرش می افتاد
گوسفندی جلوی ذبح شد و رفت از حال به دلش روضه ذبح پدرش می افتاد

این چهل سال فقط سینه زد و گفت حسین

یاد گودال فقط سینه زد و گفت حسین

یاد روزی که ز خیمه نگران زد بیرون با عصا گریه کنان سینه زنان زد بیرون
بی رمق جانب گودال نظر می انداخت دید با یک سر آشفته سنان زد بیرون
از تن شاه لباس عربی را بردند نیزه از هر طرف پیکر آن زد بیرون
چادر فاطمه را هم بخدا خونی کرد خون آن حنجر خشکیده چنان بیرون زد

حاجت این دل غمدیده روا می شد کاش

آن چهل منزل در پیش دوتا می شد کاش

دور ناموس خدا حلقه نامحرم بود خواست کاری بکند حیف که فرصت کم بود
آنطرف چشم نوامیس به دستانش بود اینطرف بر روی دستش گره ای محکم بود
هر که پرسید ز بازار فقط گفت الشام گفت آنقدر بدانید که خولی هم بود
وسط مجلس می تکیه به زینب دادم چون که بر عرش خدا تکیه زدن حقم بود

گذر از شام به جز طعنه و آزار چه داشت

سهل ای کاش که همراه خودش پارچه داشت

شاعر: محسن صرامی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

دست بردم به گلو حنجرت آمد یادم
یا بُنی... چقدر مادر تو گفت و گریست
هر زمان آب کسی داد به دستم فوراً
چشم افتاد به قد خم یک مادر پیر
مادری کودک خود ناز و نوازش می‌کرد
خواهرم داشت روی دوشم عبا می‌انداخت
حرف گودال شد و آب شد از غم جگرم
لحظه‌ای خشک نشد در غم تو دیده من

سر تکان دادم و بر نی سرت آمد یادم
دم گودال دم مادت آمد یادم
لب خشکیده آب آورت آمد یادم
بی‌هوا قد خم دخترت آمد یادم
هم رباب تو و هم اصغرت آمد یادم
داغ تشیع علی اکبرت آمد یادم
روی تل، دست به سر خواهرت آمد یادم
گریه‌ها کردم و چشم ترت آمد یادم

شاعر: محمد حسین رحیمیان

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

من سلاحم گریه و با گریه طوفان می‌کنم
مثل زهرا مادرم، مثل رقیه خواهرم
زندگانی مرگ تدریجی است بعد از کربلا
بی‌اراده ذکر لب عجل وفاتی می‌شود
گاه یاد قاسم و گاهی به یاد اکبرم
حرمله داد مرا بد جور در آورده است
هر کجا که حرف کفن و دفن آید در میان
تا صدای قاری قرآن به گوشم می‌رسد
خواهرم آن شب جلوی چشم من دق مرگ شد

سنگ را حتی به وقت گریه، گریان می‌کنم
دودمان ظلم را با اشک ویران می‌کنم
کنج غربت درد را با درد درمان می‌کنم
هر زمان که یاد از شام غریبان می‌کنم
هر زمان که قصد رفتن بر گلستان می‌کنم
تا توانم لعن بر آن نامسلمان می‌کنم
بی‌اراده یاد از آن جسم عریان می‌کنم
یاد از آن مجلس و آن چوب و دندان می‌کنم
شرم از آن ماجرای کنج ویران می‌کنم

شاعر: علی اصغر یزدی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

مانند ابر پیش یتیمان گریسته
 هر لحظه زندگی خودش را حسین دید
 از داغ و غصه‌های اسارت درون شام
 قطعاً به یاد نیزه غربت میان دشت
 در تشت چوب بود و حروف مقطعه
 شاید برای دختر دردانه حسین
 قطعاً درون زندگی اش سود می‌کند
 یعقوب چشم خویش برای حسین داد

مردی که پای غصه جانان گریسته
 با این حساب از دل و از جان گریسته
 با حال زار و موی پریشان گریسته
 او یا حسین گفته فراوان گریسته
 عمری برای قاری قرآن گریسته
 وقتی که دید خار مگیلان گریسته
 هر کس که پای عشق تو از جان گریسته
 کی؟! او برای یوسف کنعان گریسته

شاعر: قاسم نعمتی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

دیدم به چشم خویش غمی ناشنیده را
 با ناله‌ام زمین و زمان گریه می‌کند
 یعقوبیم و بدست خودم بین بوریا
 یادم نمی‌رود که چگونه مقابلم
 یادم نمی‌رود سر شب لحظه فرار
 هنگام جابه جایی سر روی نیزه‌ها
 لعنت به آنکه مرکب خود نعل تازه زد
 یک تار موی عمه ما را کسی ندید
 بزم شراب و تشت طلا جای خود ولی
 دشمن کنیز خواست و دیدم به چشم خویش

در یک غروب سرخ بلای عدیده را
 از مادر ارث بُرده‌ام این اشک دیده را
 چیدم به گریه یوسف پیکر دریده را
 بستند دست عمه قامت خمیده را
 فریادهای دختر گیسو کشیده را
 دیدم شکاف هجر و خون چکیده را
 دیدم سپاه روی بدن‌ها دویده را
 پوشانده بود نور حسین این حمیده را
 خون کرده صحنه‌ای دل مهنت کشیده را
 طفل یتیم و وحشت و رنگ پریده را

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

قالب شعر: مسمط

شاعر: محمد جواد شیرازی

با پَر و بال پُر از زخم پریدن سخت است
یاد گودال و حرم جامه دریدن سخت است
خاطرش را همه دیدند مکدّر هر شب
یاد یک واقعه از خواب پریدن سخت است
زخم پا بر اثر خار مگیلان دیده
معجر و پوشیه و جامه خریدن سخت است
جگرش سوخت؛ لبش سوخت؛ گلو سوخته است
حرف، از کوچه و بازار شنیدن سخت است
چشم بر رأس پدر بر سر نی دوخته است^۱
این وسط حرمله را یکسره دیدن سخت است
خنجری گُند به جان پدرش افتاده
تشنه لب کشتن مذبح شدیداً سخت است
یادش افتاده تن خونی بابا حالا
دم آخر کفنش را طلبیدن سخت است

مثل شمعی به روی خاک چکیدن سخت است
تا چهل سال فقط آه کشیدن سخت است
روضه و گریه شده روزی او در هرشب
با لب تشنه و با یک دل مضطر هر شب
بر امامی که اسیری به بیابان دیده
اهل بیتش همه با صورت عریان دیده
آب را دید و دلش یاد عمو سوخته است
بهر آن که سر و عمامه او سوخته است
چقدّر از غم این فاجعه افروخته است
یاد حلقوم علی حنجر او سوخته است
پیش آن کس که شرر بر جگرش افتاده
دیده که در ته گودال سرش افتاده
یک نفر که شده گریان پدر تا حالا
بوریایی که خودش دیده و اما حالا

۱. بیت زیر به دلیل تحریفی بودن تغییر داده شد زیرا همانگونه که بسیاری از علما و محققین همچون علامه بیرجندی؛ شیخ عباس قمی و در کتب کبریت احمر (ص ۱۴۱) منتخب التواریخ (ص ۲۲۴) مقتل تحقیقی (۲۲۹) پژوهشی نو در بازشناسی مقتل سیدالشهدا (ص ۲۴۰) و تصریح کرده اند موضوع نبش قبر و سر به نیزه زدن حضرت علی اصغر صحت ندارد و تحریفی است!! این قصه جعلی و ساختگی برای اولین بار در قرن سیزدهم در کتاب ریاض القدس آن هم بدون هیچ استنادی تحریف شده است « کتاب ریاض القدس توسط علما و محققین تاریخی جزء کتب تحریفی معرفی شده است »؛

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین میرزایی

به خدا هیچ کجا سخت‌تر از شام نبود
 که دگر جای غم طعنه و دشنام نبود
 گیرم این قافله از امت اسلام نبود
 دختر فاطمه جایش ملاء عام نبود
 جای سالم به خدا در تن ایتام نبود
 کوچه کوچه که دگر حاجت اعلام نبود
 درد و غم‌های مرا باز سرانجام نبود
 ای خدا کاش به دست دگرش جام نبود

از غم کرب و بلا گرچه دل، آرام نبود
 آن قدر غم به دلم بود ز داغ پدرم
 سر مهمان ز سر بام نریزند آتش
 این چهل سال همه سوز دل من این است
 آنقدر کعب نی و سیلی و شلاق زدند
 به تماشای اسیران همگی جمع شدند
 سخت‌تر از همه در بزم یزیدم بُردند
 چوب در دست که بگرفت دل ما خون شد

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد حسین حسینی

اگر چه ظاهراً سجاده‌ات روی زمین باشد
 غزل وقتی که در توصیف زین العابدین باشد
 عبادات تو در حدّ امیرالمومنین باشد
 دعا‌های تو باید پیش قرآن مبین باشد
 سخنرانی تو آغاز راه اربعین باشد
 که در بیماری آقای ما احیای دین باشد
 اگر راوی حقیقت گفته پس حالت چنین باشد
 که هر کس دیده سیمای تو را اندوهگین باشد
 چه باید کرد وقتی دست غم در آستین باشد
 ولی همراه ناموس تو خولی لعین باشد

سرت در سجده انگاری که در عرش برین باشد
 پُر از اشک و دعا و روضه و حال مناجات است
 تو زین العابدین هستی و بی‌شک این لقب یعنی
 کتاب الله و عترت، این سخن یعنی برای ما
 اگر پای پیاده راهی کرب و بلا هستیم
 شفا پیدا است در بیماری‌ات، اعجاز یعنی این
 در عاشورا اگر تب داشتی پس تشنه تر بودی
 چنان گریان داغ سروهای ایل خود هستی
 ولی با این همه من مانده‌ام ای یادگار عشق
 چه باید کرد وقتی کاروانت راه می‌افتد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: محمد مبشری

داغی از دشت بلا شد به جگر مرهم تو که تویی سِرِّ خداوند و خدا محرم تو^۱

نام جانسوز حسین زمزمه هر دم تو به خدا هست به جا تا به ابد پرچم تو

تا قیامت بخدا زنده و جاوید تویی

آنکه شد خون دل و یکسره بارید تویی

تو که هر لحظه به لب ذکر خدا داشته‌ای کربلا دیدی و همواره ندا داشته‌ای

نال‌ها می‌زدی سوز صدا داشته‌ای یادگاری به دلت از شهدا داشته‌ای

این چنین بود که سهم دل تو گشت بلا

آن زمانی که بدیدی غم یک دشت بلا

چشمه مهر و مه و اختر و خورشید تویی آن که زنده دل ما کرد به امید تویی

آن که هر زخم زبان یکسره بشنید تویی آن که خورشید خدا بر سر نی دید تویی

خون دل گشتی و در ساغر و هر جام شدی

تو خودت کرب و بلا، در همه ایام شدی

سال‌ها غصه و رنج و محنی گشت تو را یاد جانسوز شه بی‌کفنی گشت تو را

خاطرات گل خونین بدنی گشت تو را چون نمود آن سر بر نی سخنی گشت تو را

ذره ذره ز غم کرب و بلا جان دادی

تو خودت گوش بر آن قاری قرآن دادی

تو خودت در همه ایام اسارت بودی شاهد بی‌کسی و جور و جسارت بودی

وقت بی‌حرمتی و لحظه غارت بودی قافله رفت در آن کاخ و عمارت بودی

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر

آمده را جایگزین بیت زیر کنید. داغی از دشت بلا شد به جگر مرهم تو که تویی سِرِّ خدایی و خدا محرم تو

شام ویران شده و یک گل لاله دیدی

جان بدادی چو غم داغ سه ساله دیدی

دیدی آن چه به سرت آمده است ای جانان ذره ذره شده‌ای آب به قلب سوزان

ما هم ای کاش به کوی تو بیاییم ای جان تا که بر خاک بقیع تو شویم اشک روان

خود که دانی به ولای تو اسیریم همه

کاش می‌شد به عزای تو بمیریم همه

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود اسدی

نرود از نظرم آنچه که آخر دیدم

غنچه‌ها را همه پژمرده و پرپر دیدم

تنگی قتلگه و پیکر بی‌سر دیدم

جای یک زخم هلالی روی پیکر دیدم

من خودم کاکل او در کف لشکر دیدم

قتل صبر پدر و نیزه و خنجر دیدم

پی انگشت پدر در همه جا گردیدم

پاره‌های تن سقای دلاور دیدم

چادر سوخته و پاره خواهر دیدم

خنده و هلهله در مردم کافر دیدم

عمه‌ها را همه در حالت مضطر دیدم

من چهل سال غم و غصه مکرر دیدم^۱

بلبلان از غم گلها همه بی‌تاب شدند

کوچه تنگ ندیدم چو عمویم اما

مات و مبهوت نظر کردم و فریاد زدم

آنچه من دیده‌ام ای کاش نبیند چشمی

از همه سختی گودال همین بس باشد

بوریا جمع تنش را همه بر عهده گرفت

با عبا جمع نمودم که نریزد عباس

کاش می‌مردم از این غم که نبینم اما

وای از شام که ناموس خدا را بُردند

سخت تر از همه بازار یهودی‌ها بود

۱. منظور از چهل سال که در روایات نیز به آن اشاره شده است مدت بسیار طولانی عزاداری است که بعد از کربلا تا آخر عمر

مبارکشان ادامه داشت؛ والا امام زین العابدین بعد از عاشورا ۳۴ سال بیشتر زنده نبودند و در سال ۹۵ هجری به شهادت رسیدند.

شاعر: حسن لطفی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

اگرچه شمع از آتش به روی سر دارد
 پس از تو نوبت سی سال گریه من بود
 شبیه گریه طفلان خیزران خورده
 پس از تو گوشه سجاده ام پُر از اشک است
 پس از تو صحبت بازار می کنم هر روز
 تمام شهر از این گریه ها خبر دارد

منم همان که ز غم شعله بر جگر دارد
 پس از تو در همه احوال گریه من بود
 شبیه گریه پیر زن جوان مُرده
 پس از تو قامت افتاده ام پُر از اشک است
 شکایت از غم انظار می کنم هر روز
 که گریه بر جگر سنگ هم اثر دارد

شاعر: اسماعیل شبرنگ

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مستفعلن مستفعلن مستفعلن فع

اشکی که می ریزم برایت فرق دارد
 نام غریب تو بر ایم گریه دار است
 تابی نداری تا که بی تابی نمایی
 حالی که داری با تمام مردم شهر
 آقای من گریه ست "قوت غالب" تو
 با شاهدان دیگر غوغای گودال
 ای کوه صبر از زخم "قتل صبر" گفتی
 زخمی که تیر حرمله بر قلبتان زد
 داغ سه ساله گوشه دنج خرابه
 مولای سجاده نماز اشک خواندی
 در هر شب جمعه پریشان حال بودی

صاحب عزای من عزایت فرق دارد
 مرثیه خوانی در هوایت فرق دارد
 نی در نوای نینوایت فرق دارد
 جان دو عالم به فدایت... فرق دارد
 با دیگران آب و غذایت فرق دارد
 هر بار شرح ماجرایت فرق دارد
 حال و هوای روضه هایت فرق دارد
 با داغ دیگر بی نهایت فرق دارد
 این گریه های "های هایت" فرق دارد
 پس با همیشه ربنایت فرق دارد
 حتماً به یاد روضه گودال بودی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا قاسمی

در چهل سال گذشته اشک من رگبار بود^۱

ابر باران زای چشمم روز و شب پر بار بود
کامم از خشکی داغ تشنگی سرشار بود
پیش چشمم روضه‌ها هر روز، در تکرار بود
پیکری که روی آن انگار، یک نیزار بود
دائما پیش نگاهم رقص نیزمدار بود
روبرویم روی نیزه قبله‌ای سیار بود
دست‌هایم بسته بود و عمه در بازار بود
مردم از این داغ، که ناموس، در انظار بود
آیه خواند و در جوابش خیزران در کار بود
کار او اصرار و کار عمه‌ام انکار بود
دید، حیدر همسرش بین در و دیوار بود

از گلویم آب خوش پایین نرفته هیچ وقت
زندگی کردم تمام خاطرات خویش را
آه از آن لحظه که دیدم جسم بابا را به خاک
از همان ساعت که روی نیزه‌ها خورشید رفت
من نماز اشک می‌خواندم به محراب بلا
وای، از شام و تمام چشم‌های هیز آن
روضه‌های شام، از کرب و بلا هم بدتر است
وای، از طشت طلا و قاری بزم شراب
وای، از چشم خریدار و نگاه هرزه‌اش
منشاء این هتک حرمتها همان روزی‌ست که

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: دو بیتی

شاعر: سعید توفیقی

زائر مرغ غریب قفسی باید شد
از قضا باز عزادار کسی باید شد

باز گریان غم هم نفسی باید شد
باز یک عده جفا، زخم روی زخم زدند

تا عزادار عزادار چهل سال شویم
راهی روضه پیغمبر گودال شویم

باید امشب همه از شوق پر و بال شویم
کاسه‌ای اشک بگیریم روی دست و بعد

^۱ . منظور از چهل سال که در روایات نیز به آن اشاره شده است مدت بسیار طولانی عزاداری است که بعد از کربلا تا آخر عمر مبارکشان ادامه داشت؛ والا امام زین العابدین بعد از عاشورا ۳۴ سال بیشتر زنده نبودند و در سال ۹۵ هجری به شهادت رسیدند.

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

سر خاک کف پای تو یا حضرت سجاد جان، مست تو لای تو یا حضرت سجاد
دل غرق تجلای تو یا حضرت سجاد دست من و اعطای تو یا حضرت سجاد
پرواز دهد ذکر تو تا عرش دعا را

جنت، شنود از نفست بوی خدا را
تو وجه خدا، دست خدا، چشم خدایی تو روح دعا، بال دعا، قلب دعایی
تو کعبه و تو زمزم و تو سعی و صفایی تو مشعر و خیف و عرفاتی و منایی
تا دور تو ای کعبه مقصود نگرند
حجاج، طواف حرم الله نکردند

ای آب بقا، قطره‌ای از آب وضویت وی خضر نبی، نخله سبزی، لب جویت
گلبوسه جان دو جهان بر گل رویت ارباب دعا چشم گشودند به سویت
خورشید دو گیتی مه هر انجمنی تو
آئینه زهرا و حسین و حسنی تو

مهر تو همه خیل رسل راست وظیفه گفتار تو در لوح الهی است لطیفه
بر لعل لب، بوسه آیات شریفه مصحف، بود از فاطمه و از تو، صحیفه
اول علی از سلسله خیر الانامی

چارم ولی حق پدر هشت امامی
تو نور فروزنده مصباح هدایی سر سلسله نسل امام شهدایی
و الله تو، پیغامبر خون خدایی همسنگر سرهای ز تن گشته جدایی

هر چند که بر گردن خود، سلسله داری
جا در دل بشکسته هر سلسله داری

پرواز کند طایر وحی از چمن تو شمشیر خدا خطبه دشمن شکن تو
افسوس که شد سنگ جواب سخن تو زنجیر کند گریه به زخم بدن تو

بس گل، که به سر ریخت ز سنگ لب بامت

افسوس که بُردند به ویرانه شامت

غیر تو که ای یوسف زهرای شهیده گردیده پیام آور سرهای بریده
جای صلوات از همه دشنام شنیده خون دلش از حلقه زنجیر چکیده؟

گیرم که عدو برد سوی شام خرابت

ای کاش نمی برد سوی بزم شرابت

ای طایر رحمت، ز چه رو بال و پرت سوخت هر لحظه دل از شعله داغ دگرت سوخت
افسوس که در ماه محرم، جگرت سوخت از زهر جفا یکسره پا تا به سرت سوخت

یک کرب و بلا سوز دلت بود به سینه

تا کرب و بلا شد ز غمت شهر مدینه

عمری به دل سوخته‌ات، سوز نهان بود خون جگرت، دم به دم از دیده، روان بود
چشمت به عزای شهدا، اشک فشان بود از کعب نی‌آت، بر بدن خسته نشان بود

در غسل تو یاران ز جگر آه کشیدند

بر پیکر پاکت اثر سلسله دیدند

هر شب دل زارم شده، زوار بقیعت ای کاش نهم چهره به دیوار بقیعت
چون شمع بسوزم به شب تار بقیعت خون گریه کنم، لحظه دیدار بقیعت

گیرم به دل شب ز دل خاک سراغت

گریم به تو و تربت بی شمع و چراغت

من «میثم» دلسوخته زار شمایم خاک قدم میثم تمار شمایم
 شرمنده که با هیچ، خریدار شمایم هر چند بدم، عبد گنهکار شمایم
 نامم ز ره لطف به خاطر بسپارید
 در مصحف صدیقه کبری بنگارید

شاعر: قاسم نعمتی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن
سید الباکینم و در عشق غوغا می‌کنم من چهل سال است هر لحظه به یاد کربلا پای هر برگ صحیفه نه، که روضه نامه‌ام رازق الطفل الصغیر و راحم الشیخ الکبیر آب رنگ خون بگیرد تا که هنگام وضو می‌سپارم بر همه تا نشود اُم البنین تا ببینم بین باغی لاله پرپر می‌کنند با سؤالی پُر کنایه وقت ذبح گوسفند چون که بابای مرا لب تشنه ذبحش کرده‌اند گر ببینم دختری مویش گره افتاده است وای زان دم که بینم دختری خورده زمین تا که دیدم برده آوردند در بازار شهر سرخ موئی گفت دنبال کنیزم، بعد از آن	زنده در شهر مدینه یاد زهرا می‌کنم از غم هر روضه‌ای گریه مجزا می‌کنم با سرانگشتی زخون دیده امضا می‌کنم با مناجات سحر این روضه افشا می‌کنم یادی از زخم لبان خشک بابا می‌کنم صحبت از ضرب عمود و فرق سقا می‌کنم بی مه‌ابا یاد جسم اربا می‌کنم در دل درد آشنا طرح معما می‌کنم بر سر این قصه با قصاب نجوا می‌کنم^۱ خیلی آهسته گره از گیسویش وا می‌کنم گریه‌ها بر غربت اولاد زهرا می‌کنم یاد شام و ماجرای خواهرم را می‌کنم یاد آن مجلس دو چشم خویش دریا می‌کنم	

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

چون که بابای مرا لب تشنه ذبحش کرده‌اند بر سر این قصه با قصاب دعا می‌کنم

شاعر: مهدی رحیمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

پیش غم‌های تو غم‌های دو عالم غم نبود
 آن‌که پیش هیچ کس غیر از خدایش حَم نبود
 هیچ نطقی در جهان چون خطبه‌ات مُحکم نبود
 مقتلی کامل‌تر از چشمت در این عالم نبود
 غیر تو با عمه جانت هیچ کس محَرَم نبود
 در حقیقت قاتلت هم شمر بود و هم نبود
 علّت اصلی مرگت حتم دارم سَم نبود

یک کم از اشک تو در میزان دریا کم نبود
 سر به مُهر کربلا می‌بُرد در سجاده‌اش
 بعد قرآن در نزول آیه‌های مُحکّمات
 پلک بر هم می‌زدی کرب و بلا می‌شد مرور
 روضه در پرده‌ات این بود که، در طول راه
 گرچه کشتنت ذره ذره شمر، با سَم هُشام
 با حساب روضه گودال و ظهر و خیمه‌ها

شاعر: علیرضا خاکساری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

آن که با انگشت زخمی لاله‌ای پرپر کشید
 تا شهید زنده زینب عبا بر سر کشید
 نیزه‌ها را یک به یک از پهلوی اکبر کشید
 تکه تکه مثل طفل کوچکی در بر کشید
 هر زمانی که گریزش به لب اصغر کشید
 بی‌حیا دشداش‌اش را تا زد و خنجر کشید
 خاها از دست و پای زخمی خواهر کشید
 باز هم مرثیه‌هایش به شبی دیگر کشید
 روی دوش خسته‌اش تا لحظه آخر کشید
 یک علی دیگر از این خانواده پر کشید

گریه کرد و آه سردی از دل مضطر کشید
 کوچه کوچه شهر پیغمبر سراسر ناله شد
 روضه یعنی بعد روز واقعه با دست خود
 روضه یعنی که عموی خوش قد و بالاش را
 از خجالت آب شد در پیش چشمان رباب
 روضه یعنی اینکه این آقا به چشمش دیده است
 روضه یعنی دست‌های ناتوانش بین راه
 روضه یعنی روضه‌های ناتمام محفلش
 رشته کوه درد و غم را مثل زخم کهنه‌ای
 موکنان، مویه کنان بر سینه و سر میزنیم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد علی مجاهدی

مردی، حضور فاجعه را در نظاره بود
 مشکی که در کنار تنی پاره پاره بود
 بال شکسته، زخم فزون از شماره بود
 از شور لای لایی یک گاهواره بود
 چشم به خون نشسته، دلی پر شراره بود
 انگشتی که همسفر گوشواره بود
 در طول این مسیر فقط راه چاره بود!

آن شب که آسمان خدا بی ستاره بود
 در سوک خیمه های عطش، زار می گریست
 سهم کبوتران حرم از حرامیان
 زخمی که تا همیشه به نای رباب ماند
 چیزی که برد قافله با خود ز کربلا
 می دوخت چشم حسرت خود را به قتلگاه
 راهی که کوچه کوچه به بن بست می رسید

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید رضا مؤید

از نیستان داغ های خاطرم آید به یاد
 در اسارت زان چه آمد بر سرم آید به یاد
 هر نظر آن صحنه حزن آورم آید به یاد
 چون نوای آب آب خواهرم آید به یاد
 گاهی از قاسم گهی از اکبرم آید به یاد
 از رباب و گریه های اصغرم آید به یاد
 چون ز حال عمه غم پرورم آید به یاد
 روز و شب زان جسم از جان بهترم آید به یاد
 سرگذشت خواهر کوچکترم آید به یاد
 از نظر نا رفته داغ دیگرم آید به یاد

از گلستان لاله های پرپریم آید به یاد
 با دل خود هر زمانی را که خلوت میکنم
 سال ها از ماجرای کربلا بگذشت و باز
 هر کجا آب است آتش می زند بر جان من
 هر جوانی را که می بینم به یاد کربلا
 چون که بینم شیرخواری در کنار مادرش
 میشوم از آتش شرم و محن چون شمع آب
 من که بر جسم پدر از بوریا کردم کفن
 چون که بینم کودکی سرگرم بازی با گلی
 از هجوم درد و غم در آن سفر داغی هنوز

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: ناشناسی

یکبار دیگر روضه را از سر بگیرم
 راه فراری از دل لشگر بگیرم؟
 سخت است از عمامه خاکستر بگیرم
 گهواره را از حرمله دیگر بگیرم
 در این میانه روضه مادر بگیرم
 آخر نشد از قاتلش خنجر بگیرم
 تا مرهمی بر زخم این پیکر بگیرم
 شاید که مرگ خویش را آخر بگیرم

باید که از زندان غمها پر بگیرم
 وقتی گرفتارم خواهرها چگونه
 من که نخ عمامه ام حبل المتین است
 اصلاً تمام سعی من در راه این است
 شلاق هی خورده به پهلویم چه بهتر
 شرمنده از بابا شدم بیمار بودم
 با سهل گفتم نیزه داران را نما دور^۱
 بین قنوتم آرزوی مرگ دارم

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا قربانی

آب می‌دید به یادِ قمرش می‌افتاد
 اشک از گوشه چشمان ترش می‌افتاد
 یادِ لالایِ رباب و پسرش می‌افتاد
 از روی نیزه علمدار سرش می‌افتاد
 تا به صحرا و خرابه نظرش می‌افتاد
 خنجر گند و گلوی پدرش می‌افتاد
 قطعه‌های پدرش دور و برش می‌افتاد

نالۀ واعطشا بر جگرش می‌افتاد
 بی‌سبب نیست که از جمله "بگائون" است
 شیرخواره بغل تازه عروسی می‌دید
 جلوی پای سکینه دم دروازه شهر
 روضه گم شدن و دفنِ رقیه می‌خواند
 گوسفندی جلوی زنجیر که می‌شد، یاد
 وای از آن لحظه که از لای حصیری کهنه

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انطباق مطالب با روایات مستند و معتبر و انتقال بهتر

معنای شعر، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

از سهل کهنه پارچه درخواست کردم تا مرهمی بر زخم این پیکر بگیرم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: مسمط

شاعر: محمد جواد شیرازی

با این توان مختصرم گریه می‌کنم
 با خون مانده بر جگرم گریه می‌کنم
 یا لحظه‌ای که طفل گلو بند می‌خرد
 با هر چه هست دور و برم گریه می‌کنم
 خمس عشر، بهانه شده بهر شیونم
 بین نوافل سحرم گریه می‌کنم
 من که عقیله را سر بازار دیده‌ام
 بر غربت بزرگ حرم گریه می‌کنم
 آتش میان زلف پریشان که دیده است؟
 عمری است با غم سفرم گریه می‌کنم
 زخم عمیق پهلوی و بازوی لاله را
 یاد رقیه با پسریم گریه می‌کنم
 وقتی که خواهرم به کنیزی خطاب شد
 بر خاک ریخته به سرم گریه می‌کنم
 هر طور بود روی دو پا ایستاده بود
 بر حال غربت پدرم گریه می‌کنم
 خیلی غریب در ته گودال مانده بود
 از اوج روضه با خبرم، گریه می‌کنم
 از داغ زهر کل تنم تیر می‌کشد
 ... یاد عموی تشنه ترم گریه می‌کنم

تا اشک هست در بصرم گریه می‌کنم
 تنها نه با دو چشم ترم گریه می‌کنم
 رنگم زمان دیدن مذبح می‌پرد
 یا مادری که کودک شش ماهه می‌برد
 روح صحیفه پُر شده از گریه کردم
 گاهی گریز بین ابوحمره می‌زنم
 از خنده‌های حرمله زجری کشیده‌ام
 بر دردهای عمه قامت خمیده‌ام
 ناموس خود به ناقه عریان که دیده است؟
 افتادن قطار اسیران که دیده است؟
 باید چه کرد بین گلو آه و ناله را
 خیلی زدند خواهر من را، سه ساله را
 وقتی عقیله وارد بزم شراب شد
 روی سرم تمام زمانه خراب شد
 یادم نمی‌رود پدرم را پیاده بود
 بر نیزه غریبی خود تکیه داده بود
 عمامه‌اش به خاک لگد مال مانده بود
 با کام تشنه، زخمی و بی‌حال مانده بود
 بالم زمان پا شدنم تیر می‌کشد
 حالا که تشنه‌ام... بدنم تیر می‌کشد...

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: زهرا سادات هاشمی

چشمم سرود وسعت آن اتفاق را
 یعقوب وار قصه اشک و فراق را
 در من مسیر تازه شام و عراق را
 هفتاد و دو صنوبر آن کوچه باغ را
 در من بریز باده لب‌ریز داغ را
 طوفان! به حال خود بگذار این اجاق را
 شاعر! بخوان و گریه کن آن اتفاق را

سی سال گریه کرده‌ام آن ظهر داغ را
 تنهایی‌ام صحیفه صحیفه ورق زده‌ست
 هر شب عبور قافله‌ای باز می‌کند
 بگذار تا ز خاک سجودم برآورم
 بگذار لب به لب شوم از جام تشنگی
 در آب و خاک... آتش من گر گرفته است
 حج مرا ببین و فرزّدق شو و بخوان

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا اسماعیلی

پیکر سوخته کرب و بلا سهم تو شد
 ناگهان داغ دل آینه‌ها سهم تو شد
 بر سر نیزه سر خون خدا سهم تو شد
 خطبه اشک برای شهدا سهم تو شد
 در شب خوف و خطر خطبه «لا» سهم تو شد
 خوردن زخم ز شمشیر جفا سهم تو شد
 کس نپرسید که این ظلم چرا سهم تو شد
 از دلت آینه جوشید، دعا سهم تو شد
 مصلحت نیست بگویم، که چه‌ها سهم تو شد
 کربلا در تو درخشید، خدا سهم تو شد

بعد از آن واقعه سرخ، بلا سهم تو شد
 بعد از آن واقعه هفتاد و دو آینه شکست
 بعد از آن واقعه آشوب قیامت برخاست
 بعد از آن واقعه خون جوش زد از چشمانت
 بعد از آن واقعه در هروله آتش و خون
 بعد از آن واقعه در فصل شبیخون ستم
 خیمه نور تو در فتنه شب سوخت ولی
 بعد از آن واقعه، ای زینت سجاده عشق
 بعد از آن واقعه، ای کاش که می‌مردم من
 بعد از آن واقعه سرخ، حقیقت گل کرد

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فععلن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: وحید دکامین

تو یادگار حسینی که کربلا دیدی شبیه عمّه مظلومه ات بلا دیدی
 "سری به نیزه بلند است" را شما دیدی و غارت حرم و خیمه گاه را دیدی
 دو چشم گریه تو تا همیشه آباد است
 در این سکوت تو صدها هزار فریاد است
 برای گریه ات آقا اشاره کافی بود همین که چشم تو ببند سه ساله کافی بود
 گلوی نازک یک شیرخواره کافی بود به آب دادن ذبحی نظاره کافی بود
 تو را به غصّه چهل سال مبتلا دیدند
 به لحظه لحظه گریز تو کربلا دیدند
 اگرچه عصر دهم قسمت تو غم گردید که سایه پدرت از سر تو کم گردید
 نصیب تو فقط آه و غم و الم گردید ز بار غصه یاران قد تو خم گردید
 اگرچه تب نگهت را ز درد، تیره نمود
 خدا برای امامت تو را ذخیره نمود
 به نوک نی سر خورشید ماه قافله بود و پاره پاره دلت از جفای حرمه بود^۱
 به دست و پای تو در این مسیر سلسله بود غمی که گشته تو را شام بود و هلهله بود
 شهادت ارث شما بود و اعتبار شما
 به ظلم سوی اسارت کشید کار شما

^۱. بیت زیر به دلیل تحریفی بودن حذف شد همانگونه که بسیاری از علما و محققین همچون علامه بیرجندی؛ شیخ عباس قمی و در کتب کبریت احمر (ص ۱۴۱) منتخب التواریخ (ص ۲۲۴) مقتل تحقیقی (۲۲۹) پژوهشی نو در بازشناسی مقتل سیدالشهدا (ص ۲۴۰) و تصریح کرده اند موضوع نبش قبر و سر به نیزه زدن حضرت علی اصغر صحت ندارد و تحریفی است!! این قصه جعلی و ساختگی برای اولین بار در قرن سیزدهم در کتاب ریاض القدس آن هم بدون هیچ استنادی تحریف شده است «کتاب ریاض القدس توسط علما و محققین تاریخی جزء کتب تحریفی معرفی شده است».

دلّت ز داغ اسارت غم فراوان داشت دو پلک چشم تر تو همیشه باران داشت
 همیشه خاطر تو یادی از شهیدان داشت به سینه روضه مکشوف چون هزاران داشت
 سه شعبه دیدی و تیر و گلوی اصغر را
 تو تیغ دیدی و خنجر به روی حنجر را
 چه رفت بر دل غمدیده ات به دفن پدر درون قبر زدی ناله ای ز سوز جگر
 سری نمانده کنی رو به سوی قبله دگر رو است خون بشود جاری از غمت ز بصر
 به دفن شاه شهیدان کفن نبود امروز
 به زیر آن همه نیزه بدن نبود امروز

وزن شعر: مستعلن مستعلن مستعلن فع

قالب شعر: مثنوی

شاعر: ناشناس

با عمه‌ها، پاره گریبان تو بودم
 رفتم سر سفره ولی چیزی نخوردم
 هر چیز می‌دیدم گریز روضه‌ام بود
 رفتن روی خار مگیلان یادم آمد
 داغ حصیری بر دل من شعله ور شد
 هرکس سلام داد یاد کوفه کردم
 تا اشک دختر بچه دیدم گفتم ای وای
 نوزاد تا دیدم رباب آمد به چشمم
 با خنده‌های ساربانها گریه کردم
 انگشت از دستم درآمد روضه خواندم
 شرمندگی از خواهرانم سهم من شد
 در ظرف آبم روضه جام شراب است

چل سال هرشب روضه گردان تو بودم
 چل سال شد حرف از تنت، چل سال مُردم
 چل سال تقدیر دل من درد و غم بود
 نعلین پا کردم بیابان یادم آمد
 چشمم به زیر انداز حجره خورد تر شد
 هر جور می‌شد روضه را مکشوفه کردم
 وقتی عبا دوشم کشیدم گفتم ای وای
 در کوچه‌ها رد طناب آمد به چشمم
 رفتم به تشییع جوانها گریه کردم
 عمامه‌ام افتاد و بی‌حد روضه خواندم
 هر جا شلوغی بود ماتم سهم من شد
 حق می‌دهی از تشنگی قلبم کباب است

شاعر: علی انسانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

گرچه دلخونم و حالم ز دلم زار ترست^۱

درد و غم با من و دل هست وفادار، اما
مهر بی مهر شده با من و می تابد سخت
گرچه دشوار بود رأس تو دیدن بر نی
آیه کُهِف، سزاوار لب پاک بود
همه هستند فداکار در این راه اما
لاله ای نیست در این دشت که بی داغ بود

ولی از پیکر من چشم تو بیمار ترست
با تن من غل و زنجیر وفادار ترست
آسمان، سخت ز بیمار تو تب دار ترست
دیدن قاتل خون خوار تو دشوار ترست
ولی از پاک؛ لبان تو سزاوار ترست
از میان اسرا عمّه فداکار ترست
ولی از چهر تو این داغ پدیدار ترست

شاعر: حسین صیامی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فععلن

همین که داغ رسید عمّه را صدا کردی
چقدر داغ که در نیم روز دیدی تو
خدا نخواست که در کربلا شهید شوی
حسین قاری قرآن روی نیزه شد و
زالل جاری گریه بهانه می خواهد
زمان دیدن لبخندهای یک نوزاد
میان کوچه و بازار روضه خوان بودی
تو هم شهید همان سال شصت یک هستی

نشستی و وسط خیمه ها دعا کردی
چقدر عمر که دائم خدا خدا کردی
به جای آن همه جا را تو کربلا کردی
تو خطبه خواندی و تفسیر آیه ها کردی
بهانه را چقدر خوب دست و پا کردی
بنا نبود به گریه، ولی بنا کردی
اساس هیئت ما را خودت به پا کردی
که سالها به همان روز اقتدا کردی

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید؛ بیمار خواندن حضرت سجاد در کوفه و ... صحیح نیست بلکه امام به مصلحت الهی برای آنکه امامت باقی بماند مدت سه روز در کربلا بیماری سختی داشتند و سپس خوب شدند

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: وحید زحمت کش

داغ بابا و برادر داغ یاران دیده‌ام
در میان چنگ گرگان بیابان دیده‌ام
بارها در پیش چشم عید قربان دیده‌ام
بر فراز نیزه‌ها ساقی عطشان دیده‌ام
خیزران را بر لب شاه شهیدان دیده‌ام
در خرابه کودکی زار و پریشان دیده‌ام

در کنار عمه‌ام داغ فراوان دیده‌ام
پیش چشم یوسف کرب و بلاى خویش را
عید قربانی نبود اما میان کربلا
روی هر نیزه ستاره خودنمایی می‌نمود
کوفه و بزم شراب و بی‌وفایی‌های شام
وای از شام بلا و از مصیبت‌های آن

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

به گلشن، طایر بی سر، که دیده؟
گلوی خشک و چشم تر که دیده؟
زمین افتادن خواهر، که دیده؟
رخ خورشید و خاکستر که دیده؟
ز سیلی رنگ نیلوفر که دیده؟
خدایا هیجده اختر که دیده؟
سر پاک علی اکبر که دیده؟
به دور آل پیغمبر، که دیده؟
سر عباس آب‌آور که دیده؟
شراب و چوب و طشت زر که دیده؟
اسیر آن همه کافر که دیده؟

گلان وحی، را پرپر که دیده؟
تب و داغ و غل و زنجیر و دشنام
سوار ناقه با، بازوی بسته
میان آفتاب شام و کوفه
به روی یاس‌ها جای سفیدی
به رخسار هلالِ اوّل ماه
نشان سنگ در بالای نیزه
سرود و رقص و جشن و پایکوبی
چهل منزل به همراه سکینه
لبِ خشکیده و آوای قرآن
بگو «میثم» امام دست بسته

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: غلامرضا سازگار

ای جان گرفته با نفست پیکر دعا	وی آسمان چشم تو را اختر دعا
ذکر مقدّس سحرّت آیه‌های عشق	دُرّ سرشک نیمه شبت گوهر دعا
قلّاده محبّت تو، طوق بندگی	سجّاده عبادت تو، سنگر دعا
دریک شبت شکفته هزار آسمان نیاز	وزیک دمت گشوده هزاران دردعا

ای دوّمین علّی و چهارم امام دین

بغضت تمام کفر و ولایت تمام دین

ای رشته ولای تو حبل المتین عشق	تسبیح شامگاه تو صبح آفرین عشق
گفتار جانفزای تو عین الحیوة جان	لبهای روحبخش تو روح الامین عشق
سر سبز کرده نخل بلند وصال را	خون حسین واشک تو در سرزمین عشق
عشق شماسست دین من و خواهم از خدا	روزی هزار بار بمیرم به دین عشق

بی مهر تو نبود و نباشد سعادت

از هیچ کس خدا نپذیرد عبادتی

بی مهر تو ریاض نیایش ثمر نداشت	نخل بلند طاعت جزء شعله، بر نداشت
با ناله‌های گرم تو گر هم نفس نبود	بوی خدا، نسیم لطیف سحر نداشت
بر پیکر شریف تو پیچید خویش را	زنجیر عشق جائی از این خوبتر نداشت
هفده ستاره شمس ولایت به نیزه داشت	مثل تو پای نیزه خود یک قمر نداشت

دیدند، در توای به نبی نور هر دو عین

روح علی، روان حسن، غیرت حسین

ای در بلا سکوت تو بر لب پیام صبر	ایوب را ز روز نخستین امام صبر
----------------------------------	-------------------------------

جز مصطفی که صبر تو میراث شخص اوست از انبیا بلند تری در مقام صبر
هم سینه مقدس تو کعبه رضا -هم قلب داغدار تو بیت الحرام صبر
بر پای تو ز صبح ازل سجده رضا در دست تو است تا ابدیت زمام صبر

صبر تو گر نبود ز قرآن اثر نبود

طوبای آرزوی نبی را ثمر نبود

گردون اسیر زمزمه عاشقانهات مرغ سحر خموش به شوق ترانهات
زینت گرفت از تو عبادت که در نماز زین العباد خوانده خدای یگانهات
سرتاسر صحیفه که قرآن دیگر است شیرین عبارتی است ز ذکر شبانهات
عنقای قاف قربی و در خاک بندگی آغوش کبریاست بلند آشیانهات

خلق زمین چگونه شناسد مقام تو؟

باریده آسمان به دعای غلام تو

معراج، شام و ناقه عریان بُراق تو زنجیر حلقه حلقه پر از اشتیاق تو
تفسیر فتح بود که بر خاک می نوشت خونی که می چکید ز کتف و ز ساق تو
شب های شام با همه درد و رنجها صبح وصال بود نه شام فراق تو
ایثار و استقامت و حلم و رضا و صبر آرند سجده بر حرم بی رواق تو

مولای ساجدین و امام المجاهدین

جان جهان فدای تو یا زین العابدین

آنجا که زخم بر دل فولاد می زدند بر جان داد؛ آتش بیداد می زدند
آهت درون سینه نهان بود و دمبدم زنجیرها به زخم تو فریاد می زدند
آن سنگها که بر سرت از بام ریختند از سوز دل به بی کسیات، داد می زدند

از شعله‌های ناله طفلان داغدار بر آتش درون دلت باد می‌زدند

بهر تو اولیای خدا خون گریستند

بر نیزه‌ها سر شهدا خون گریستند

امّت چه خوب شخص تورا احترام کرد خاکسترت نثار ز بالای بام کرد

این غم کجا برم که گویم؛ در زمین عرش خدا به گوشه ویران مقام کرد

در کربلا و کوفه و شام بلا فقط منهل بر تو پشت خرابه سلام کرد

ممکن نبود ظلم از این بیش و خصم را امّت، به اهل بیت، ستم را تمام کرد

بودند پیش چشم تو بر ناقه‌ها سوار

آل رسول مثل اسیران زنگبار

با آنکه زنده آمدی از آن دیارها داند خدا که خصم تو را کشت بارها

نفرین به مردمی که به بازار شهر شام **تهمت زدند** از همه سو رهگذارها^۱

مشعل بدست آمده بودند پیشباز سوی تو با سر شهدا نیزه‌دارها

در محفل عزای شما بود نیلگون چون جامه سیاه رخ گل‌عذارها

گیرم سیه کند همه صفحه‌ها؛ غمت

وصف غمت نگنجد، در نظم میثمت

^۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایت‌های معتبر حذف شد؛ موضوع سنگ جشن و شادی خندیدن و ... در شام بود نه در کوفه و براساس کتب معتبر تاریخی همچون: الفتوح ج ۵ ص ۱۲۱؛ أمالی مفید ج ۳۸ ص ۳۶۷؛ اللهوف ص ۱۳۰؛ مناقب آل ابیطالب ج ۴ ص ۱۱۶؛ مَقْتَل خوارزمی ج ۲ ص ۴۶؛ مُثِيرُ الْأَحْزَانِ ص ۲۰۹؛ جلاء العیون ص ۵۹۳؛ بحار الأنوار ج ۴۵ صص ۱۰۹ و ۱۶۴؛ منتهی الآمال ص ۴۸۵؛ مقام ص ۵۱۶؛ نفس المهموم ص ۳۵۳؛ مقتل امام حسین ص ۲۲۳؛ مقتل مرقم ص ۲۹۹؛ مقتل جامع ج ۲ ص ۴۳ و.... در شهر کوفه مردم پشیمان شده و گریه زاری می‌کردند، ضمن اینکه در منابع معتبر برای شهر شام هم جشن پایکوبی نقل کرده‌اند نه پرتاب سنگ و آتش و...

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن ناصحی

از هر که مشتاق عبادت سر تری تو
 از هر چه عباس است آب آور تری تو
 ای اربین اربا دل! علی اکبر تری تو
 در ازدحام سنگ بی سنگر تری تو
 امروز منبر را مگر حیدر تری تو؟
 اقراء به نام سر که پیغمبر تری تو
 با روضه های سیلی و معجر، تری تو

سجادی و از سجده کن ها برتری تو
 اسلام بی حجت نمی ماند که تشنه است
 داغ علی های پدر خونین دلت کرد
 در کربلا شمشیر بود و شام طعنه
 روزی علی بودی و خیبر را گرفتی
 آن خطبه قرآن یا تو بر منبر پیمبر؟!
 ابری است بعد از کربلا چشم تو، هر روز

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد میر هاشمی

زهر از غم می رهاند این دل ناشاد را
 می کشم با "یا حسینی" آخرین فریاد را
 دیده ام بر نیزه اعدا سر اوتاد را
 دیده ام در بین مقتل شادی صیاد را
 جان به دل دادم به شام محنت این اضداد را
 اشک من رسوا نماید دشمن شیاد را
 حس نمودم در اسارت غربت اجداد را
 با دو چشم خویش دیدم مرگ عدل و داد را
 پرچم زلف سر نیزه نشین در باد را

می شکافد تیر غربت سینه سجاد را
 می گذارم بر زمین دیگر سلاح گریه را
 دیده ام بر خاک صحرا پیکر ابرار را
 دیده ام در کربلا غم واژه توحید را
 هم زمان ناله غربت، تبسم بر یتیم؟!
 ناله ام احیا نماید خون ثارالله را
 باورم شد دردهای سینه سوز کوچه را
 خارجی خواندم، اسیرم کرد، قصد جان نمود
 دیده ام در زیر پا اوراق قرآن، دیده ام

شاعر: محمد رضا رضائی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

داغی نشانده بر جگرت، یاد کربلا
 زینب سکینه گریه و طفل رباب و آب
 با زخمی از تسلی زنجیر سلسله
 با خطبه های بی بدلت زنده کرده ای
 از قتل صبر و روضه بخوان ای امام صبر
 از سجده های لشکر شمشیر و نیزه ها
 از لحظه ای که غارت خیمه شروع شد
 تا صبح حشر ضامن این دین و پرچم است
 این جلوه های اشک عزادر صحیفه است

خون می رود ز چشم ترت، یاد کربلا
 می آورند در نظرت، یاد کربلا
 مانده به روی بال و پرت، یاد کربلا
 در لحظه لحظه سفر، یاد کربلا
 با سوز آه شعله ورت، یاد کربلا
 از خنجر و سر پدرت، یاد کربلا
 آتش گرفت دور و برت، یاد کربلا
 یاد محرم و صفت، یاد کربلا
 یاد خدا، شب و سحر، یاد کربلا

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

من آن گل که خفته به خون باغبان من
 مرغ بهشت وحیام و از جور روزگار
 هفتاد داغ دارم و در سوز آفتاب
 زن های شام خنده به ناموس من زدند
 زنجیرها به زخم تن من گریستند
 شام بلا و طشت طلا و سر حسین
 من اشک ریختم زبصر او شراب ریخت
 من ناله می زدم ز دل او چوب خیزران
 «میثم» خدا جزات دهد در عزای ما

نه گل نه غنچه مانده به باغ خزان من
 ویرانه های شام شده آشیان من
 هجده سر بریده بود سایبان من
 این بود احترام من و خاندان من
 دشمن نکرد رحم به اشک روان من
 گردید قاتل پدرم میزبان من
 با آن که بود آیه کوثر به شأن من
 من تن به مرگ دادم اوسوخت جان من
 کز نظم تو عیان شده سوز نهان من

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود ژولیده

چون شب شام غریبان در حرارت سوختم
مثل عمه زیر زنجیر اسارت سوختم
اولین زائر منم کز این زیارت سوختم
بر شکاف زخم‌های بی شمات سوختم
بر تن بی‌سر و جسم بی مزارت سوختم

تا کنون بر خواهر شب زنده‌دارت سوختم
هم به هفتاد دو و هجده بهارت سوختم
گاه بهر دختر بی گوشوارت سوختم
بارها از دست‌های با مهارت سوختم
از هجوم بی حیا هنگام غارت سوختم^۲

کرد بر ناموس حق دشمن اشارت سوختم
پیش بیگانه ز کذب این بشارت سوختم
در میان دشمنان در آن امارت سوختم
نهضتی کردم به پا حالا کنارت سوختم

منکه عمری در تب و تاب مرارت سوختم
بعد بابای غریب و بی کس و مظلوم خود
از حرم تا قتلگه با کعب نی کردم عبور
سوختم بابا چو بر نعشت نگاهی دوختم
جسم خونینت که دیدم جان به لب گشتم دمی^۱

از همان روزی که میکردی سفارش عمه را
نعش‌ها دیدم به صحرا رأس‌ها دیدم به نی
گاه دیدم غارت خلخال و گاهی گوشوار
سبیل سیلی در اسیری سهم اهل البیت شد
حربه کوفی هجوم و قتل و غارت بود و بس

مجلس ابن زیاد و مجلس شوم یزید
خویش را پیروز میدانست و ما را در شکست
عمه‌ام را خارجی خواندند و خود را اهل دین
تا دم مرگم برایت گریه کردم صبح و شام

^۱ بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انطباق مطالب با روایات مستند و معتبر و انتقال بهتر معنای شعر، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

نعش بی سر را که دیدم ناگهان خوردم زمین بر تن بی سر و جسم بی مزارت سوختم

^۲ بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ضعف محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

حربه کوفی هجوم و قتل و غارت بود و بس از هجوم چشم‌ها هنگام غارت سوختم

شاعر: محمد فردوسی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

وارث حیدر کرّار منم
 خطبه‌ام مثل علی غوغا کرد
 تیغ برّان سخن در دستم
 من که در دام بلا افتادم
 گر چه من وارد میدان نشدم
 مانده بودم که شوم یار حرم
 زخم این سینه مداوا نشود
 من که سی سال ز غم رنجیدم
 دیده‌ام تشنگی اصغر را
 دیده‌ام چهرهٔ افروخته را
 دیده‌ام قتلگه سوزان را
 دیده‌ام اینکه پدر افتاده
 دیده‌ام که کفنش را بردند
 همهٔ هستی ما غارت شد
 چه بگویم که اسارت دیدم
 چشم کوفی جگرم را سوزاند
 سهم من غصّه و آلام شده
 ما کجا مجلس اغیار کجا؟!
 ما کجا سنگ لب بام کجا!؟

باعث خواری کفار منم
 کوفیان را همگی رسوا کرد
 از تبار علویّون هستم
 یوسف کرب و بلا سجّادم
 دست بر قبضهٔ طوفان نشدم
 مثل عبّاس، علمدار حرم
 گرهٔ بستهٔ ما وانشود
 چه بگویم که چه چیزی دیدم
 دیده‌ام گریهٔ یک مادر را
 خیمه‌های ز عطش سوخته را
 خنجر و دشمن بی‌وجدان را
 از جراحات کمر افتاده
 نیزه‌ها پیرهنش را بردند
 خاتم خون خدا غارت شد
 صحنه‌هایی ز جسارت دیدم
 آتشش بال و پرم را سوزاند
 ذکر هر شام من الشّام شده
 ما کجا کوچه و بازار کجا؟!
 ما کجا خنده و دشنام کجا!؟

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

هدف سنگ نمائید ز هر سو بدنم را
 نتوان دوخت ز گفتار حقایق دهنم را
 خاک ویرانه‌سرا کرده خزان یاسمنم را
 که پس از مرگ برآرند ز تن پیرهنم را
 که عدو کرد هدف دست و سر و پا و تنم را
 بوریائی کفن آمد پدر بی کفنم را
 قصّه غصّه و اندوه و ملال و محنم را

با غل جامعه در هم بفشارید تنم را
 میتوان پوست برید از تن رنجور من اما
 لاله گلبن مولای جوانان بهشتم
 راز مظلومیم آن روز شود بر همه ظاهر
 هدفم نشر پیام پدرم بود در این ره
 به همه خلق بگوئید که با پیکر عریان
 نظم میثم همه جوئید و به هر بیت بخوانید

وزن شعر: فاعلاتن مفاعن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: وحید قاسمی

آستان بوس محضرت بودیم
 لااقل سایه گسترت بودیم
 فرش قبر مطهرت بودیم
 شمع بالای بسترت بودیم
 عاشقانه ابوذر بودیم
 يك دهه پای منبرت بودیم
 روضه تیغ و حنجرت بودیم
 نوحه گریه آورت بودیم
 باده نوشان ساغرت بودیم
 کاش... ای کاش.. نوکرت بودیم

کاش ما هم کبوترت بودیم
 کاش با بال‌های خاکی‌مان
 کاش ما هم به درد می‌خوردیم
 کاش می‌سوختیم از این غربت
 کاش می‌شد که محرمت بودیم
 کاش ماه محرمی آقا
 کاش می‌شد که گریه‌کن‌های
 کاش می‌شد که سینه‌زن‌های
 کاش در روز تشنگی؛ محشر
 در قیامت به گریه می‌گوئیم:

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

ای تمام آفرینش تشنه اشک شبت وی خدا و خلق او مشتاق یارب یارب
 ای مسیحای دعا در هر نفس، لعل لبث سینه‌های سوخته یک شعله از تاب و تبث
 باب حاجت؛ باب رحمت؛ باب ایمان؛ باب دین
 قطب عرفان، سیدسجاد، زین‌العابدین
 ای مزاربی چراغت نور چشم و چشم نور ای مناجات شبت آل محمد را زبور
 سجده‌گاهت در عبادت طورنور و نورطور چشم ظلمت از تو و روی منیرت دور دور
 حاجت خلق جهان در آستانت ریخته
 وحی ساعد در سماوات از دهانت ریخته
 آفتابا ماهتاب از جلوۀ رویت خجل طوبی از قد؛ جنت از رخ، لاله از بویت خجل
 پادشاهان از گدایان سر کویت خجل حلقه‌های سلسله از دست و بازویت خجل
 نیست تنها دوستان را دست بر دامن تو
 دشمنان را هم طمع بر لطف و بر احسان تو
 تو به خلق و خوی؛ اعجاز پیمبر می‌کنی گر بخواهی در اسارت کار حیدر می‌کنی
 با دو دست بسته خود فتح خیبر می‌کنی شام را در چشم دشمن، صبح محشر می‌کنی
 دست تقدیر تو دست اقتدار حیدر است
 بلکه هر انگشت تو یک ذوالفقار حیدر است
 کربلا و کوفه و شام بلا رام تو بود دشمن بیدادگر را وحشت از نام تو بود
 تو میان سلسله نه، خصم در دام تو بود فتح آل مصطفی از خطبه شام تو بود

چارده قرن است مسجد می‌کشد از دل خروش

می‌رسد بانگ انا ابن مکات دائم به گوش

سرگذشتت شعله‌ای در دل شد و از سرگذشت

کس نمی‌داند چه‌ها بر آل پیغمبر گذشت

شامیان از کینه و طغیان شرار انگیختند

از فراز بام‌ها آتش به فرقت ریختند

ای ز چشم شیعۀ جاری خون ساق پای تو

تو چراغ عرشی و ویرانه شد مأوای تو

بود در ویرانه بر رأس پدر، چشم ترت

همچو بسمل بال زد در پیش چشمت خواهرت

تو همای وحی بودی و پرت را سوختند

نخل ایمان بودی و برگ و برت را سوختند

گرچه دیدی صدمه و آزار و محنت آن همه

قاتلت داغ پدر بود ای عزیز فاطمه

سال‌ها بگذشت و بودی هیجده داغ به دل

سینه‌ات چون خیمه‌های سوخته شدمشعل

بر تومی‌گیریم که برگل‌های پرپر سوختی

هر کجا دیدی جوان از داغ اکبر سوختی

باغبانی گر به باغ لاله‌اش می‌داد آب

گریه می‌کردی به یاد طفل معصوم رباب

تو به یاد کام عطشان پدر رفتی ز تاب

بر لب خشک علی اکبر دلت می‌شد کباب

می‌بریدی گوسفندی را اگر قصاب سر

یاد می‌کردی ز تیغ شمر و حلقوم پدر

کاش می‌شد قبر پاکت را بگیرم در بغل همچو نور ماه، خاکت را بگیرم در بغل

ساق پای دردناکت را بگیرم در بغل زخم قلب چاک چاکت را بگیرم در بغل

کاش می‌شد شیعه برگرد مزارت می‌گریست

روز و شب پیوسته میثم در کنارت می‌گریست

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: پوریا باقری

باز هم گوشه یک حجره، تک و تنها بود

بخدا همسفر عمه عاشورا بود

او فقط، فکر گلوی پسر آقا بود

آه، انگار به فکر عطش مولا بود

فکر سقا و تن گل پسر لیلا بود

قاتلش، داغ پریشانی دخترها بود

بزم نامردی اولاد "زنا" برپا بود

اصلاً انگار نه انگار، رباب آنجا بود

او که پر دردترین، خواهر این دنیا بود

بزم نه، قتلگه ذریه زهرا بود^۱

بعد عمری، که گرفتار غم بابا بود

پسر سوم زهراست، مراعات کنید

باغ گل دید، ولی غم ز دلش باز نشد

ذبح می‌دید، پر از شور و تلاطم میشد

دائماً اشک برای غم عاشورا ریخت

زهر، ناچیزترین قاتل آقا بوده

جگرش سوخت، به یاد غم آن روزی که

دو سه تا مهره شطرنج و شراب و نامرد

عمه بی‌کس و تنها، وسط بزم شراب

چوب را بر لب و دندان پدر میکوبید

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید
فراموش نکنیم بیچاره خواندن اهل بیت توهین است نه مرثیه

شاعر: محسن حنیفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

بغضش شکست زخم دلش بی حساب شد
 او سیدالبکاء حسینیۀ خداست
 صفحه به صفحه ادعیه‌های صحیفه‌اش
 عکس غروب روز دهم بین چشم او
 یادش نمی‌رود بدن بی‌سر حسین
 رگ‌های روی حنجر زخمی گواه بود
 سینه زده برای تنش مثل باده‌ها
 دیگر لبش به آب خنک! نه خورد و رفت
 خاک فلک به روی سرم که نوشته‌اند

سجاده‌اش معطر با اشک ناب شد
 گریه سپاه او شد و پا در رکاب شد
 ناگفته‌های مرثیه بود و کتاب شد
 با عکس آن هلال سر نیزه قاب شد
 یا آن محاسنی که به خورش خضاب شد
 در بردن سر پدر او شتاب شد
 وقتی که نوحه خوان تنش آفتاب شد
 او روضه دار دائم طفل رباب شد
 با دست بسته وارد بزم شراب شد

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

شب‌های غربت تو گذشت و سحر نداشت
 در حیرتم که سلسله آهنین مگر
 زخم تن تو را همه دیدند و هیچ‌کس
 دنیا چه کرد با تو که هجده عزیز تو
 هجده سر بریده برایت گریستند
 سوزم بر آن عزیز که در آفتاب سوخت
 حال تو بود در دل گودال قتلگاه
 مهمان شام بودی و بهر تو میزبان
 سوز شما به سینه «میثم» اگر نبود

حتی سحر غم از دل تو دست بر نداشت
 جایی ز زخم گردن تو خوبتر نداشت
 غیر از خدا ز زخم درونت خبر نداشت
 تن‌هایشان به روی زمین بود، سر نداشت
 آهت هنوز در دل دشمن اثر نداشت
 یک سایبان به جز سر پاک پدر نداشت
 چون بسملی که بال زد و بال و پر نداشت
 جز گوشه خرابه مکانی دگر نداشت
 اینقدر نخل سوخته او ثمر نداشت

شاعر: ناصر شهریاری، وحید دکامین قالب شعر: مثنوی وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

السلام ای قبله اهل نظر	السلام ای گریه شب تا سحر
السلام ای روضه‌های پُر شرر	السلام ای عابد خونین جگر
ای که غم گشته انیس خاطرت	ای که جز مهدی نباشد زائرت
ای مزارت قبله اهل ولا	ای امام چارم ارض و سما
ای همیشه در دلت روضه به پا	داغها دیدی تو در کربلا
مصلحت این بود در تب بوده‌ای	راوی غمهای زینب بوده‌ای
عمری از غم دیده تر داشتی	ارث غربت را ز مادر داشتی
بر دلت داغ برادر داشتی	روضه‌های شمر و خنجر داشتی
روز عاشورا ز یاد تو نرفت	غربت بابا ز یاد تو نرفت ^۱
گر که دیدی پاره پاره پیرهن	این همه شمشیر و نیزه، یک بدن
در دل گودال جسمی بی‌کفن	سر به رو نی به روی خاک تن
بر لب تو الامان از شام بود	خون دلها از غم دشنام بود

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل مستند نبودن و یا تحریفی بودن مطالب و مغایرت با روایات معتبر؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور اجتناب از گناه تدلیس یا تحریف سخنان ائمه؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. این قصه جعلی در هیچ یک از کتب معتبر نیامده است و اولین بار در قرن چهاردهم در کتاب اسرار الشهادة فاضل درندی بدون هیچ سندی جعل شده است، لازم به ذکر است که بسیاری از علما و محققین کتاب اسرار الشهادة در بندی را کتابی تحریفی و خرافه آمیز معرفی کرده اند.

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علیرضا خاکساری

هر صبح و ظهر و شام و سحر **گریه می‌کنی**

سجاد خانواده ای و وقت نافله

از داغ آن سفر که تو را پیر کرده است

حق داری ای امام جوانم به دیدن

بر پاره پاره پیکر پیغمبر حسین

گاهی به سوی مشک و علم خیره میشوی

وقتی که میرسی به کنار شریعه ای

با دیدن سواره نظام های لشگری

لالایی... رباب، امانت بریده است

"وقت غروب، عمه... "علیکن بالفرار"...

در کربلا چه دیده ای آخر که روضه خوان

اینطور که پیش میروی از دست میروی

همراه اشک و سوز جگر **گریه می‌کنی**^۱

بر آخرین نماز پدر گریه می‌کنی

وقتی که می‌روی به سفر گریه می‌کنی

شمشیر و تیغ و تیر و تبر گریه می‌کنی

بر گریه پای نعش پسر گریه می‌کنی

با یاد زخم های قمر گریه می‌کنی

بر سر عبا و دست به کمر گریه می‌کنی

با دیدن عمود و سپر گریه می‌کنی

با یاد حلق و تیر سه پر گریه می‌کنی

با "آتش" و "خیام" و "خطر" گریه می‌کنی

تا میرسد به "سینه" و "سر" گریه می‌کنی

آقای من بس است چقدر گریه می‌کنی؟؟

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انطباق با اصل روایت و انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید؛ زیرا در روایات معتبر وارده اشاره بر گریه امام سجاد دارد و شاید بتوان گفت که عبارت ضجه می‌زنی شایسته شأن امام نباشد لذا از آنجائیکه مهم ترین وظیفه هر مداح رعایت احترام و شأن امام است بهتر آن است که از عبارت گریه می‌کنی استفاده شود

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: سید هاشم وفایی

در هاله‌ای از درد و غم مأوا گرفتم
 سی سال از داغ پدر احیا گرفتم
 بزم عزا در ماتم گل‌ها گرفتم
 گل‌بوسه تا از حنجر بابا گرفتم
 اشکی فشاندم، ماتم سقا گرفتم
 دادِ دل خود را من از اعدا گرفتم
 ارثیه‌گوئی از غم زهرا گرفتم^۱
 آتش به یاد روز عاشورا گرفتم

سی سال هر شب تا سحر احیا گرفتم
 سی سال بی گریه شبی را سر نکردم
 سی سال با اشک غم و خون دل خویش
 سی سال آتش در وجودم شعله‌ور بود
 آبی اگر دیدم، میان شعله آه
 با ذوالفقار خطبه و با سیل اشکم
 از بس سراپا سوختم در آتش غم
 عمری "وفائی" سوخت گر، جان و دل من

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعِلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد خسرو نژاد

هر زمان یاد غم سید سجاد کند
 هر که یادی ز گرفتاری آن راد کند
 آن که خلقی ز کرم از الم آزاد کند
 با تن خسته کسی این همه بیداد کند
 وای اگر شکوه این قوم بر اجداد کند
 چون که از واقعه کرب و بلا یاد کند
 کس نبودی که بر آن غمزده امداد کند
 "دل اگر سنگ بود ناله و فریاد کند"

دل سودا زده ام ناله و فریاد کند
 بی‌گمان اشک به رخساره بریزد از چشم
 بود در تاب تب و بسته به زنجیر ستم
 به جز از شمر ستمگر نشنیدم دگری
 تن تب دار و اسیری و غم کوفه و شام
 خون ببارد ز غم مرگ پدر در همه عمر
 غیر زینب که بُد آن قافله را قافله دار
 نتوان ماتم سجاد نوشتن "خسرو"

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر

آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

از بس سراپا سوختم در آتش غم

بوی صدای گریه زهرا گفتم

وزن شعر: مستعلن مستعلن مستعلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد حسین رحیمیان

از من گرفته کربلا دار و ندارم
 رفته است دیگر دلخوشی از روزگارم
 می‌سوزد از این گریه یعقوب وارم
 نیزه نشینی همه ایل و تبارم
 سی سال، از این غصه‌ها شب‌زنده دارم
 بُرده تمام صبرِ قلبِ بی‌قرارم
 روزی بدون سایبان گردد مزارم

غم‌گین‌تر از پائیزم و ابر بهارم
 ماندم تک و تنها در این شهر مدینه
 قلب زمین و آسمان‌ها تا قیامت
 خواب از دو چشم بی‌قرار من گرفته
 بزم شراب و خیزران، اشک سکینه
 سی سال این پیراهن خونی بابا
 تنها به جرم گریه بر سالار زینب

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

تکرار شد مصیبت عظمای اهل بیت
 چارم امام و رهبر و مولای اهل بیت
 آوای روح بخش مسیحای اهل بیت
 که اورا چه‌ها رسیده ز اعدای اهل بیت
 بر عضو عضو آن گل رعنا ی اهل بیت
 بر نیزه گرد ماه دل آرای اهل بیت
 چون داغ خویش آبله بر پای اهل بیت
 زن‌های شام بهر تماشای اهل بیت
 روزی که سوخت خانه زهرای اهل بیت
 این غم، که در خرابه شود جای اهل بیت

شد تازه داغ، باز به دل‌های اهل بیت
 با قلب چاک چاک در آغوش خاک خفت
 دردا که شد خموش پس از سال‌ها فراق
 بعد شهادتش به همه خلق شد عیان
 آثار زخم سلسله‌ها هم هنوز بود
 این است آن اسیر که هجده ستاره دید
 این است آن امام که با دست بسته دید
 این غیرت الهی‌ست که می‌دید آمدند
 با تازیانه گشت جسارت به عمّه‌اش
 "میثم" قسم به فاطمه باور نکردنی‌ست

شاعر: علی انسانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

بیمار غیر شربت اشک روان نداشت
دانی چرا ز آل پیمبر کشید دست
تنها زمین نداشت به سر دست از فلک
یکسر به خاک ریخت گل و غنچه، شاخ و برگ
دانی به کربلا ز چه او را عدو نکشت
از تب زبس که ضعف بر او چیره گشته بود
یک آسمان ستاره به ماه رخس ز اشک
در ترکش دلش که دو صد تیر آه بود

بودش هزار درد و توان بیان نداشت
نقشی دگر به کار ستم آسمان نداشت
پایی به عزم پیش نهادن، زمان نداشت
آمد ولی زباغ نصیبی خزان نداشت
تا کوفه زنده ماندن او را گمان نداشت
میخواست بگذرد ز سر جان، توان نداشت
میرفت، یک ستاره به هفت آسمان نداشت
می برد و غیر قامت زینب کمان نداشت

شاعر: یوسف رحیمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

بین نماز، وقت دعا گریه می کنی
در التهاب آه خودت آب می شوی
هرچند زهر، قلب تو را پاره پاره کرد
اصلاً خود تو کرب و بلا می جستمی
آب خوش از گلوی تو پائین نمی رود
با یاد روزهای اسارت چه می کنی؟
با یاد زلفِ خونی سرهای نی سوار
هم پای نیزه ها همه جا گریه کرده ای
دیگر بس است "چشم ترت درد می کند"

با هر بهانه در همه جا گریه می کنی
می سوزی و بدون صدا گریه می کنی
اما به یاد کرب و بلا گریه می کنی
وقتی برای خون خدا گریه می کنی
با ناله های واعطشا گریه می کنی
هرشب بدون چون و چرا گریه می کنی
هر صبح با نسیم صبا گریه می کنی
هم با تمام مرثیه ها گریه می کنی
از بس که غرق اشک عزا گریه می کنی

شاعر: ناشناس

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

غم و اندوه و مصیبت همه جا یارش بود	روز پیوسته ز محنت به شب تارش بود
کربلا از نظرش دور نمی شد آنی	یاد آن فاجعه دائم پی آزارش بود ^۱
پیش رویش سر پر خون پدر بر سر نی	پا به پا همسفرش بود و جلو دارش بود
آن شنیدم که پس از واقعه کربلا	بیشتر گریه به یاد شهدا کارش بود
آب می دید به یاد لب عطشان پدر	اشکش از دیده سرازیر به رخسارش بود
گریه کودک بی شیر به یاد اصغر	شرر خرمن جان و دل افکارش بود
پیش چشمش همه سیراب شدند از دم تیغ	چرخ با آل پیمبر سر پیکارش بود
شرح مظلومی هفتاد دو غلطیده بخون	روشن از چشمه چشمان گهربارش بود
زینب آن رهسپر راه برادر تا شام	در اسارت همه جا مونس و غمخوارش بود
خطبه سید سجاد که در مسجد شام	گشت ایراد نمایان هم آثارش بود
پرده از آن همه بیداد و جنایت بگرفت	آنکه گفتار خدا منطق و گفتارش بود
عاقبت فتنه بدخواه ز اندازه گذشت	آنچه را کرد همان فطرت کردارش بود
کرد مسموم تورا دشمن جان تو ولید	چون براتی که ز غم دیده خونبارش بود

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. فراموش نکنیم که کربلا و شهادت سیدالشهدا علیه السلام یک حادثه نبود بلکه یک فاجعه و خیانت بزرگ دشمنان اسلام و اهل بیت بود و یک انقلاب بزرگ از جانب امام برای زنده کردن دین جدش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

شاعر: حسن لطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

زهر اشکی شد و کانون دعا را سوزاند
آسمان تار شده، جرعه آبی، این زهر
سینه‌ام بود حسینیۀ غم‌های حسین
من نه امروز که در کربلا جان دادم
با همان تیر که در حنجره‌ای ترد و سفید
از همان لحظه که می‌سوختم و می‌دیدم
وای از آن بزم که در پیش اسیران حرم

بندبند من افتاده ز پا را سوزاند
پاره‌های جگر غرق بلا را سوزاند
یاد آن خاطره‌ها بیت عزا را سوزاند
از همان روز که آتش همه جا را سوزاند
تارهای عطش آلود صدا را سوزاند
تازیانه همه پیکر ما را سوزاند
خیزران هم لب و هم طشت طلا را سوزاند

شاعر: علی مردانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای تشنه لب که بر لب دریا گریستی
تنها نه بهر تشنه لبان اشک ریختی
یعقوب آل عصمت اگر خوانمت رواست
آنجا پدر ز هجر پسر گریه کرد لیک
چل سال بعد واقعه سرخ کربلا
گاهی به یاد وقعه خونین کربلا
بگذشت چون به پیش رخت سرو قامتی
در ماتم سه ساله بی یاور حسین
بودی مدام صائم و قنائم تمام عمر
مردانی از مصیبت جانسوز حضرتش

از دیده خون، زمرگ احبّا گریستی
دیدم چو کام تشنه سقا گریستی
چون در فراق یوسف زهرا گریستی
اینجا تو در مصیبت بابا گریستی
در آتش فراق تو تنها گریستی
گاهی به یاد شاه غم افزا گریستی
بر قلب داغ دیده لیلا گریستی
با سوز آه زینب کبری گریستی
روز اشک غم فشاندی و شبها گریستی
تا باشدت ذخیره فردا گریستی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: چهار پاره

شاعر: سعید توفیقی

آن کسی که همه‌اش گریه عاشورا بود آب می‌دید به یاد جگر سقا بود
چشم‌هایش همه شب هیأت و اوایلا داشت تا نفس داشت فقط گریه کن بابا بود

زهر نوشید و تب کرد محیط جگرش گر گرفت از عطش و سوخت همه بال و پرش
خشک شد جُلگه لب‌هایش و با خشکی لب روزه می‌خواند به یاد لب خشک پدرش

آن کسی که خود خورشید به پایش افتاد ناگهان رعشه بر اندام رسایش افتاد
ضعف شد چیره و زیر بغلش خالی شد از روی شأنه افتاده عبایش افتاد

وای از ریش سپیدش که حنایی شده بود ناله‌اش گفتن اسمی سه هجایی شده بود
دم مغرب افق شهر مدینه اما جهت قبله او کرب و بلایی شده بود

این هم از ماهیت نفس نفیس خاک است سر آقا به روی دامن خیس خاک است
همه‌اش سجده شده مثل پدر در گودال خاک سجاده و سجاد انیس خاک است

گاه آهسته فقط وای برادر می‌خواند لب تشنه «قتلوا» بود که از بر می‌خواند
اشک می‌ریخت و هر آینه می‌گفت حسین تا دم مرگ فقط روضه حنجر می‌خواند

تلخی زهر به کامش عسل و قند آمد بر لب پُر ترکش مطلع لب‌خند آمد
جلوی چشم ترش کربلا ظاهر شد یا آب یا آب گفت و نفسش بند آمد

شاعر: سید رضا مؤید

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

لاله سرخ شهادت تن تب دار من است
حافظ خون پیام شهادی ره دین
داغ یک دشت شهید و غم یک دشت اسیر
پای در سلسله و دست به دامن وصال
دشمن بسته به زنجیر ولی غافل از آن
تا بر اندازی بنیاد ستم می جنگم
پرچم نهضت خونین شهیدان خدا
صبر را بین که در این مرحله از وادی عشق
آنکه در کربلا بود انیس پدرم
در کنار شهدا جان مرا باز خرید
خواهر کوچک من همچو گلی پرپر شد
از غم اصغر و اکبر جگرم می سوزد
در ره آل رسول عمر مؤید طی شد

چشمه فیض خدا چشم گهر بار من است
لب گویای من و دیده خونبار من است
این همه بار گران بر تن بیمار من است
دشمن از بی خردی در پی آزار من است
که بر انداختن ریشه او کار من است
اشک من منطق من حربۀ پیکار من است
گرچه بر دوش من و عمۀ افکار من است
سخت بیمارم و او باز پرستار من است
در ره شام بلا مونس و غمخوار من است
عمۀ ام بعد خداوند نگهدار من است
اشک طفلان ز غمش شمع شب تار من است
آه از این غم که خداوند خبر دار من است
شاهد زنده من دفتر اشعار من است

معرفی اجمالی بخش های سایت جامع آستان وصال

سایت جامع آستان وصال به عنوان تخصصی ترین و جامع ترین سایت علوم مداحی کشور از سال ۱۳۹۳ شروع به فعالیت کرده است و روزانه بین ۳ تا ۱۰ هزار نفر از این سایت بازدید می کنند که طی چند سال گذشته بیش از شش میلیون نفر از سایت بازدید داشته اند؛ این سایت در ۱۶ بخش شامل: اشعار؛ مقتل و زندگانی اهل بیت، آموزش مداحی؛ آموزش قرآن، آموزش احکام، آموزش شعر و آرایه های شعری، آموزش دستگاه های موسیقی، احایث، منویات بزرگان و بصیرت مداحی، پاسخ به شبهات دینی، گالری عکس، نرم افزارهای مذهبی، شهید و شهادت، کتاب و ماهنامه تخصصی مداحی به ارائه خدمت می پردازد که در هر کدام از این بخش های ۱۶ گانه موارد کاملاً بصورت تخصصی و کارشناسی مورد توجه قرار گرفته اند که شرح آن در زیر می آید.

۱- اشعار: هم اکنون بیش از هشت هزار شعر گلچین در خصوص ولادت، مدح و شهادت ائمه و دیگر موضوعات مرتبط با مداحی و زندگانی ائمه در قالب های مختلف شعری و موضوعات و سبک های مختلف « مدح، مرثیه، روضه، سرود، زمزمه، سینه زنی، ذکرهای سقائی و » بر روی سایت بارگذاری شده است؛ این سایت اولین و تنها سایتی در کشور است که « تا جائیکه ما بررسی کردیم » اشعار بارگذاری شده را مورد بررسی و نقد کارشناسانه قرار داده است؛ متأسفانه تمام سایت های موجود « تا جائیکه ما بررسی کردیم » تنها به گپی اشعار از روی یکدیگر بسنده کرده اند و همین امر باعث شده اشعار آنها با اغلاط املائی، شعری، روائی، محتوایی و ... همراه باشد اما در این سایت کلیه اشعار بر اساس **(الف)** تطابق با روایت های معتبر زندگی اهل بیت و مقاتل معتبر **(ب)** رعایت اصول و فنون شعر و صنایع شعری **(ج)** رفع ایرادات محتوایی و ابهامات اعتقادی **(د)** تطابق با موازین شرعی، نظرات علما و مراجع و آموزهای معارفی اهل بیت، بررسی شده و مهم تر از آن اصلاحات ضروری صورت گرفته و با توضیحات لازم در معرض دید بازدید کنندگان قرار گرفته است.

از دیگر ویژگی های منحصر بفرد بخش شعر این سایت که آن را از سایر سایت ها متمایز می کند پرداختن به اذکار سقائی است، ذکر سقائی به عنوان شیوه عزاداری همدان در سال ۱۳۹۲ به عنوان اثر

معنوی ملی ثبت شد اما متأسفانه تنها به ثبت کلی آن اکتفا شده و تا کنون به غیر از این سایت هیچ اقدامی برای معرفی و ارتقاء آن در عرصه کشوری صورت نگرفته است، بحمدالله این سایت با بررسی و شناسائی ۱۳۰ سبک زیبا از سبک‌های سقائی اقدامی بزرگ و ماندگار در تثبیت و معرفی ذکرهای سقائی نموده است که هم اکنون ۵۰ سبک از این سبک‌ها همراه با صوت و اشعار پر محتوا و اصلاح شده بر روی سایت در اختیار علاقه مندان قرار داده شده است.

۲- روایت تاریخی: از دیگر ویژگی‌های منحصر به فرد سایت جامع آستان وصال پرداختن به روایت‌های معتبر زندگانی اهل بیت آن هم بر اساس منابع دست اول تاریخی و معتبر است و تا جائیکه ما سراغ داریم هیچ سایتی تا بحال به این امر مهم و ضروری به صورت تخصصی و گسترده پرداخته است. تا اکنون برای تمام اهل بیت روایات متعددی در مورد ولادت، شهادت، مصائب، کرامات و معجزات آنها «متن عربی روایت، ترجمه روایت همراه با اسناد آن» بر روی سایت بارگذاری شده است؛ به عنوان مثال در خصوص سیدالشهدا و واقعه عاشورا هم اکنون بیش از پنجاه روایت معتبر بار گذاری شده است، در مواردی نیز خدمات ارائه شده گسترده‌تر هم می‌باشد، مثلاً در خصوص شهادت جوانان اهل بیت علاوه بر ارائه روایت معتبر، روایات نامعتبر، و تحریفات موجود هم مستند به کتب مقاتل معرفی شده است و در گام بعدی روایت‌های مختلف آنان از کتب مختلف ذکر شده است به عنوان مثال اصل و ترجمه روایت شهادت حضرت علی اصغر، علی اکبر، حضرت عباس، حضرت قاسم و از کتب ارشاد شیخ مفید، لهوف سید ابن طاوس، اعلام الوری طبرسی، تاریخ الأمم طبری، جلاء العیون و بحار الأنوار مجلسی، منتهی الآمال و نفس المهوم شیخ عباس قمی و ... در کنار یکدیگر قرار داده شده است و مراجعه کننده می‌توانند با مقایسه روایت شهادت هر یک از این بزرگواران در کتب مختلف پی به تحریفی بودن و مستند نبودن بعضی از روضه‌ها ببرد.

۳- آموزش مداحی: در این بخش به ارائه مباحث تخصصی آموزش تئوری و عملی مداحی؛ همچون؛ مباحث صدا سازی، تمرینات صوتی و تمرینات الحان؛ اقسام مجلس، شیوه‌های مداحی، راه- های حفظ صوت و دیگر مباحث مورد نیاز مداحان پرداخته شده است.

۴- آموزش قرآن: با توجه به ضرورت تسلط کامل مداحان به قرائت قرآن کریم در این بخش مباحث روخوانی، روان خوانی؛ تجوید و اطلاعات قرآنی بصورت کتبی و صوتی در اختیار کابران سایت قرار داده شده است.

۵- آموزش احکام: در بخش آموزش احکام به بحث بایدها و نبایدها و احکام واجب در مداحیها و مجالس عزاری همچون: نظرات و فتاوی مراجع در منع قمه زنی، استفاده از آلات موسیقی در عزاداریها، احکام برهنه شدن و سینه زنی، مداحی خانم ها و پرداخته شده است.

۶- آموزش شعر: با توجه به اینکه شناخت اشعار صحیح و نادرست مستلزم آشنایی با قواعد شعری و آرایه های آن است، بخش آموزش شعر نیز به سایت اضافه شد که در این بخش مباحثی چون قواعد ردیف و قافیه، انواع قالب های شعری، انواع اوزان شعری و ذکر شده است.

۷- آموزش دستگاه های موسیقی: شناخت نغمات مورد استفاده در مداحی ها یکی دیگر از مهم ترین نیازهای مداحان است که در این بخش گوشه های مختلف دستگاه های موسیقی توسط اساتید رده یک کشوری در اختیار مداحان قرار داده شده است.

۸- احایث: در این بخش متن عربی و ترجمه بیش از هزار حدیث در موضوعات مختلف به خصوص مباحث مرتبط با مداحی و عزاداریها همچون ثواب عزاداری؛ ثواب مرثیه سرائی، ثواب زیارت؛ جایگاه و شأن هریک از اهل بیت، احادیث مرتبط با مناسبت های مذهبی و دیگر مباحث اجتماعی و اخلاقی از ائمه با ذکر اسناد آن آورده شده است تا مداحان بتوانند با استفاده از این احادیث مجالس عزاداری را بیشتر مزین به سخنان اهل بیت کنند.

۹- بصیرت مداحی: در این بخش با بهره گیری از سخنان و منویات بزرگان دین همچون، شیخ عباس قمی، شیخ جعفر شوشتری، مقام معظم رهبری و که در خصوص نحوه مداحیها و عزاداریها بیان فرموده اند؛ سعی شده است توصیه ها و رهنمودهای لازم در رعایت آنچه مورد نظر علما و مراجع است ارائه شود تا مجلسی مورد نظر و رضایت سیدالشهدا و حضرت ولی عصر (عج) داشته باشند.

۱۰- پاسخ به شبهات دینی: متأسفانه مدتی است دشمنان اهل بیت با طرح شبه‌های تاریخی از زندگانی و سخنان اهل بیت سعی دارند مردم را از اهل بیت دور کنند که وظیفه مداحان در خنثی سازی این توطئه‌ها بسیار بالاست؛ لذا لازم است ابتدا خود با جواب این شبهات آشنا باشند تا بتوانند در مجالس رفع شبهه نمایند، در این بخش مستند با کتب تاریخی و مقاتل معتبر پاسخ این شبهات داده شده است.

۱۱- کالری: این بخش شامل سه زیر گروه (الف) عکس (ب) صوت (ج) ویدئو می‌باشد، در بخش اول بیش از ۵۰۰ عکس زیبا و فوق‌العاده از حرم ائمه و طرح‌های مذهبی و مناسبت‌ها به تفکیک هر یک از ائمه جهت استفاده مراجعین قرار داده شده است؛ بخش صوت خود شامل چندین زیر بخش همچون سبک‌های مداحی، الحان قرآنی؛ اذکار سقائی، مقتل صوتی، اصول و فنون مداحی، دستگاه‌های موسیقی و سخنرانی‌ها است که در هر بخش بصورت تخصصی فایل‌های صوتی بارگذاری شده که قابل اجرا و یا دانلود می‌باشد. کاربردی‌ترین و منحصر بفردترین بخش صوت مقتل صوتی است که مقتل سیدالشهدا مستند به بیش از ۱۰۰ مقتل در این بخش ارائه می‌شود که این خدمت نیز مختص سایت آستان وصال است. در بخش ویدئو هم فیلم‌های مرتبط با حرم ائمه و قرار داده شده است.

۱۲- نرم افزارهای مذهبی: در این بخش تعدادی از نرم‌افزارهای کاربردی در خصوص زندگی اهل بیت و مباحث دینی قرار داده شده است که بصورت رایگان قابل دانلود است.

۱۳- شهید و شهادت: در این بخش زندگی نامه، وصیت نامه و ویژگی‌های رفتاری تعدادی از شهدای مداح جهت آشنایی بیشتر مردم با این بزرگواران قرار داده شده است.

۱۴- کتاب: این بخش خود شامل دو زیرگروه است. الف) معرفی کتب: در این بخش بیش از ۷۰ جلد از کتب تاریخی و مقاتل اهل بیت از قرن سوم تا قرن ۱۴ هجری بصورت کاملاً تخصصی مورد بررسی و معرفی قرار گرفته‌اند که در این معرفی به موارد همچون، جایگاه و شخصیت نویسنده،

جایگاه و ویژگی‌های کتاب، شیوه نگار کتاب، منابع و مآخذ کتاب و بصورت مشروح بازگو شده است. ب) دانلود کتاب: در این بخش نیز بیش از پنجاه جلد کتاب زندگانی اهل بیت و مقاتل معتبر در قرن سوم تا قرن ۱۴ هجری همچون ارشاد شیخ مفید، لهوف سید ابن طاوس، اعلام الوری طبرسی، تاریخ الأمم طبری، روضه الواعظین فتال نیشابوری، تذکره الخواص ابن جوزی، کامل بهائی، جلاء العیون و بحار الأنوار علامه مجلسی، منتهی الآمال و نفس المہوم شیخ عباس قمی و و دیوان اشعار مذهبی بارگذاری شده است که بصورت رایگان قابل دانلود است.

۱۵- ماهنامه تخصصی مداحی: در این بخش نیز ماهنامه تخصصی جرعه‌های معرفت که برای مداحان گرانقدر بر اساس ماه‌های قمری و مناسبت‌های مذهبی تدوین و چاپ شده است قابل دانلود و استفاده می‌باشد.

۱۶- مناسب‌های تاریخی و اعمال هر ماه: در این بخش نیز سعی شده مناسبت‌های مذهبی هر روز مستند به کتب معتبر و مرجع همراه با آیات و احادیث مرتبط بطور روزانه یادآوری و در اختیار مراجعه کنندگان سایت قرار گیرد؛ ضمناً اعمال و اذکار هر ماه نیز بطور مستند با متن عربی و ترجمه آن در دسترس و آماده بهره‌برداری مراجعین سایت می‌باشد.

این سایت بطور مستقل توسط
تعدادی از شعرا، مداحان و
دوستان اهل بیت در همدان
راه اندازی و اداره می‌شود
و وابسته یا تحت نظر هیچ
نهاد یا ارگانی نمی‌باشد.

